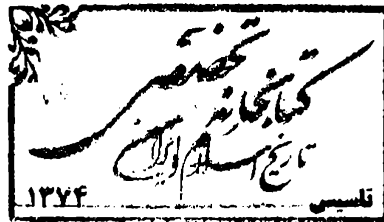



نشر آبی

یادداشت‌های روزانه

# اعتمادالسلطنه

به کوشش
دکتر سیف‌ا... وحیدنیا


کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴



# یادداشت‌های روزانهٔ

# اعتمادالسلطنه

۱۳۰۰ـ ۱۳۰۱ قمری

به کوشش سیف‌اله وحیدنیا



نشر آبی

۱۳۸۵

اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹-۱۳۱۳ق.
یادداشتهای روزانه اعتمادالسلطنه ۱۳۰۰ـ ۱۳۰۱ قمری / به‌کوشش سیف‌الله وحیدنیا. ـــ تهران: آبی، ۱۳۸۵.
۲۱۰ ص.
ISBN 964-5709-84-9
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
واژه‌نامه.
نمایه.
۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۹۵ - ۱۳۱۳ق. ـــ خاطرات. ۲. ایران ـــ تاریخ ـــ قاجاریان ـــ ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. الف. وحیدنیا، سیف‌الله، ۱۳۰۵ - ، گردآورنده. ب. عنوان.
۱۸ای۶الف/ ۱۳۹۱ DSR ۹۵۵/۰۷۴۵
۱۳۸۵
کتابخانه ملی ایران ۱۶۵۰۴-۸۵م




**یادداشت‌های روزانهٔ اعتمادالسلطنه**

به کوشش سیف‌اله وحیدنیا

**نشر آبی**

تهران، خیابان کریمخان‌زند، شمارهٔ ۱۰۹، تلفن ۸۸۸۴۳۵۲۵

● چاپ اول ۱۳۸۵ ● تیراژ: ۱۲۰۰ ● لیتوگرافی: مردمک ● چاپ: جهان کتاب

شابک ۹-۸۴-۵۷۰۹-۹۶۴ ISBN 964-5709-84-9

# یادداشت

محمدحسن خان فرزند چهارم علی قلی خان حاجب‌الدوله و نوهٔ حسین‌خان مقدم مراغه‌ای بوده است. و حاجب‌الدوله همان کسی است که فرمان قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر را از ناصرالدین شاه گرفت و امیر را در حمام فین کاشان «راحت کرد».

متن حکم قتل میرزاتقی‌خان چنین بوده است: «چاکر آستان ملایک پاسبان، فدوی خاص دولت ابدمدت حاج علی قلی‌خان پیشخدمت خاصه، فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأموریت دارد که به فین کاشان رفته میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.».

از قول محمدحسنخان نوشته شده است که »: «...[1] خواستند امین دولتخواهی را که واقعاً روی دل با دولت داشته باشد و به وعده و وعید و ایثار مالِ میرزاتقی‌خان فریب نخورد در کاشان فرستند تا او را دفع دهد و خیالات همگان را آسوده سازد... خلاصه قرعهٔ این خدمت!! را که فایدهٔ عمومی!! داشت به نام والد مؤلف، حاج‌علی قلی‌خان

---

۱. در زیر تیغ، تألیف سیف‌الله وحیدنیا، ص ۱۰۰، چاپ تهران، ۱۳۷۸

اعتمادالسلطنه زدند... محض امتثال امر دولتی چند نفر از عوانان و دژخیمان همراه برداشته به چاپاری روانهٔ کاشان شد... از امیر استفسار کرد. گفتند در حمام است... اعتمادالسلطنه (حاجب‌الدوله بعدی) با دو نفر در اندرون حمام وارد شد... امیر چون او را دید دانست کار دگرگون است...»

حاجب‌الدوله فرمان را به امیر ابلاغ می‌کند و امیر پس از دیدن فرمان می‌گوید: «آیا می‌گذاری که من از حمام بیرون بیایم و آن وقت مأموریت خود را انجام دهی ؟»

حاحب‌الدوله می‌گوید نه.

امیر می‌گوید: می‌گذاری یکی دو کلمه به عزت‌الدوله پیغام داده خداحافظی کنم؟

حاجب‌الدوله می‌گوید نه.

پس، امیر می‌گوید هر چه می‌دانی بکن. اما همین قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را به باد خواهد داد.

سپس امیر به حاجب‌الدوله می‌گوید آیا خواهی گذاشت که اجرای مأموریت شما به صورتی که من می‌گویم انجام شود؟

حاجب‌الدوله می‌گوید بلی.

آنگاه امیر به دلاک می‌گوید با نشتر دلاکی رگ دست مرا بزن تا خلاص شوم.

دلاک رگ امیر را می‌زند و خون صحن حمام را می‌گیرد. آنگاه حاجب‌الدوله میرغضب را که با خود آورده و در سربینهٔ حمام نگاه داشته بود صدا کرده به او می‌گوید، کارش را تمام کن.

میرغضب با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر می‌زند و امیر در می‌غلطد و بر زمین می‌افتد. سپس دستمالی ابریشمین را لوله کرده در حلقش فرو می‌برد و گلویش را می‌فشارد تا جان دهد. با انجام این جنایت، حاجب‌الدوله از حمام بیرون آمده و می‌گوید دیگر کاری نداریم و با همراهان به شتاب به سوی تهران اسب می‌راند.»

پس از قتل امیرکبیر، میرزاآقاخان نوری بجای او به صدارت می‌رسد و با این که

می‌گویند خود در توطئهٔ قتل امیر دخالت داشته به نوشتهٔ اعتمادالسلطنه: «...وقتی می‌خواسته‌اند صدارت را به میرزاآقاخان نوری دهند او اعدام میرزاتقی‌خان را جزو صدارت خود قرار می‌دهد تا کار او قوامی پیدا کند[۱]»

میرزاآقاخان چند روز بعد از قتل امیر در نامه‌ای که به میرزامحمدحسین سفیر ایران در پطرزبورگ نوشته متذکر شده است که: «...بیچاره میرزاتقی خان امیرنظام سابق، در فین کاشان به ناخوشی سینه‌پهلو وفات کرده و مرحوم شد. لعنت بر این دنیا و این عمرهای او والسلام.[۲]»



محمدحسن‌خان در شب بیست ویکم شعبان سال ۱۲۵۹ هجری[۲] قمری (۲۷ مرداد ۱۲۲۲ خورشیدی) در تهران زاده شده است. و در ۱۲۶۷ در سال اول مدرسه جدیدالتأسیس دارالفنون به تحصیل پرداخته و در سن ۱۶ سالگی درجه سرهنگی یافته است. به سال ۱۲۸۰ (ق) در زمان وزیر مختاری حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی در فرانسه به عنوان وابسته نظامی ایران در خدمت امیرنظام بوده است.

وی پس از چهار سال توقف در پاریس به ایران بازگشته و در دربار ناصری به کار پرداخته و سمت مترجم مخصوص شاه و عضویت شورای دولتی را یافته و سه سال بعد نیز طی حکمی بشرح زیر ریاست دارالترجمه و ادارهٔ روزنامه‌های دولتی را هم به عهده گرفته است:

«روزنامجات دولت علّیه که در دارالخلافه به طبع می‌رسید مغایر سلیقه و خالی از فواید و نتایجی بود که در هر مملکت از روزنامه حاصل است.

---

۱ و ۲. صدر التواریخ - اعتمادالسلطنه، انتشارات وحید، تهران ۱۳۴۹

۳. سیاستگران دوره قاجار و تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد

محمدحسن‌خان پیشخدمت و مترجم مخصوص را که از وضع روزنامجات خارجه و ترتیب اخبار و کیفیت انتشار آن اطلاعات کامل داشت به این خدمت مأمور فرمودیم و مطابق تعهدات خود از ابتدای سنهٔ قوی‌ئیل شروع به انتظام عمل دارالطباعه کرده به قسمی که مقصود خاطر ما است از ترتیب و تنظیم روزنامجات اهتمامات حسنه مرعی دارد. مهر و امضای ناصرالدین شاه»

محمدحسن‌خان پس از دریافت این حکم لقب صنیع‌الدوله می‌یابد و در سال ۱۳۰۴ (ق) به اعتمادالسّلطنه ملّقب می‌شود.

وی علاوه بر این - معاونت وزارت عدلیه (۱۲۹۰) و وزارت انطباعات ناصری (۱۳۰۰) را داشته و از محارم شاه و در سفر و حضر در خدمت او بوده است.

اعتمادالسلطنه را تألیفات فراوانی است لیکن اغلب آثار او را به دیگران نسبت می‌دهند و این روش در تاریخ ایران سابقه داشته و دارد.

اما نوشته‌ای که بدون تردید از خود اعتمادالسلطنه است، روزنامه خاطرات یا یادداشت‌های روزانه اوست که حاوی مطالب مهّم و گاه محرمانه از دربار ناصرالدین شاه قاجار می‌باشد.

از یادداشت‌های اعتمادالسلطنه نسخهٔ کاملی در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است و نسخه‌ای هم که مربوط به یادداشت‌های سال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ هجری قمری است در کتابخانه مجلس به شماره ۷۸۹۹۵ به ثبت رسیده و همین نسخه در این مجموعه، مورد استفاده ما بوده است.

یادداشت‌های اعتمادالسلطنه را به خط همسرش عزت‌ملک خانم ملقب به اشرف‌السلطنه می‌دانند و خود اعتمادالسلطنه هم در صفحهٔ ۳۱ دستنوشته‌اش، ذیل یادداشت دوشنبه پنجم [شعبان ۱۳۰۰] نوشته است: «...این کتابچه را به اینجا ختم نموده به خانم عیالم سپردم که ان‌شاءالله مثل کتابچه‌های هر سال که

می‌نوشت، در این ایام تابستان و بیکاری و تنهائی بنویسد...».[۱]

مهدی بامداد در صفحه ۲۱۱ جلد سوم «تاریخ رجال ایران» نوشته است: «عزت‌ملک خانم اشرف‌السلطنه زن دوم اعتمادالسلطنه بوده و در سال ۱۲۸۸ قمری که محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه از سفر عتبات به همراه ناصرالدین شاه به تهران بازگشت به توسط مهد علیا مادر شاه، عزت‌ملک خانم را به حبالهٔ نکاح خود درآورد.». و شاهزاده یمن‌الدوله از منسوبان اشرف‌السلطنه در یادداشتی که در صفحه ۹ مقدمه روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه از ایشان چاپ شده نوشته است «...اشرف‌السلطنه در سن ۵۳ سالگی در مشهد مقدس در سنه ۱۳۳۳ هجری قمری فوت نمود.[۲]»

بنابراین اشرف‌السلطنه بهنگام همسری با اعتمادالسلطنه هشت نه سال داشته (تاریخ تولد ۱۲۸۰ = ۵۳-۱۳۳۳ تاریخ مرگ) و چون قسمت اول یادداشت‌های اعتمادالسلطنه از ۲۹ جمادی‌الاول سال ۱۲۹۲ به رشته تحریر در آمده و در آن تاریخ اشرف‌السلطنه ۱۲ ساله بوده لذا بعید بنظر می‌رسد که وی در دوازده‌سالگی صاحب خطی خوش و شکسته نستعلیق بوده باشد. حتی در سن ۲۰ سالگی هم که بخش دوم یادداشتهای اعتمادالسلطنه (۱۳۰۰) شروع شده داشتن چنین خطی پخته از او بعید بنظر می‌رسد.

بهرحال در نوشته‌های فوق‌الذکر و اظهارنظرهایی که شده نکته‌هائی وجود دارد که به مرور زمان شناخته خواهد شد. نکته در خور توجه این که خط منسوب به اشرف‌السلطنه در نسخه آستان قدس رضوی و مجلس هر دو خواناتر و زیباتر از خط منسوب به اعتمادالسلطنه می‌باشد.

اما نسخه مجلس که صفحهٔ اول و آخر آن را در بخش پایانی کتاب تحت عنوان

---

۱. ر.ک به فصل پایانی کتاب "اسناد و تصاویر".

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، چاپ دوم ص ۹ با مقدمه ایرج افشار

اسناد و تصاویر ملاحظه خواهید کرد با نسخهٔ آستان قدس رضوی اختلافاتی دارد و کاملتر از آن است. این اختلافات ولو جزئی، مخصوصاً در یادداشت‌های **مربوط به سال ۱۳۰۱** هجری قمری و در مقایسه این دو نسخه مشخص می‌شود. نکته دیگر این که کاتب یادداشت‌های اعتمادالسلطنه از سواد کافی برخوردار نبوده و کلماتی از قبیل فحش و حدس را با رسم‌الخط غلط بصورت فهش و حدث نوشته است.

ضمناً در حاشیه بعضی از صفحات نسخهٔ مجلس مطالبی توسط افرادی نوشته شده که از آن جمله است یادداشت حاشیه صفحهٔ ۱۳۴ که به خط و امضای مرحوم باستانی راد[1] می‌باشد و این ظنّ را تقویت می‌کند که شاید نسخه مجلس در اختیار ایشان بوده و او آن را به مجلس فروخته باشد، چرا که آقای باستانی راد در شناخت نسخ خطی و خریدو فروش اسناد نیز دست داشت.

هر دو نسخه مجلس و آستان قدس رضوی اعم از خط اعتمادالسلطنه یا اشرف‌السلطنه یا دیگران در قطع رقعی و هر صفحه ۱۵ سطر و به خط شکسته نستعلیق می‌باشد و نسخهٔ مجلس با نوشته‌های منسوب به اشرف‌السلطنه شباهت بیشتری دارد.

ضمناً نسخهٔ مجلس و دستخط‌های اعتمادالسلطنه منظم‌تر از نمونه دست‌نویس‌های منسوب به اشرف‌السلطنه است. بدین معنی که در آن دو نسخه، شرح مطالب هر روز و تاریخ یادداشت‌ها در ابتدای هر سطر نوشته شده لیکن در نسخهٔ دیگر مطالب پی در پی تحریر یافته است.

چون مجموعهٔ کامل یادداشت‌های اعتمادالسلطنه بسیار مفصّل بود و چه بسا مطالعه آن در یک مجلّد برای خواننده ایجاد ملال می‌نمود، لذا مناسب دیده شد، یادداشت‌های مربوط به سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ هجری قمری که حاوی نکات بسیار مهم است و در حال حاضر درگنجینهٔ نسخ خطی مجلس شورا مضبوط می‌باشد، به

---

۱. ر.ک به فصل پایانی کتاب "اسناد و تصاویر".

همّت نشر آبی انتشار یابد تا مورد استفاده علاقه‌مندان به تاریخ کشورمان قرار گیرد.

امید است یادداشت‌های مربوط به سالهای دیگر از این مجموعه هم بتدریج آماده شده و بطور جداگانه انتشار پیدا کند. ـ ضمناً لازم به یادآوری است که عناوین مطالب از متن نوشته‌ها استخراج شده است.

اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۳ حمل) در ۶۴ سالگی در تهران درگذشته است.

**سیف‌اله وحیدنیا**

بسم‌الله تبارک و تعالی شأنه

# چهارشنبه یازدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۰ هجری مطابق مارس ۱۸۸۳

## مسیحی قوی‌ئیل ترکی

عید نوروز سلطانی شد و سال تقریباً هشت ساعت از شب گذشته تحویل حمل شد.

دو سالست که روزنامه وقایع زندگی خودم را می‌نگارم اول سال سوم است که شروع میشود.

در سنه ماضیه حوادثی زیاد در عالم بروز کرد از جمله طغیان اعرابی پاشا در مصر، فتوحات انگلیس در آن ناحیه، اغتشاش اغلب بلاد فرنگ، فوت اعاظم ایران از شاهزاده‌ها و مجتهدین و امرا و غیره زمستان طولانی ممتد، امراض مزمنه زیاد، بروز ستارهٔ ذوذنب از طرف مشرق، مقارنه مشتری باشمس، گرفتن تمام قرص آفتاب که روز روشن چون شب تار شد.

خلاصه اگر حیاتی بود در ذیل تاریخ قاجاریه که امسال انشاءالله خواهم

نوشت مندرج است.

اما بشخص خودم پارسال چندان خوش نگذشت دختری داشتم که اولادم منحصر باو بود و در سن ۲۶ سالگی مرحوم شد. قدری نسبت به سنوات سابق از بابت معاش راحت بودم اما از طرف دیگر زحمتم چند مقابل بیشتر بود اما شکر خدا را که خودم و مادرم و عیالم زنده هستیم.

برویم سر مطلب دیشب سرم درد شدیدی داشت به معالجهٔ اهل خانه تریاک و سرکه صلایه[1] نموده قدری خوابیدم وقت رفتن به در خانه الحمدلله حالم خوب بود.

## سلام در خدمت شاه

باتفاق سلطان احمدمیرزا نواده مرحوم عمادالدوله - بالاخانه رفتم او را به تالار موزه که محل انعقاد سلام است فرستادم خود خدمت شاه رفتم. شاه تازه از خواب برخاسته بودند فرمودند که شب عید جشن داشتم مشغول ساده و باده بودم. سبحان‌الله از این سوءظن که به تمام عالم دارند اگر چه محق هستند در سی و شش سال سلطنت بقدری دروغ شنیده‌اند که راست همه کس هم خدمتشان کذب است. خلاصه بعد از پوشیدن لباس و جقه سر گذاشتن و شمشیر حمایل کردن بطرف اطاق موزه رفتم و سلام امسال از پارسال باعظمت‌تر بود. پارسال ولیعهد بود، ظل‌السلطان حاضر بود، چند نفر از شاهزاده‌های پیر بودند. امسال ظل‌السلطان تمارض نموده نیامد بجای حسام‌السلطنه چون شمشیر آویخته بود و بجای نصرةالدوله هفتادساله نصرةالدوله شانزده ساله بود. دولت ما جوان نشده بچه و طفل شده از وزیر گرفته الی تمام رؤسای ادارات که سال دیگر خواهند بود. تحویل سال شد.

---

۱. سنگ پهن و همواری که دارو را در آن مخلوط می‌کنند و می‌سایند.

خطبه را سید خطیب کرمانشاهی خواند من تفأل قرآن زدم آیه بسیار خوبی آمد. شاهی گرفته ساعت نه آمدم علی‌الرسم خانه والده رسیدم. سر خانه آمدم، قدری خوابیدم صبح زیادی کسل بودم از بی‌خوابی. جمعی از اتباع دیدن آمدند بعد خانه حاجی استاد غلام‌رضا رفتم از آنجا خدمت ظل‌السلطان بعد خانه آمدم ناهار صرف نموده. خوابیدم عصر خانه امین‌الدوله و خانه میرزاسلطان محمد میرزا رفتم. خانه آمدم شاه امروز عید نگرفت بواسطه کسالت و بی‌خوابی دیشب. سلام و سایر تشریفات عید عمل نیامد.

**در خانه مستوفی‌الممالک**

**پنجشنبه دوازدهم**

امروز دوم عید است صبح زود به مقصد خانه مستوفی‌الممالک حرکت نمودم. وقتیکه آنجا رسیدم جمعی از اعیان هم آنجا بودند، آغا رضای خواجه جناب آقا بیرون آمد، نارنجی در دست داشت از قول جناب آقا نارنج را بمن داد که آقا فرمودند حمام رفتم دیر بیرون خواهم آمد این نارنج از نارنجستان خودم است بجهت حاجیه والدهٔ‌ات بفرست، از التفات آقا خیلی ممنون شدم از آنجا خانهٔ قوام‌الدوله رفتم بعد در خانه شاه را دیدم با ملیجک دوم بازی میکرد. قرار دادند که از گوشواره سر در عالی‌قاپو که غالباً اولاد شاه را در طفولیت آنجا میبردند بجهت تماشا ملیجک را آنجا ببرند ایلچی‌ها حضور آمدند. بعد شاه تخت مرمر سلام نشست بعد سر در رفتند. من خانه آمدم جمعی دیدن آمده بودند.

**شاه در منزل ظهیرالدوله**

**جمعه ۱۳**

دیشب خبر کردند امروز شاه دوشان تپه خواهد رفت من صبح زود از

خانه بیرون رفتم دیدنی از جعفرقلی‌خان پیشخدمت نمودم از من مدتها قهر بود که چرا بازدید او نکردم صلح کردیم از آنجا خانه ظهیرالدوله رفتم آنجا شنیدم شاه عصر وارد میشوند. در خانه رفتم شاه بیرون آمده بود.

در آلاچیق با اطباء خلوت کرده بودند، مدتی منتظر شدم تا شاه باطاق رفت من هم اطاق رفتم. هنوز از معاریف کسی نیامده بود. شاه شکایت فرمودند که دیروز عصر غفلتاً دوار پیدا کردم، خیلی وحشت دارم. اطباء گفته‌اند زالو بینداز بعد نشستم و پاهای شاه را باز نمودم یعنی موضوع انداختن زالو را. حاجی حیدر زالو انداخت، یکساعت طول کشید. قدری روزنامه بهمان حالت بجهت شاه خواندم. نیم ساعت بغروب مانده خانه ادیب‌الممالک رفتم نیم از شب رفته خانه آمدم. تفصیل تازه آن که سید علی نوکر من ۱۶ سال است بمن خدمت می‌کند با بهارستان کنیز مادرم معاشقه میکرد.

پول و اسباب زیاد بمرور دزدیده باو داده است. مادرم امشب بمن تفصیل را نوشته بود، هم کنیز و هم سیدعلی را چوب زدم گفتم حبس نمایند.

## شوخی مشیرالدوله با امین خلوت

### شنبه ۱۴

صبح زود میخواستم در خانه بروم جمعی دیدن آمدند. طول کشید بعد که رفتم هنوز شاه بیرون نیامده بودند. بعد از ساعتی که تشریف آوردند بحمداله مزاجشان خوب بود. زالو اثر کرده بود. بعد ظل‌السلطان و نایب‌السلطنه شرفیاب شدند.

مشیرالدوله با امین خلوت شوخی خنکی کرده بود که شاه بعد از رفتن مشیرالدوله بد میگفت. شاه از امین خلوت پرسیده بودند هیچ زالو بمقعد

انداخته‌ای؟ مشیرالدوله گفته بود بلی زالوهای کوچک کوچک سفید اگر چه در حضور شاه بد گفته بود اما باز می‌گفت این امین خلوت ما که حالا بیست سال دارد معروف دنیاست. خیلی خوب کردم گفتم و بشاه معلوم کنم ریش زورکی که حکم کرده‌ای این بچه بگذارد و دو منصب بزرگ که باو داده منافات با...... دادن سابق او ندارد. شاه میفرمایند یحیی‌خان یعنی مشیرالدوله خیلی بی‌حیاست. خلاصه بعد از ناهار با وجود قدغن اطباء سوار شدند دوشان تپه رفتند. دامن کوه سیاه غار جائیکه نه آب بود نه گیاه آفتاب‌گردان زدند الی عصر بودند خط مستقیم مراجعته کردند در عبور از دوشان تپه در غیاب من که حاضر نبودم تعریف زیاد از من کرده بودند. اول مغرب بخانه آمدم.

**کسالت شاه**

**یکشنبه ۱۵**

صبح بعد از راه انداختن جمعی، بدر خانه رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند.

اطباء را جمع کردند آخر قرار شد پس فردا سه شنبه روغن کرچک صرف کنند. بعد از ناهار مصمم سوارکاری شدند کالسکه و اسب حاضر کردند خودشان باندرون رفتند که از اندرون سوار شوند. من بعجله خانه آمدم که بفرستم باغبان‌باشی را اطلاع بدهند برود عشرت‌آباد حاضر باشد مبادا شاه آنجا برود. خودش نبوده من لابد با کمال خستگی سوار شده عشرت‌آباد رفتم دو ساعت آنجا منتظر شدم. خبر آوردند شاه سوار نمی‌شوند. خانه آمدم از خستگی افتادم، نیم ساعت خوابیدم که مچول خان آمد مرا بیدار کرد. در این بین ظل‌السلطان مرا خواست آنجا رفتم صحبت زیاد فرمودند نیم ساعت از

شب رفته منزل آمدم.

**باغ اسب‌دوانی**

**دوشنبه ۱۶**

صبح مستقیماً در خانه رفتم بخیال آنکه امین‌السلطان را ملاقات کنم قرار کار دوشان‌تپه را بگذارم امین‌السلطان ناخوش بوده بیرون نیامده با امین‌الدوله و ناصرالملک ملاقات کردم که شاه احضارم فرمود تا وقت ناهار بودم بعد مرخص شده خانه آمدم که شب حاضر باشم شاه چهار ساعت بغروب مانده بباغ اسبدوانی از آنجا به حسن‌آباد متعلق به مستوفی‌الممالک تشریف بردند. شب که در خانه رفتم. شاه تفصیل ناخوشی محمدشاه را فرمودند. من که هیچ به مردن محمدشاه راضی نبودم، بلکه برخلاف خیلی او را دوست می‌داشتم با وجودیکه با من خیلی بی‌التفات بود. بعد تفصیل سلام آنوقت را می‌فرمودند که شاه را لباس پوشانده پشت پرده نگاه میداشتند یکدفعه پرده را بلند میکردند مردم تعظیم می‌کردند. اما سلام آنوقت خیلی باشکوه بود چرا که شاهزاده‌ها و امراء آنوقت خیلی معتبر بودند. خواستم عرض کنم قربانت شوم محمدشاه که از آسمان اجزاء معتبر نیاورده بود. خودش تربیت کرده بود شما به ملیجک و امثال او میل کرده‌اید..

خلاصه بجهت مطلبی قدری با من خلوت کردند ساعت چهار خانه آمدم معصومه خانم دختر ادیب‌الممالک دیدن من آمده بود شب اینجا مانده بود.

**موچول خان و حکم شاه**

**۳شنبه ۱۷**

صبح زود بیرون رفتم دو سه فقره که شاه فرموده بودند ترجمه کردم بعد

در خانه هم خدمت شاه رسیدم. اطباء حاضر بودند برخلاف اولی حرف زدند خیلی خیالات شاه را پریشان کرده بودند. ناهار میل فرمودند بنای سواری شد من خانه آمدم خواستم بخوابم قدری خواب رفتم که مچول خان آمد و بحکم شاه مرا حرکت داد به عشرت‌آباد ببرد. شاه رسید قدری تعریف در باغ فرمود. روزنامه خوانده شد، عصرانه خوردند. بعد در مراجعت بباغ امین‌الدوله آمدند، معتمدالدوله آنجا بود.

**شاه به دوشان‌تپه میرود**

**۴شنبه ۱۸**

امروز شاه دوشان تپه رفتند، من هم صبح دوشان تپه رفتم. جمعی هم از عمله خلوت رسیدند و شش از دسته گذشته شاه تشریف آوردند، ناهار صرف فرمودند بعد خوابیدند. من شهر آمدم عصر برای گردش به باغ رفته بودند و فرموده بودند به آقا رحیم از نایب‌السلطنه پانصد سرباز بگیرد که تراشه‌های باغ را یک مرتبه از باغ بیرون ببرند و کشتن بهمن شیرزاد دروغ شد.

خاور سلطان خانم صبیه شاه آبستن بود پسر چهارماهه سقط نمودند.

**عروسی فخرالدوله**

**پنجشنبه ۱۹**

امروز صبح باتفاق میرزارضا و سید نقیب کاتب و میرزا فروغی بکالسکه دیوانی نشسته به اسمعیل آباد رفتیم. ناهار صرف شد قدری خوابیدم. عصر یک روزنامه اطلاع ترجمه شد. شب را هم آنجا ماندم. امروز در حرم خانه مهمانی عروسی فخرالدوله است، بجهت آقای مجدالدوله که امیرآخور است.

### مزاج شاه سالم است

### جمعه ۲۰

صبح زود بطرف شهر آمدم، مستقیماً در خانه رفتم شاه بیرون تشریف آورده اطباء بودند. الحمدلله مزاج شاه سالم است. بعد از ناهار خوابیدند فرمودند جائی نروم. الی چهار به غروب در خانه بودم بعد خانه آمدم قدری استراحت کرده، عصر خانه سیف‌الدوله که از عتبات آمده بود رفتم از آنجا خدمت ظل‌السلطان. شب بخانه مراجعت شد. امشب فخرالدوله را می‌برند.

### شرفیابی حاج ملاعلی بحضور ناصرالدین شاه

### شنبه ۲۱

صبح خانه نصیرالدوله رفتم در خانه‌ای که سه طرف او را آینه نصب کرده بودند. وسط اطاق را از گلدانهای نرگس و سنبل پر کرده و بسیار قردار و زنانه بود، مرا پذیرفت. خیلی صحبت محرمانه کردیم او را بطمع وزارت امور خارجه دیدم. از آنجا خانه مچول‌خان رفتم. بعد در خانه شنیدم دیشب بجهت حمل عروس فیل آورده بودند. شاه به آقا رحیم پیغام داده بود که فیل‌بان را بیرون کند. در همان کالسکه حرم خانه عروس را برده بودند. شاه باین عروسی میل نداشت این است لجاجت می‌فرمایند. امروز حاجی ملاعلی مجتهد شرفیاب شد، سایر وزراء هم آمدند.

### شاه در عشرت‌آباد

### یکشنبه ۲۲

صبح در خانه رفتم تا بعد از ناهار بودم. عصر قصر قاجار رفتم که شاه آنجا تشریف میبرند. شاه هم محاذی عشرت‌آباد که رسیدند سواره در رکاب شاه

از میان باغ عشرت‌آباد عبور شد. وارد قصر شدند سواره و پیاده گردش زیاد کردند الی مغرب تشریف داشتند بعد مراجعت بشهر شد.

مهدیقلی‌خان که پریشب با فخرالدوله عروسی کرد بدون خجالت امروز در خانه آمده بود او را مانع شدیم اقلاً حیا کرده روز دوم پیش پدرزن نرود. پناه بخدا میبرم از روی مردم در این دولت همایون، کار از پیش میرود نیمساعت از شب رفته خانه آمدم.

**شاه در دوشان تپه**

**دوشنبه ۲۳**

که سیزده عید است شاه دوشان تپه تشریف بردند. دو ساعت از دسته گذشته آنجا رفتم. جمعیت زیاد از اهل شهر آمده و میآمدند. ساعت چهار شاه تشریف آوردند، سواره میان باغ رفتند. بواسطه ریختن تراشه به تریشه متغیر شدند. به من چه دخلی دارد. شاه تراشه فروشی نکند. تیشه‌اش ضایع نشود بعد از گردش باغ بالا تشریف بردند. سه چهار روزنامه خواندم. نیم ساعت به غروب مانده مراجعت به شهر شد.

مجدالدوله امروز با کمال جسارت آمده بود. امروز زیاده از پانزده هزار جمعیت از شهر به دوشان تپه آمده بودند. محقق امروز وارد شد.

**شمشیر الماس و لقب مظفرالملکی**

**سه شنبه ۲۴**

صبح در خانه رفتم. امروز ظل‌السلطان میرود. شمشیر الماس بشاهزاده و شمشیر مرصع به ناصرالملک و لقب مظفرالملکی به حاجی میرزا حسن‌خان ناظر شاهزاده که والی کردستان است مرحمت شد. شاهزاده مرخص شد و

رفت و من بعد از ناهار خانه آمدم. شب در خانه رفتم شاه میل تمامی بابتیاع کشتی و در بحرالعجم انداختن را دارند مخبرالدوله مأمور باین ابتیاع است ساعت چهار خانه آمدم.

## مشایعت ظل‌السلطان

**چهارشنبه ۲۵**

امروز شاه حضرت عبدالعظیم و مشایعت ظل‌السلطان میروند. ناهار را در نجف‌آباد صرف فرمودند، دو ساعت به غروب مانده به شهر مراجعت کردند. من شب در شاهزاده عبدالعظیم ماندم خانه مشهدی حسن صابون‌پز منزل نمودم میرزارضا و سید کاتب بودند عصر که خدمت شاه رسیدم و مدتی خلوت کرده و صحبتهای متفرقه فرمودند بعد مرخص شده منزل آمدم.

## متحصن شدن قهوه‌چی‌باشی و مطالبه بیست هزار تومان از ظل‌السلطان

**پنجشنبه ۲۶**

صبح زود مراجعت به شهر کردم. خواستم از ناظم خلوت بازدید کنم، خانه نبود. خانه امین لشکر رفتم در آنجا در خانه تا بعد از ناهار بودم خانه آمدم عصری نصیرالدوله و حکیم‌الممالک دیدن آمدند امروز شنیدم شاه قهوه‌چی‌باشی را محصل کرده به ظل‌السلطان، که مطالبه بیست هزار تومان اختلاف حساب را از او بکند.

## مسافرت شاه به جاجرود

**جمعه ۲۷**

شاه بجاجرود می‌رود. صبح بعد از راه انداختن جمعی از خانه به مقصد جاجرود حرکت شد. به اتفاق میرزا زین‌العابدین حکیم به درشکه نشسته

سرخ‌حصار درشکه را پس فرستادیم. ناهار صرف شد. انتظار شاه را داشتیم که از راه سری آمدند، بعد از ساعتی شاه رسیدند. تعریف زیاد از چهار درخت بی‌قاعده و ترتیب که ملیجک اهل سرخه‌حصار غرس نموده کرده روزنامه هم دادند که من بخوانم کتاب فارسی خواندند. بعد سوار شدند بطرف جاجرود راندند. امروز بواسطه آفتاب طرف چپ سر من درد می‌کند. شب باران شدید و رعد و برق عجیبی بود، خیلی وحشت داشت. میرزا زین‌العابدین حکیم منزل من منزل کرده است.

**رعد وبرق**

**شنبه ۲۸**

رعد وبرق دیشب بی‌خوابی به جهت شاه آورده بود، و از وحشت اینکه مبادا امروز هم مثل دیشب هوا منقلب شود، سوار نشدند. ناهار منزل صرف فرمودند و نوشتجات زیاد که یکماه در کیف مانده بود مطالعه فرمودند. طرف عصر سوار شدند بطرف باغ تشریف‌فرما شدند، و امشب شام بیرون میل می‌فرمایند. جمعیت این سفر همراه شاه خیلی کم است. مزاج شاه هم چندان سالم نیست. رویهم رفته بد جاجرودی است.

**چشمه بیدی**

**یکشنبه ۲۹**

امروز شاه سوار شدند، من هم بعد از قدری ترجمه سوار شدم. در رکاب شاه بودم الی چشمه بیدی. قبل از ناهار یکدسته شکار دیده شد دوازده تفنگ انداخته یکی را زده بودند اما پیدا نکردند. عصر پیدا شد که لاش‌خوار آنرا متلاشی کرده بود. بعد از ناهار من منزل آمدم. شاه باز شکار رفته یک

مرغابی زدند. عصر من بازدید مجدالدوله رفتم، منزل نبود. از آنجا منزل حاجی میرشکار شب با طلوزان شام خوردم.

## فرمان منصب پیش‌خدمتی

## دوشنبه غره شهر جمادی‌الثانیه

برای تنقیه در بهار امروز نمک خوردم در منزل ماندم، شاه سوار شدند. در حوالی جنگل ناهار افتاده بودند، الی عصر. بعد مراجعت فرمود نوشتجات وزارت خارجه‌ها را جواب داده بودند. در مراجعت به منزل غلامحسین‌خان امین خلوت را خواسته بودند فرموده بودند فرمان منصب پیش خدمتی ملیجک را بنویس که فردا بصحه برسد. این خبر را جعفرقلی خان شب آمد منزل من داد. تعجب نکردم چرا که بالاتر از اینها انتظار ترقی برای ملیجک دارم. گمانم این است که اشتهار این قصر شأن او را کاسته است چرا که مردم او را خیلی از پیشخدمتی بالاتر تصور می‌کردند. حالا وقت آن است که مختصری از حالات او بنویسم.

## شرح حال ملیجک

ملیجک موسوم به محمد است. می‌گویند برادر زبیده که ملقب به امین اقدس است از رعایای گروس. اما میرزا عیسی‌خان سرهنگ گروسی می‌گفت، برادرش نیست، نسبت دور با هم دارند. مولد ایشان در قریه حلوائی حوالی بیجار پایتخت گروس است. میرزا عیسی‌خان می‌گفت حلوائی تیول ما است و این یک زوج که در محل معتبر هستند از رعایای من هستند. خلاصه پدر این محمد چوپان بود بواسطه نسبت به زبیده خانم که حالا امین اقدس است. از قرار تقریر جمعی با لباس کهنه و پای گیوه و کلاه نمد او را از گروس

آوردند اندرون شاه.

کم کم غلام بچه شد چون اکراد گنجشک را ملیچ می‌گویند این جوان هم در حضور شاه گنجشک را میلچ گفته بود، ملیجک موسوم شد. بعد از چند سال از غلام بچه بودن بیرون آمد، فراش خدمت شد بسیار با شأن. گاهی حالت جنون در او دیده میشد. می‌گفت شب گذشته پیاده کربلا رفتم یا در آسمان با ملائکه چنین و چنان گفتم. مدتها طرف تمسخر عمله خلوت بود و مأموریتش این بود که آفتابه به مبال بندگان همایون می‌گذاشت. باین واسطه خود شاه و سایرین او را امین ضرطه ملقب کرده بودند. سیدابوالقاسم کاشانی اصل طهرانی مسکن نیز از سابق که مدتی نظارت امین اقدس را داشت و بعد از آنجا رانده شد بواسطه امین اقدس فراش خدمت گردید و اسباب ترقی ملیجک را سبب شد، به لجاجت امین اقدس که با برادر بد بود. سید مزبور دختر خود موسوم به زهرابیگم رابه مناکحت ملیجک در آورد و از او پرستاری کرد. کم کم بعضی آداب معاش و معاشرت را تعلیم او کرد تا سفر فرنگ ثانی شاه سرگرفت. کنار ارس که جمعیت معدودی باید در رکاب باشند، باقی خیل و حشم مراجعت کنند، ملیجک مرا دید عجز کرد که اسباب آمدن او را به فرنگ سبب شوم، به زحمت زیاد خاطر مبارک را راضی کردم. ملیجک را از ارس عبور داده به فرنگ بردیم. در این سفر بیچاره خیلی زحمت کشید. همراهان که غالباً به تفرج و عیش بودند این بیچاره از اطاق شاه حرکت نکرد رنجش دیگران سبب ترقی او شد. مراجعت از فرنگ مقرر داشتند که در شکارگاهها همراه شاه باشد، و ابتداء ترقی از همین شد آنی غفلت نکرد پسری از او بوجود آمده موسوم به غلامعلی‌خان. شاه که بالفطره خوش نفس و نیک نیت و اهل رحم هستند طفل او را روزی در اندرون دیدند، خوششان آمد، فرمودند غالباً اندرون بیاورند. کم‌کم این طفل به زبان آمد و

طرف میل شاه شد طوری که حالا غالب اوقاتش صرف این طفل است و درجه میل به عشق کشید. این است تقدیر اشخاصی که نواده چوپانند. از ولیعهد ظل‌السلطان زیادتر طرف میل مالک الرقاب ایران است.

اما هیولا و ترکیب ملیجک اول چرا که پسرش موسوم به ملیجک است الحال باید ۲۵ سال داشته باشد. تمام قد و قامتش زیاده از یک ذرع زیادتر نیست. صورت بسیار سبزه، ابروی سیاه از هم گشاده، دهان بی‌اندازه گشاد، کله از تناسب بزرگتر، چند سالک در صورت، دماغ چون برج، کثافت لباس و بدن به حدی است که غالباً از عفونت بخصوص در تابستان کسی نمی‌تواند نزدیک او عبور کند. هرقدر پاشنه کفش را بلند می‌کند بلندتر کوتاه قد ناقص اندام است. فقط آدم بدی نیست اگر سیدابوالقاسم بگذارد و الا حرص سید به درجه‌ای است که بزودی اسباب فنای این بیچاره را فراهم میآورد. تقدس ظاهری دارد. خط و سواد جزئی تحصیل کرده است امید دارد که پادشاه ولایتعهدی امین‌السلطان را باو بدهد چنانکه برای همین او را تربیت می‌فرمایند که روزی بجای امین‌السلطان بگذاردش والسلام.

**شکارگاه خان**

**سه شنبه ۲**

در رکاب شاه سوار شدم. به شکارگاه معروف بزرگ خان رفتیم. بعد از ناهار مرا مرخص فرمودند که شب در خانه رفتم. تفصیل جنگ پلونا که مابین روس و عثمان پاشا سردار عثمانی واقع شده بود خواندم.

**کاغذخوانی**

**چهارشنبه ۲**

شاه ناهار را منزل صرف فرمودند بعد از ناهار کاغذخوانی بود من منزل

آمدم شاه عصر سوار شدند رفتند به مشهد. امروز یقین پول از خزانه بیرون آوردند. عصر منزل امین‌الملک رفتم (گویا در خزانه اندرون؟).

**عبور از رودخانه**

**جمعه ۴**

صبح فراش باحضارم رسید. به عجله سوار شدم به موکب شاه که رسیدم دیدم مصمم عبور از رودخانه هستند و بمن دل میدهند که آخر تو مردی چرا اسب نمی‌دوانی و از اسب میترسی و از آب میترسی؟ عرض کردم بر فرض ترسیدم در آب هم غرق شدم تنها چند نفری از کسانم متألم خواهند شد اگر خدای نکرده شما که دوار دارید وسط آب سرتان گیج بیاید و به آب بیفتید ایران بهم خواهد خورد. هیچ ندیدم که حرف کسی اینقدر در حضور شاه مؤثر باشد. فی‌الفور فسخ عزیمت فرمودند به کوه زدند و چند فرسخ راندند. بعد به ناهار افتادند. الی عصر قدری مشغول نوشتجات دولتی، قدری جواب، قدری روزنامه خوانده شد. عصر مراجعت نمودند.

**ورود به شهر**

**جمعه ۵**

امروز از جاجرود به شهر می‌رویم. فرمودند که در سرخه حصار حاضر باشم که بعد از ناهار دوشان تپه تشریف ببرند. در سرخه حصار ناهار صرف فرمودند. دوشان تپه تشریف بردند. الحمدلله بوجودشان خوش گذشت. سه بغروب مانده وارد شهر شدیم.

### قصاص عبدالله سلطان

### شنبه ۶

صبح دیدن امین‌الدوله رفتم، در خانه‌اش بسته بود. معلوم شد که بیرونی را باز اندرونی کرده‌اند. اندرونی را بنائی می‌کنند. مراجعت خواستم به خانه بکنم از بین راه برگشته بدر خانه رفتم. الی بعد از ناهار بودم. خانه آمدم مشغول تدارک سفر شدم. عبدالله سلطان که قاتل زنش بود و تفصیل او را نوشتم با وجود حمایت متولی باشی قم امروز در قم به حکم شاه به قصاص رسید. اعتضادالملک داماد شاه پسر مرحوم سپهسالار بزرگ از حکومت سمنان معزول انوشیروان ضیاءالدوله به وساطت امین‌السلطان حاکم شد.

### عشرت‌آباد

### یکشنبه ۷

دیشب به واسطه کسالت مزاج والده پریشان بودم. سرم درد میکرد، خوابم نبرد. صبح فرستادم طلوزان آمد والده را دید احوالش بهتر است. از خانه رفتم بعد خانه آمدم قدری راحت شدم به عشرت‌آباد رفتم که شاه آنجا رفته بود در رکاب شاه باغ امین‌الدوله آمدیم شاه آنجا ماند من خانه آمدم اطباء آمده بودند. مشیرالدوله عیادت والده آمد.

### اسب‌دوانی

### دوشنبه ۸

امروز اسب‌دوانی است شاه تشریف خواهند برد. من صبح خانه ایوب خان رفتم عریضه‌ای داشت به من داد به شاه برسانم بعد. خانه آمده مشغول تدارک سفر به مشهد شدم. تفصیل اسب‌دوانی را فردا خواهم فهمید.

**مراجعت به لاله‌زار**

**سه شنبه ۹**

صبح در خانه رفتم. معلوم شد دیروز اسب‌دوانی خیلی بد بوده. اسبهای شاه هیچ جلو نرفته بلکه بیرق چهارم پنجم هم نبرده بود. شاه باطناً خیلی بدخلق بوده است. بعد از اسب‌دوانی دنبال قشون عباس‌آباد تشریف برده بودند از آنجا در مراجعت به لاله‌زار. امروز هم تازه‌ای اتفاق نیفتاد.

**انفیه‌دان مرصع**

**چهارشنبه ۱۰**

صبح که به در خانه رفتم شاه را خیلی متغیر دیدم معلوم شد از شاهرود تلگراف کرده‌اند که کاه و جو وجود ندارد. بعد از پیغامات زیاد امین‌السلطان قرار شد غره رجب مبدل به غره شعبان شود که جنس تازه دست بیاید.

برای دکتر دیکسون انفیه‌دان مرصعی از شاه گرفتم، خودم بعد از ناهار شاه به سفارت انگلیس برده ابلاغ کردم. الحمدلله سفر عقب افتاد. شاید ان‌شاءالله موقوف شود.

**جمعه ۱۱**

شاه سر قنات جدید که اقبال‌الدوله حفر کرده است میرود. این قنات از لج قنات عضدالملک کنده شده که تفصیلش بعد گفته خواهد شد. حالا یک چهار یک آب دارد. اقبال‌الدوله بازی‌ها کرده پیشکش و پاانداز و غیره گذاشته بود. شاه ناهار را به خانه صرف کردند بعد قصر فیروزه رفته از آنجا دوشان تپه آمدند. عصر خانه امین حضور رفته بعد خواستند عمارت امین‌السلطان بروند

عذر آورده بود. من خانه امین حضور رفتم. خانه آمدم عصر یعنی مغرب به عمارت امین‌السلطان رفتم. شب مهمان بودم ناصرالملک و امین‌الدوله هم بودند.

**شاه در سلطنت‌آباد**

**جمعه ۱۲**

شاه سلطنت‌آباد تشریف بردند صبح سواری. قدری از راه رفتم، بعد مشیرالدوله با کالسکه رسید. سوار شده به اتفاق سلطنت‌آباد رفتم. شاه تشریف آوردند. خیلی گردش کردند، یکساعت به غروب مانده از سلطنت‌آباد به شهر مراجعت کردند.

از قصر عشرت‌آباد یک ساعت از شب گذشته به خانه آمدم.

**اندرون شاه**

**شنبه ۱۳**

صبح در خانه رفتم، مدتی طول کشید شاه بیرون تشریف آوردند.

فرمودند بعد از ناهار اندرون بروم کتابها را در اطاق خوابگاه ترتیب بدهم بعد از ناهار رفتم، وضع اندرون شاه تغییر کرده است. سابق بر این مباشر اطاق امین اقدس بوده هر وقت اندرون میرفتم او پیغام سلام چای وغلیان میفرستاد این عمارت جدید وضع را عوض کرده است. اول آنکه خانم ترکمان مباشر خوابگاه است. خلاصه خیلی تعارفات بجا آورده. کتابها را چیدم. خانه آمدم، خوابیدم.

**یکشنبه ۱۴**

صبح معلوم شد شاه دوشان‌تپه میرود مستوفی نظام میرزا محمد آمده بود

وداع کند، برود حاکم کردستان شده امروز میرود. بعد در خانه رفتم. شاه وزراء را خواسته بود. من جلو دوشان تپه رفتم شاه تشریف آوردند. ناهار میل فرمودند، بعد شکار تشریف بردند. من به شهر آمدم.

**میرزا فروغی و سیدکاتب**

**دوشنبه ۱۵**

صبح به اتفاق میرزا فروغی و سیدکاتب و ملاموسی به طرف اسمعیل‌آباد رفتیم. از در خانه میرزاعلی محمدخان گذشته آنجا پیاده شدم قدری نشسته بعد اسمعیل‌آباد رفتم. ناهار صرف شد تا عصر مشغول ترجمه بودم. عصر آمدم سر قنات دوباره مراجعت کرده ترجمه نموده. ساعت سه خوابیدم.

**سه‌شنبه ۱۶**

صبح آمد مستقیماً به در خانه رفتم الی بعد از ناهار بودم. بعد شاه فرمود شب حاضر باشم. خانه آمدم شب در خانه رفتم.

**دولت‌آباد**

**۴شنبه ۱۷**

دیشب شاه فرمودند دولت‌آباد میروند. صبح من در خانه رفتم با ناظم خلوت دولت آباد رفتیم مدتی منتظر شدم آمدن شاه معلوم نشد طرف شهر آمدم معلوم شد فسخ عزیمت فرمودند. من خانه آمدم. ناهار خورده خوابیدم.

**لقب اقبال‌الملکی**

**جمعه ۱۸**

دیشب باران شدید آمد امروز صبح جمعی دیدن آمده بودند مردمان بیمار

و بیکار خیلی اوقاتم را تلخ کردند. بعد از راه انداختن آنها در خانه رفتم که در رکاب شاه سوار شوم. نزدیک لاله‌زار به شاه رسیدم. در رکاب بودم عشرت‌آباد ناهار صرف کردند امین‌الدوله و سایرین بودند لقب اقبال‌الملکی به میرزا‌محمد مستوفی نظام که تازه حاکم کردستان شده بودند پانصد تومان پیش‌کشی داده شده شاه خواب ممتدی کردند. عصر سوار شده به طرف سلطنت‌آباد آمدند. من هم در خانه میرزا عبدالمجید خان منزل کردم. شاه چند شب در سلطنت‌آباد توقف خواهد داشت.

**میرزاهاشم امام جمعه**

**جمعه ۱۹**

امروز صبح برخاسته به سلطنت‌آباد رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند با ملیجک دوم بازی می‌کردند. روزنامه خواندم. ناهار صرف شد. دو سه نفری از شهر آمدند. از قبیل مچول خان و غیره. بعد از ناهار شاه خوابیدند. عصر که بیدار شدند باغ را قرق کردند من منزل آمدم میرزاهاشم نام از طایفه امام جمعه‌های اصفهان امروز امام جمعه شد. اتفاق تازه دیگری نبود.

**مولود حضرت فاطمه**

**شنبه ۲۰**

صبح شاه تشریف بردند شهر، چون عید مولود حضرت فاطمه علیهاسلام است. خانه نایب‌السلطنه مهمانی دارد. من هم باتفاق طلوزان به شهر رفتم خانه امین‌السلطان. از آنجا به خانه آمدم قدری استراحت نمودم عصر در خدمت شاه عشرت‌آباد از آنجا سلطنت‌آباد رفتم.

### شاه در اقدسیه

### یکشنبه ۲۱

صبح شاه اقدسیه رفتند. بباغ ماندند، به درّه دارآباد رفتند جای خوب به جهت ناهار پیدا نشد. مجدداً به اقدسیه الی عصر بودند به سلطنت‌آباد مراجعت فرمودند.

### گبر و مسلمان را کتک میزند

### دوشنبه ۲۲

شاه صاحبقرانیه تشریف بردند، ناهار میل فرمودند. از آنجا حسن‌آباد تشریف آوردند، چای و عصرانه میل فرمودند مدتی توقف کردند مراجعت به سلطنت‌آباد فرمودند. امروز بواسطه اجاره باغها خیلی اوقاتم تلخ شد گبر و مسلمان را کتک زدم و فر اشباشی نایب‌السلطنه شب مهمان من بودند

### عشرت‌آباد

### سه شنبه ۲۳

شاه از سلطنت‌آباد مراجعت و عشرت‌آباد توقف خواهد نمود. صبح در رکاب شاه در قصر آمدیم، الی عصر شاه تشریف داشتند. بعضی کاغذها خوانده شد. عصر شاه عشرت‌آباد تشریف آوردند. من به شهر آمدم.

### عزالدوله برادر شاه

### ۴شنبه ۲۴

شاه صبح شهر آمدند عصر مراجعت به عشرت‌آباد فرمودند صبح امین‌الدوله و ناصرالملک دیدن آمدند. بعد از رفتن آنها من در خانه رفتم سر

ناهار بودم. بعد خانه آمدم امروز عزالدوله و سایر همراهان که به جهت تهنیت و تاج‌گذاری امپراطور پادشاه روس میرود حضور رسیدند. عزالدوله برادر شاه، مصطفی قلیخان امیر تومان، میرزا جواد خان سرتیپ، میرزا عباسخان برادر ایضاً میرزاعلی خان مترجم و میرزا حسن خان منشی.

**ایلچی انگلیس**

**۵شنبه ۲۵**

امروز دو ساعت از دسته گذشته شاه از عشرت‌آباد به دوشان تپه رفته الی عصر بودند. دوباره عشرت‌آباد مراجعت فرمودند و من شهر آمدم. دیروز ایلچی انگلیس خدمت شاه رسیده و خلوت کرده بود.

**عیادت از امین‌السلطان**

**جمعه ۲۶**

صبح که عشرت‌آباد رفتم شاه فرمودند به امین اقدس حکم کرده که عیادت امین‌السلطان برود بلکه هر روز رفته پرستاری کند. سبحان‌الله گمان نمی‌کنم در هیچ تاریخ چنین اتفاق افتاده باشد که پادشاه مستقل ایران عیال خود را به عیادت و پرستاری نوکر خود بفرستد. خلاصه من از شدت حیرت بعد از ناهار شاه نماندم. باتفاق امین‌الدوله و امین حضور مراجعت به شهر نمودیم. قهوه در باغ امین‌الدوله صرف کردند. خانه آمدم، شب با اهل خانه مهمان آقا میرزا سلطان محمد میرزا بودیم.

**سواران ابوابجمعی علاءالدوله**

**شنبه ۲۷**

شاه تشریف آوردند. چهارصد سوار ابوابجمعی علاءالدوله را در بین راه

سان دیدند وزراء احضار شدند من بعد از ناهار خانه آمدم. شنیدم حال امین‌السلطان خیلی بد است شاه عصر از عشرت‌آباد مراجعت کردند. من شب مهمان بواتال بودم امین‌الدوله، ناصرالملک، طلوزان و مخبرالدوله بودند. از مخبرالدوله حرف شنیدم که می‌نویسم دیروز که شاه احضار کرده بودند عشرت‌آباد، معدنچی فرنگی را با خود آورده بودند شاه مرا فرمود که فرمایشات همایونی را ترجمه نمودم. امشب مخبرالدوله می‌گفت دیروز وقتی شما ترجمه می‌کردید یقین در باطن می‌گفتید کار دنیار را ببین که وزیر علوم ایران باید مثل من آدم خوبی باشد، خیلی از این حرف خجالت کشیدم.

### انعام به قهوه‌چی باشی

### یکشنبه ۲۸

صبح شنیدم شاه دوشان تپه تشریف می‌برند. آنجا رفتم. شاه بعد از ناهار قصرفیروزه رفتند. در بین راه ملیجک دوم را دیدند قهوه‌چی باشی مأمور شد که او را به باغ دوشان‌تپه آورد سی و پنج تومان انعام به قهوه‌چی باشی و سایرین که با ملیجک بودند داده شد. ملیجک اول پدر ملیجک دوم به خود بالید. قصر فیروزه که عصر رفتیم چنان زمین خورد که فلک اسفل او شکست. سبحان‌الله خداوند تبارک و تعالی به این مخلوق کثیف تمسخر می‌فرماید که چندان مغرور نباشند در نهایت خوشبختی به شما بدبختی دادم و در کمال سعادت نکبت میدهم خلاصه عبرت باید برد. امشب شنیدم سلطان، کنیز کرد عیال من از عبدالعلی نوکر من چهارماهه حمل دارد یعقوب بیک غلام‌باشی خودمان دیشب در دزآشوب فوت کرد.

## گفتگوی سرحدات کرمانشاهان

### دوشنبه ۲۹

صبح شاه از عشرت‌آباد به شهر آمدند. معدودی از وزراء احضار شدند. ظاهراً گفتگوی سرحدات کرمانشاهان است. من تا بعد از ناهار بودم بعد خانه آمدم ناهار صرف نموده خوابیدم. بعد از بیدار شدن تب شدیدی عارض شده بود. شاه عصر از عشرت‌آباد مراجعت فرمودند.

## شاه در دوشان‌تپه

### سه شنبه غره رجب‌المرجب

با وجود عرق زیاد تب هنوز باقی است خانه طلوزان رفتم نبود. خانه امین‌السلطان بود خواستم او را هم عیادتی کنم. از آنجا رفتم در باغ امین‌الملک پسرش منزل دارد، عمارت بسیار عالی و باصفائی است. حالش را بد ندیدم. مسلول است ان‌شاءالله خدا او را به کیفر اعمالش نگیرد شفا بدهد بعد به اتفاق طلوزان خانه آمدم نبض مرا دید گفت تب هست دوای جوش بطور منضج داد خانه آمدم صرف نمودم.

امروز با حال کسالت و تب خانه بودم. عصر محقق و کشیکچی‌باشی ولیعهد دیدن آمده بودند. شاه امروز به قصد شکار از عشرت‌آباد به دوشان تپه رفته بودند، شکاری نکرده بودند نیم ساعت از شب گذشته وارد شهر شدند.

## اسماعیل بزاز و تقلید از کنت

### چهارشنبه ۲

باز تب دارم. حالم خوب نیست. صبح حسام‌السلطنه و امین لشکر به دیدن آمدند شاه امروز مهمان مشیرالدوله است در باغ مرحوم سپهسالار با

تشریفات زیاد. شنیدم اسماعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید کنت را درآورده بود کنت شنیده متغیر شده به داروغه شهر سپرده است او را گرفته اذیت کند. پریشب او را گرفته کتک زیاد زده بود. امروز به شاه عارض شده حکم به سیاست داروغه شهر فرمودند امروز که شاه بـه بـاغ تشـریف میآوردند سید هندی را دیده بودند حکم به حبس او کردند.

**پنجشنبه ۳**

نمک خوردم صبح مشیرالدوله به عیادت آمده بود. عصر آقا حسین فراش خلوت را شاه احوالپرسی فرستادند شاه مشغول کاغذ خواندن بودند امروز عصری ناگهان دیکسون و حکیم طلوزان آمدند گفتند تب ندارم گنه گنه دادند.

**شاه در خانه امین‌السلطان**

**جمعه ۴**

صبح تب نداشتم. میرزا ابـوالقـاسم نـائینی شـیخ الاطـباء بـاتفاق حکـیم طلوزان عیادت آمدند سه ساعت به غروب مانده شاه به عشرت‌آباد رفتند در مراجعت از عشرت‌آباد بخانه امین‌السلطان عیادت رفتند. آنچه لازمـه تـفقد بود درباره امین‌السلطان مرعی داشـتند. چـهارصد تـومان و یک طـاقه شـال پیش‌کش گرفتند. از آنجا به خانه الله یارخان آجودان باشی رفتند. صدتومان هم آنجا پیشکش دادند. بعد جعفرقلی‌خان باشی را به عیادت من فرستادند به اتفاق مچول خان و ناظم خلوت آمدند.

شنیدم امروز ملیجک که در اطاق شاه بازی می‌کرد ببالای تخت طاووس رفته بود. سیدابوالقاسم بزاز جّد او را حکم فرمودند که تعاقب او بالای تخت برود او را محافظت کند که نیفتد. در این پایه تختی که آقامحمدشاه و فتحعلی

شاه و سی و شش سال ناصرالدین شاه پا گذاشته‌اند سیدابوالقاسم بزاز از همان پایه تخت بالا رفت!

**شنبه ۵**

صبح رخت پوشیدم مصمم در خانه شدم. حکیم طلوزان آمد باتفاق او از خانه بیرون رفتیم او را بخانه خودش رسانده بسمت در خانه رفتم. خانه ادیب‌الملک پیاده شدم. دو ساعت آنجا ماندم بعد در خانه رفتم مدتی طول کشید شاه بیرون تشریف آوردند. در سر ناهار روزنامه خواندم. بخانهٔ مراجعت کردم. ناهار خورده خوابیدم. عصر نایب‌السلطنه، اسماعیل خان پیشخدمت را احوال‌پرسی فرستادند.

**اسب دوانی در باغ شاه**

**یکشنبه ۶**

صبح دیدن ناصرالملک رفتم. از آنجا در خانه. بعد از ناهار مراجعت بخانه کردم که شب در خانه حاضر باشم. شاه عصر به اسب‌دوانی مشهور به باغ رفتند. عصر خانه نصیرالدوله رفتم، از آنجا در خانه. ملیجک تب کرده بود. شاه به این واسطه کسالت دارند.

**ناراحتی شاه از ملیجک**

**دوشنبه ۷**

شاه سلطنت‌آباد رفتند. از ناخوشی ملیجک زیاد متغیر بودند. ناهار خوردند، خوابیدند عصر مراجعت به شهر فرمودند. خیلی تمجید از باغ

فرمودند. مصمم سفر خراسان هستند تا چه شود.

**سه شنبه ۸**

صبح پیش طلوزان رفتم از آنجا در خانه. شاه خیلی دیر بیرون تشریف آوردند، از بی‌خوابی شب اظهار کسالت فرمودند، ناهار به عجله میل فرمودند که بخوابند. من با میرزا فروغی به اسمعیل‌آباد رفتم. از سه بغروب مانده تا سه از شب با میرزا فروغی مشغول چیز نوشتن بودم. آنچه باید از وقایع دول فرنگ در سالنامه امسال نوشته شود جز مختصری که باقی ماند نوشتم. سید کاتب هم بود.

## تعدی انگلیسها

**۴شنبه ۹**

صبح از اسمعیل‌آباد به شهر آمدم، خانه طلوزان رفتم دیدن. دیروز صریح به شاه عرض کرده بود که امین‌السلطان محال است بتواند سفر خراسان بیاید، شاه فرموده بودند ما اول شعبان میرویم اگر تا آنوقت بهتر نشد بیاید والا تو هم بمان او را معالجه کن. باتفاق حکیم‌الملک به دولت‌آباد رفتیم. شاه تشریف آوردند وزیر امورخارجه، فرمانفرما، قوام‌الدوله، ناصرالملک، امین‌الدوله احضار شده بودند. بعد از ناهار حضرات را احضار فرمودند. الی دو ساعت بغروب مانده مشاوره می‌کردند. آنچه معلوم شد انگلیسها در باب سرحدات سیستان و بلوچستان خیال تعدی به ایران دارند تمام این مشاورات برای این است. یکساعت بغروب مانده شاه از دولت‌آباد به شهر مراجعت فرمودند.

## شیخ مهدی در خدمت شاه

**پنجشنبه ۱۰**

صبح بعیادت امین‌السلطان رفتم. حالش را خوش ندیدم، اما حرص دنیا باز مشغولش داشت به حساب بنائی میرسید. بعد از آنجا در خانه رفتم. شیخ مهدی را خدمت شاه بردم خیلی اظهار التفات باو فرمود. بعد از ناهار خانه ماندم عصر خانه مخبرالدوله که شاه آنجا مهمان بود و از آنجا خانه قوام‌الدوله رفتم. کار داشتم، از آنجا مراجعت کردم.

**جمعه ۱۱**

صبح اهل خانه و والده اسماعیل‌آباد رفتند. من به عیادت مجول خان رفتم از آنجا در خانه. امسال زمستان نزدیک کرج یک جفت میش مرغ پسر تیمور میرزا زنده گرفته به حضور آورده بود، یکی از آنها نر و دیگری ماده بود در باغ آزاد می‌گشت امروز همان وقتی که شاه بیرون آمد این مرغ دوم در زالستان آمده بعد از آنکه شاه با او قدری بازی کرده بود یکمرتبه پرواز کرد و رفت گرچه او را از گنبد سیدنصرالدین گرفته آوردند و معلوم شد به دل شاه بد آمد خلاصه شاه تصمیم به خراسانش خیلی سخت شد چون از حیات امین‌السلطان مأیوس است. دو سه مرتبه حکیم‌الممالک را فرستادند از برای معلوم کردن بعضی تنخواه که از خزانه بیرون آمده بود، به خانه امین‌السلطان من بعد از ناهار شاه خانه آمده ناهار خورده خوابیدم.

**شنبه ۱۲**

امروز بنا بود شاه دوشان تپه تشریف ببرد. من هم صبح مصمم برفتن بودم وکیل آمد خبر آورد شاه سوار نخواهد شد. بنابراین خانه طلوزان رفتم. ناظم خلوت آمد گفت شاه نبود بعجله با طلوزان ناهار خورده سوار شدم از عقب

به شاه رسیدم. الی عصر دوشان تپه بود خیلی تعریف و تمجید فرموده و سه نفر سرایدار را که به تحریک سلطان حسین میرزا عریضه به شاه داده بودند کتک زیاد زدم.

## عید مولود و چراغانی

**یکشنبه ۱۳**

عید مولود حضرت امیر است. دیشب آتش‌بازی و چراغانی خیابان باب همایون بود. امروز تفصیل عجیبی بر من گذشت صبح درشکه نشسته طرف خانه امین‌السلطان می‌رفتم در بین راه ادیب‌الملک برادرم را دیدم که بطرف شاهزاده عبدالعظیم سواره میرود. چون پیرمرد خسته میشد از درشکه پائین آمدم درشکه را به او دادم. پیاده خانه امین‌السلطان رفتم احوالش را خوب ندیدم از آنجا خانه طلوزان رفتم به اتفاق طلوزان در خانه رفتم. چهار از دسته گذشته بود یکساعت هم منتظر شدم فیروز کاکای میرزا اسعیدخان وزیر امور خارجه دوان دوان آمد که وزیر می‌گوید امروز وزیر مختار تازه وارد شده حضور شاه خواهد آمد تو باید خطبه او و نطق شاه را بکنی به او جواب دادم در جمیع عالم رسم است که به مترجم دو سه روز قبل اطلاع بدهند خطبه ایلچی را باید قبل از وقت به او نشان بدهند چه میدانم وزیرمختار چه خطبه‌ای خواهد خواند. برو به وزیر بگو کس دیگر را به جهت این کار تعیین کند. رفت و برگشت کاغذی از وزیر آورد که حکم شاه است شما باید ترجمه کنید. گفتم اقلاً خطبه ایلچی را به من بدهید رفت آمد که خطبه هم خدمت شاه است. خلاصه دیدم باری بر دوش من است و چاره ندارم. فی‌الفور دارالطباعه آمدم کاغذی بخانه نوشتم جبه ترمه و نشان اطریشی را از خانه خواستم آوردند. در خانه آمدم، منتظر شدم که یقین بعد از سلام ایلچی میرود

هر وقت توپ سلام را انداختند حاضر شوم. به محض ورود در خانه میان باغ ایلچی را دیدم به طرف عمارت گلستان میرود جبه خود را به وکیل داده بودم بیاورد، آن پدرسوخته هم نرسید عقب مانده بودم دم پله عمارت، جبه ترمه یکی از نایب ایشیک آقاسی را از دوشش کنده پوشیدم بالا رفتم که وکیل رسید جبه او را پس دادم جبه خودم را پوشیدم.

از دارالطباعه تا عمارت، پیاده آنجا هم اوقات تلخی از نبودن وکیل قلب طپش می‌کرد، حالت منقلب، پناه بر خدا برده با ایلچی وارد اطاق شدم شاهزاده‌ها با شمشیر مرصع ایستاده بودند. عمله خلوت پدرسوخته در پشت ارسی تماشا می‌کردند. من هم حاضر این کار نشدم ده سال قبل یکبار این کار را کرده بودم سه روز قبل خبر داشتم. خلاصه بفضل خدا خطبه ایلچی را به آواز بلند در نهایت فصاحت ترجمه کردم. بعد نطق شاه را در کمال خوبی قریب نیم ساعت که ایلچی با شاه حرف میزد مترجم بودم. همه تحسین کردند وزیر خارجه صورتم را بوسید. بعد از رفتن حضرات جبه را دور انداختم حضور شاه رفتم حضرت همایون که همیشه به من مرحمت و شوخی علمی دارند شوخی‌های رذل و فرمایشات هزل می‌فرمودند که دماغ مرا بسوزاند.

روشن است هر وقت نور آفتاب گرفته شد، علم من هم پنهان خواهد شد. بر فرض سلطنت ایران حالا ملیجک‌پسند است، باشد. بر دامن کبریایش ننشیند گرد. نان خالی داشته باشم، خدا چیزی بمن داده است که در ایران به احدی نداده، شکر می‌کنم خدا را. بعد خانه آمدم تا دو ساعت از شب رفته مشغول دادن مواجب سرایداران دوشان‌تپه بودم.

**دوشنبه ۱۴**

صبح بخانه محقق رفتم. از آنجا در خانه. وقت ناهار خانه آمدم. شب را هم

با میرزا سلطان محمد میرزا گذشت.

**امین‌السلطان**

**سه شنبه ۱۵**

صبح خانه میرزا ابراهیم مستوفی از آنجا خانه طلوزان بعد در خانه رفتم امین‌السلطان را با حال ناخوشی دیدم در خانه آمده بود. شاه تفقدات زیادی درباره او فرمودند خودش داوطلب بود که سفر مشهد ملتزم باشد. بعد از ناهار شاه، خانه آمده ناهار خورده خوابیدم. عصر خُانه نایب‌السلطنه رفتم. شب در خانه بودم، ساعت سه خانه آمدم.

**شاه در صاحبقرانیه**

**چهارشنبه ۱۶**

امروز شاه صاحبقرانیه تشریف بردند. صبح بسیار زود من صاحبقرانیه رفتم. مدتها منتظر شدم. شاه تشریف آوردند. ناهار میل فرمودند. مشغول کارهای دولتی شدند. عصر به آجودانیه و از آنجا به سلطنت‌آباد و عشرت‌آباد، و مقارن غروب به شهر مراجعت فرمودند. من هم با نهایت خستگی خانه آمدم.

**شیرینی‌خوران زرین‌کلاه خانم**

**پنجشنبه ۱۷**

صبح خانه امین لشکر رفتم. دیروز شاه دستخط کرده بود که ملتزم رکاب شود، سفر خراسان بیاید. از آنجا خانه طلوزان رفتم. امین‌السلطان بدحال است. اما اولاد و کسانش او را سوار کرده و میگردانند که مردم او را بدحال ندانند، مبادا خللی در کارهای او وارد آید. خودش از شدت حرص مشغول

کار است. پناه بر خدا از این حرص!. خلاصه از خانه طلوزان در خانه رفتم. بعد از ناهار آمدم. ناهار خورده خوابیدم امروز اهل خانه، خانه شکوه‌السلطنه مهمان بودند و شیرینی‌خوران زرین‌کلاه خانم دختر ولیعهد است بجهت مرتضی‌خان پسر مخبرالدوله دو حلقه انگشتر، سه طاق شال، یک نیم تاج مخبرالدوله فرستاده بود. لقب احترام‌السلطنه از طرف شاه به این خانم مرحمت شد. این خانم ده سال دارد. ان‌شاءالله مخبرالدوله در سلطنت ولیعهد به واسطه این وصلت وزیر علوم خواهد شد. عصر خانه حاجی میرزا ابوطالب مجتهد خمسه‌ای رفتم شب خانه محقق مهمان بودم.

**شاه در باغ‌شاه**

**جمعه ۱۸**

امروز بنا بود شاه اندرون ناهار بخورند، عصر به باغ شاه بروند. من از مهمانی دیشب کسل بودم. حمام رفتم. قدری خوابیدم. فراش به احضارم آمد که شاه بیرون ناهار میل میفرمایند. بواسطه کسالت نرفتم، شاه عصر باغ شاه رفته بودند.

**خلوت شاه با وزیر امور خارجه**

**شنبه ۱۹**

صبح اهل خانه مهمان داشتند دوشان‌تپه رفتند. زن حسام‌السلطنه و جمعی از اقوام و کسان خودشان بودند. منهم خانه طلوزان و از آنجا در خانه رفتم.

امین‌الملک پسر امین‌السلطان که ناخوش بود خوب شده در خانه آمده بود، شاه فرمودند که بعد از ناهار باشم. مترجم، ایلچی اطریشی در حضور همایون باشم. با نهایت کسالت از بیخوابی صبح ماندم. چهار بغروب مانده

ایلچی آمد. با شاه و وزیر امور خارجه خلوت کرد. من ترجمه میکردم. یک ساعت و نیم طول کشید.

این مجلس خیلی خسته شدم. با کمال کسالت خانه آمدم. عصر شاه میدان مشق رفت.

## شاه در دوشان‌تپه

### یکشنبه ۲۰

امروز شاه دوشان تپه تشریف بردند. من به اتفاق ناظم خلوت جلو رفتم. الی عصر بودند. و با امین‌الدوله نوشتجات دولتی را ملاحظه فرمودند. مقارن غروب شهر مراجعت فرمودند.

## کسالت امین‌السلطان

### دوشنبه ۲۱

صبح خانه امین‌السلطان رفتم. خیلی بدحالش یافتم از آنجا خانهٔ طلوزان بعد در خانه رفتم. بعد از ناهار آمدم مشغول تدارکاتِ سفر شدم.

شب حکیم‌الممالک، محقق، آجودان مخصوص، ناظم خلوت مهمان من بودند.

## هدیه انگشتر الماس به طلوزان

### سه‌شنبه ۲۲

صبح خانه طلوزان رفتم. از آنجا در خانه. شاه تشریف آورده بودند. با حاجب‌الدوله محرمانه صحبت می‌داشتند که زیاده از چهار زن همراه نخواهم برد. تهیه سراپرده بفراخور چهار حرم ببینند. بعد ناهار خورده بتوسط من

انگشتر الماس که خودم حامل بودم به طلوزان داده شد. ناهار کثیف امین‌السلطان را اجباراً خورده بخانه آمدم. عصری انگشتر را برداشته به قصد خانه طلوزان رفتم خانه امین لشکر پیاده شدم. از آنجا به خانه طلوزان رفته ابلاغ انگشتر نمودم. خانه آمدم.

**شاه در سلطنت‌آباد**

**چهارشنبه ۲۳**

امروز شاه سلطنت‌آباد تشریف بردند. من هم به اتفاق ناظم خلوت سلطنت‌آباد رفتم، ساعت پنج از دسته رفته شاه تشریف آوردند.

از آنجا عشرت‌آباد، عصر مراجعت بشهر کردند. از دیشب هوا منقلب بود. امروز عصر باران سختی آمد. اول مغرب بخانه آمدم.

**تفصیل پولتیک دول**

**پنجشنبه ۲۴**

صبح خانه طلوزان رفتم، از آنجا در خانه، معلوم شد دیروز سرباز[ان] سوادکوهی با فراشها دعوا کرده بودند. شاه بیرون میخوابد. صبح عمارت جدید را که چهارصد هزار «تومان» خرج شده نامیمنت میداند. بواسطه «آنکه» لدی‌الورود آنجا ناخوش شدند. از صدای سربازها بیدار میشوند. قدغن شد مادام که شاه از خواب بیدار نشده‌اند کسی وارد باغ نشود. لذا به دارالشورا رفتم. امین‌الدوله آنجا بود. قدری نشستم. قرق شکست. استاد اسماعیل مقنی‌باشی را در باب قنوات دیوانی «که» شاه خواسته بود حضور بردم. سر ناهار شاه بودم. فرمودند شب حاضر باشم. خانه آمدم. وقت غروب رفتم. امشب تفصیلی گذشت که مینویسم. شاه یکساعت از شب گذشته از

اندرون بیرون آمدند. بمن فرمودند که روزنامه‌های تازه آورده‌اند بخوان. مشغول بودم. تفصیلی از پولتیک دول عرض میشد که شنیدنی (بود) و خالی از اهمیت نبود. اول فرمودند که یک جعبه ساعت فرنگی که تازه آوردند کوک کردند. مدتی خلط مبحث شد و من ساکت شدم. بعد ملیجک پیدا شد با یک عدد دایره و یک دنبک و یک دستگاه سنطور (و) چهار پنج غلام بچه. مدتی ملیجک ثانی با غلام بچه‌ها ساز زدند و شاه محظوظ بودند که از ساز خوش دارد.

حکیم‌الممالک هم تملقات میکرد و ماشاءالله میگفت. یک وقت ملتف شدیم که در اطاق همایون چهل پنجاه نفر غلام بچه و فراش خلوت چهارده پانزده ساله که سابق غلام بچه بودند به تماشای بازی ملیجک آمدند. اسن مجلس حکیم‌الممالک بود که عقلش از اطفال به مراتب طفل‌تر است و اعقل (و) اعلم من بودم که به قدر خری عقل ندارم و بقدر یابوئی علم. سبحان‌الله چه دوره‌ای شده است تعجب و حیرت باید کرد.

زشت حسن است در ولایت شاه
گرگ بر تخت و یوسف اندر چاه

خلاصه شام خوردند. ساعت سه و نیم خانه آمدم.

### شاه در روضه‌خوانی زنانه

### جمعه ۲۵

زالو به مقعد انداختم. خانه بودم. عصر قهوه‌چی‌باشی ناظم خلوت، سیف‌الملک دیدن آمدند. شاه عصری خانه ظل‌السلطان (که) روضه‌خوانی زنانه دارند رفته بود.

**امپراطور روس تاج به سر می‌گذارد**

**شنبه ۲۶**

پنج روز قبل امپراطور روس (الکساندر؟) سوم در مسکو، تاج سلطنت به سر گذاشت. صبح خانه طلوزان رفتم. معلوم شد گنه گنه (که) به امین‌السلطان داده بودند ضرر کرده دیشب تب شدیدی کرده. در خانه رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند. خیلی متغیر. با وزیر امور خارجه خلوت کردند. مسئله بلوچستان و انگلیس از یک طرف، تعیین حدود عثمانی از طرف دیگر. مرافعه زنهای اندرون از سمت دیگر سفر خراسان از اطراف خیالات شاه را پریشان دارد تا سر ناهار شاه بودم بعد خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم عصر کار زیاد کردم مشغول تدارک سفر هستم.

**در قصرفیروزه**

**یکشنبه ۲۷**

شاه امروز به جهت تماشای چادرهای تازه که به جهت سفر خراسان دوخته‌اند و پهلوی باغ حاجب‌الدوله زده بودند تشریف بردند. از آنجا عشرت‌آباد تشریف بردند من قبل از شاه عشرت‌آباد رفته بودم شاه با کمال تغیر تشریف آوردند. نصیرالدوله که از حضور شاه نزد ایوب خان رفته بود که او را استمالت دهد و مانع رفتنش از ایران شود شرفیاب شد مدتی خلوت کرده بعد شاه با همان تغیر ناهار صرف فرمودند در عین شدت گرما به کالسکه نشسته. به طرف قصرفیروزه راندند من هم ناهار نخورده در درشکه پیش‌خدمت نشسته در رکاب رفتم. لدی‌الورود در قصر خوابیدند. یک بغروب آمدند مراجعت. من هم بخانه آمدم.

### صغرا خانم عارض میشود

**دوشنبه ۲۸**

امروز معلوم شد تغیّر خاطر مبارک از چه راه بوده. دو روز قبل یکی از صیغه‌های شاه موسوم به صغراخانم عارض میشود که کنیز ترکمان عایشه خانم و خواهرش لیلا خانم مرا کتک زده است شاه این کنیز را چوب زیاد زده به معتمدالحرم بخشید. شب در سر شام عایشه خانم و خواهرش لیلا خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه وقاحت و جسارت و بی‌ادبی بود کردند تا آنکه شاه را تهدید به مسموم کردن نمودند. شاه آن شب را ساکت بود فردا صبح هر دو خواهر را و به تبع آنها دختر حمامی چیذری را هم که او نیز از صیغه‌های شاه است بیرون کردند لیلاخانم که مادر ایران‌الملوک است محض خاطر اولادش دوباره آمده عایشه خانم را مطلقه و مواجب برادر و پدرش را مقطوع حتی جواهرات او را هم گرفتند. خلاصه شاه باز متغیر است. من تا بعد از ناهار بودم بخانه مراجعت کردم ناهار صرف نموده خوابیدم. شب امیرزاده سلطان محمد میرزا مهمان من بود.

### شرفیابی مستوفیها

**سه‌شنبه ۲۹**

صبح خانه امین‌السلطان رفتم از سینه جراحات زیاد آمده بود خیلی بدحال بود و با وجود این مرض که برء ندارد به من اصرار می‌کرد که در سالنامه عمله خلوت را جزء اداره من بنویس. خدا عالم است تا طبع سالنامه زنده خواهد بود یا نخواهد بود. از آنجا خانه طلوزان رفتم بعد در خانه شاه بعدازظهر بیرون آمدند آنوقت ناهار میل فرمودند مشغول نوشتن بعضی یادداشتها شدند. من بجهت عمل قنوات تا سه ساعت به غروب مانده در

خانه ماندم. بعد خانه آمدم امروز مستوفی‌ها شرفیاب میشوند.

## بازگشت عایشه خانم

### چهارشنبه سلخ

صبح خانه طلوزان از آنجا در خانه رفتم. تا بعد از ناهار بودم خانه آمدم عصری که خانه والده رفتم ایشان را بدحال و افتاده در رختخواب دیدم، تبی عارض شده بود خیلی پریشان شدم. عایشه خانم را که دو روز قبل به آن تفصیل بیرون کردند، امروز با تشریفات زیاد آوردند و برادر و پدرش را هم خلعت دادند.

## اسهال والده

### جمعه غره شعبان‌المعظم

صبح خانه والده رفتم. معلوم شد نصف شب حالش بد شده دو سه مرتبه اسهال کرده. طلوزان و حکیم‌الممالک را آورده بود تشخیص نوبه داده‌اند بعد که حضرات رفتند بفاصله کمی تا آمدم خانه لباس پوشیدم دوباره به آنجا رفتم معلوم شد اسهال منجر به خون شده بود. خانه طلوزان رفتم تفصیل را گفتم دستورالعملی نوشت فرستادم خودم در خانه رفتم شاه با نورمحمدخان امین دیوان خلوت ممتدی کرده دستخطی نوشت به او داد به جای مأموریت نمیدانم کجاست بعد از ناهار شاه خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم. عصر خانه والده رفتم مرض شدت کرده بود خیلی پریشان شدم. اطباء آمدند، حالا که دو سه ساعت از شب رفته قدری بهتر شده، تا خدا چه خواهد.

## وداع شاه

### جمعه ۲

امروز شاه به جهت وداع شمیران به اقدسیه خواهند رفت. من بعد از آنکه اطمینان جزئی از حالت والده حاصل نموده در خانه رفتم. خیلی مانده بود که شاه سوار شود. خانه امین لشکر رفتم. مشغول استقراض تنخواه بود به جهت سفر خراسان. از آنجا در خانه آمدم. باز مدتی طول کشید تا شاه سوار شد. در کالسکه پیشخدمت نشستم. در رکاب به اقدسیه رفتم ناهار میل فرمودند خوابیدند. عصر ناظم خلوت را جلو فرستادند که برود امین‌السلطان و حکیم طلوزان را عشرت‌آباد حاضر کند که آنها را وداع کنند. فردا امین‌السلطان جلو خواهد رفت به این خیال از اقدسیه به سلطنت‌آباد آمدیم. همین‌طور سواره از سلطنت‌آباد عبور فرمودند عشرت‌آباد آمدند که امین‌السلطان نبود معلوم شد تب شدید کرده نیامده است. حکیم با شاه خلوت کرد که امین‌السطان ناخوش است و در این سفر شاید بمیرد من مسئول نمیباشم. شاه فرمودند که این چه حرف است سی سال دیگر زنده خواهد بود خلاصه شاه عشرت‌آباد بودند. من طلوزان را برداشته خانه والده آمدم. الحمدالله بهتر است حالشان تا خدا چه خواهد.

## شاه در اردوی خراسان

### شنبه ۳

صبح امین‌السلطان و طلوزان به حکیمیه رفتند. من هم خانه ایوب‌خان رفتم. از آنجا در خانه، امام جمعه کرمانشاهان و نواب به حضور رسیدند. عصر هم شاه به اردوی خراسان که سرآسیاب چادر زده بودند رفتند.

**پذیرائی از ایلچی روس**
**یکشنبه ۴**

امروز بعد از پذیرائی ایلچی بنا بود شاه دوشان‌تپه بروند، موقوف فرمودند که ایلچی ینگه دنیا[1] را هم فردا پذیرائی کنند بعد بروند. صبح که من در خانه رفتم باز وزیر امور خارجه کاغذ نوشته بود که به جهت ترجمه ایلچی روس حاضر باش. جواب سختی دادم که چه رسمی است. شما یک ساعت قبل چرا اطلاع میدهید. به عجله پی جبه و نشان فرستادم. خوشبختانه معلوم شد این ایلچی که مسیو ملیکوف است به زبان روسی خطبه خواهند خواند و مترجمی هم از خودشان خواهد بود. من خانه آمدم. خواستم بخوابم خوابم نبرد. کارهایم غیرمنظم بود والده‌ام ناخوش، خیلی پریشانم.

**اعلان سفر خراسان**
**دوشنبه ۵**

صبح والده را دیدم، الحمدلله بهتر است. بعد در خانه رفتم. شاه بیرون بودند پنج به غروب مانده شش عراده توپ خالی شد که اعلان سفر خراسان شاه را کرد. من خانه آمدم قدری خوابیدم، بعد حمام رفتم. شاه چهار بغروب مانده دوشان‌تپه رفتند افواج پیاده و سواره به مشایعت شاه رفتند. ان‌شاءالله از فردا که اول سفر است وقایع و گرفتاری خود را خواهم نوشت.

این کتابچه را به این جا ختم نموده به خانم عیالم سپردم که ان‌شاءالله مثل کتابچه‌های هر سال که مینوشت در این ایام تابستان و بیکاری و تنهائی بنویسد و نذر کردم اگر انشاءالله زنده برگشتم و مادرم و عیالم سلامت بودند هفتاد تومان مخارج سیداسماعیل[2] نمایم. انشاءالله تعالی بیاری خدا.

---

۱. منظور از ینگه دنیا امریکای شمالی است.
۲. امامزاده سیداسماعیل خیابان سیروس

## سفر به خراسان

### سه شنبه ۶

اول سفر خراسان است چند روز است که خیالم زیاد پریشان است. مسافرت پنج ماهه در ایران علی‌الخصوص سفر خراسان در این تابستان. نداشتن مکنت زیاد که محتاج به قرض شدم. ناخوشی والده که زیاد صدمه زد و کسالت مزاج عیالم که پریشانم دارد رویهمرفته ابتدای سفر که خوب نیست. ان‌شاءالله خداوند عاقبت را بخیر بگرداند. بحق محمد و آله. صبح خیلی زود بعادت معمول از خواب برخاسته لباس پوشیده. جمعی آمده بودند. آنها را خانه گذاشته خدمت والده رفتم. اگر چه به ملاحظه من که مبادا غصه بخورم رختخواب را جمع کرده بود اما آثار کسالت در جبهه ایشان دیدم. آتش به دلم زده شد بروی خود نیاوردم برخاسته دست مادرم را بوسیدم بیچاره تا در خانه مشایعت کرد. کلام‌الله بسرم گرفت. خداوند ان‌شاءالله یکبار دیگر دیدار را بسلامتی نصیب کند. از آنجا بخانه خود آمدم. بنا به شگونی که دارم باید از اطاق رو بقبله بیرونی به سفر بزرگ حرکت نمایم. عیال را بیرون خواستم از همان اطاق بیرون آمدم و وداع نمودم حلیت خواستم. با کمال پریشانی از در بیرون رفتم، حکیم‌الممالک و میرزانصرالله طبیب که معالج والده هستند از خانه ایشان بیرون آمدند مرا دیدند اطمینان دادند به هر حال باز بنا بر شگون خانه حاجی استاد غلامرضا[1] که مرد عارف و اهل خدا است رفتم باو متذکر شدم که هیجده سال قبل از خانه شما به سفر خراسان رفتم. ابتدای ترقی من شد. این مرتبه هم آمدم که وداع کنم. انگشتری از انگشت خود بیرون آورده به من داد به فال نیک گرفتم قدری نان از خانه استاد محض برکت در میان دستمال ریخته با خود برداشتم و به درشکه نشسته به طرف دوشان‌تپه رفتم

---

۱. از عرفای عهد مؤلف

که در رکاب شاه حرکت کنم. معلوم شد صبح زود از دوشان‌تپه حرکت فرمودند و به سرخه‌حصار رفته‌اند من هم تاختم. در بین راه مشیرالدوله را دیدم که از مشایعت شاه مراجعت میکرد. از درشکه پائین آمدم وداع کردیم. میگفت شاه صبح کالسکه نداشت چون خیلی زود سوار شده بودند کالسکه مشیرالدوله را سوار شده سرخه‌حصار رفته‌اند. خلاصه من هم به سرخه‌حصار رسیدم درشکه را ول کرده با درشکه‌چی وداع کرده سوار شدم بطرف آفتاب‌گردان شاه رفتم. تازه از خواب برخاسته بودند یک ساعت از دسته گذشته ناهار میل فرمودند قدری تفقد فرمودند بعد من به آفتاب‌گردان عمله خلوت آمدم، با وجودی که ناهار داشتم ناهار عمله خلوت را خوردم. امین‌الدوله و امین حضور از شهر رسیده ناهار خوردند. بعد هر دو آقایان به آفتاب‌گردان من رفته خوابیدند. من در آفتاب گردان عمله خلوت با نهایت کسالت سر کردم. اقبال‌الدوله و آجودان مخصوص هم بودند شاه بعد از ناهار چهار ساعت خوابیدند. بعد بیدار شدند قدری کاغذ خواندند. من روزنامه خواندم. نایب‌السلطنه هم از شهر به مشایعت آمدند. سه ساعت به غروب مانده سوار شدند به طرف منزل که پهلوی حاجی میرزا بیک کنار رودخانه جاجرود است با نایب‌السلطنه قدری صحبت کردند. بعد در درشکه نشسته طرف منزل راندند. من از عقب آهسته میآمدم. اسب فرسان که سوار بودم رفتار خود را سست نمود معلوم شد رم کرده است. جلودار مرا پیاده کرد. با درفش به دهان حیوان فرو کرده و خون جریان یافت آسوده شد به راه افتاد. یکساعت به غروب مانده وارد منزل شدم اشخاصی که با من همراه است از این قرار است:

اسامی آنها: شیخ مهدی از علما، سیدکاتب، میرزافروغی، اسدخان، مشهدی حسن، علی، عبدالعلی، استاد حسن، تقی آبدار با دو نفر شاگرد،

یوسف جلودار، هادی قهوه‌چی، براتی آشپز با دو شاگرد. فراش و مهتر و ساربان قریب بیست نفر هستند. شاطر ابراهیم اسباب طبع آورده که در سفر روزنامه چاپ شود. ارتفاع زمین کنار رودخانه به طهران یک ذرع است.

**پیشکشی امین‌الدوله به شاه**

**چهارشنبه ۷**

شاه صبح زود سوار شدند. دیشب میرزامهدی و میرزاعلی محمدخان از شهر آمده بودند اردو چادر مرا گم کرده بودند. ساعت هفت منزل آمدند. من هم خواب بودم. صبح آنها را دیدم، قدری با آنها کار داشته صورت دادم. بشهر مراجعت کردند، منهم سوار شده تاختم به شاه رسیدم. شاه از بیراهه تشریف بردند. از قرق استلک عبور فرمودند، در طرف راست دامنه کوه یک دسته شکار دیدند تشریف بردند. دو شکار زدند. امین‌الدوله یکصد عدد پنجهزاری پیشکش کرد. بعد به استلک که ده کوچک و متعلق به شهاب‌السلطنه است تشریف بردند. ناهار آنجا میل فرمودند الی عصر بودند سه ساعت به غروب مانده به طرف منزل حرکت فرمودند گاهی سواره، گاهی به درشکه. اما من بعد از یک دو روزنامه که در سواری و سر ناهار عرض کردم آفتاب‌گردان خودم را آورده بودند. آنجا رفتم، ناهار خورده خوابیدم. عصر خدمت شاه آمدم. میرزارضای کاشی از شهر به جهت عمل مواجب خود با امین لشکر آمده است منزل من. منزل امروز بومهن است متعلق به مستوفی‌الممالک ارتفاعش از طهران چهارصد ذرع است.

**بی‌لیاقتی فراشباشی شاه**

**پنجشنبه ۸**

از بومهن به حصار که از دهات دماوند است میرویم. شاه صبح زود سوار

شدند. از حوالی چادر من گذشتند من هم سواره ایستاده بودم با نایب‌السلطنه و امین لشکر صحبت میداشتند. بعد مرا خواستند، سواره یک روزنامه خوانده شد. تشریف بردند چادرها را نزده بودند. لیاقت فراشباشی شاه از این زیادتر نیست. لابداً چادر امین اقدس چون هنوز حرم نیامده بود و خالی بود رفتند. ناهار خوردند عصر امین‌السلطان که سه روز بود در دماوند بود با حکیم طلوزان به حضور آمدند. شاه خیلی التفات به امین‌السلطان فرمودند بلکه درجه التفات به جائی رسید که او را به سراپرده امین اقدس فرستادند که امین اقدس را ملاقات نماید نمیدانم اگر یک درجه دیگر بخواهند اظهار التفات کنند چه خواهند کرد. خلاصه جناب امین‌السلطان بهیچوجه خوب نشدند و بد حالند طمع و حرص این مرد را دامن‌گیر است عصر من در خانه رفتم. یک دو روزنامه خواندم. منزل آمدم. کاغذ از تهران رسید، احوال والده الحمدلله بهتر است تا خدا چه خواهد. ارتفاع این منزل با طهران پانصد ذرع است.

**لقب مشیرخلوت**

**جمعه ۹**

امروز اطراق است. دیشب مجدالدوله و حاجی سرورخان خواجه به شهر رفتند که ده نفر از حرمها را بیاورند. به این جهت دو روز اطراق است. صبح در خانه رفتم، الی بعد از ناهار نزد شاه بودم. شاه از من تعریفات زیاد کرد که اگر من خانه بودم یقین داشتم که مرا فراشباشی خواهد کرد زیرا که تعریف پدرم و شباهت مرا به پدرم و به فضل، فضل مرا به پدرم بیان میفرمودند. چون عالم به این عوالم هستم از گوشی شنیده از گوش دیگر خارج کردم. منزل آمده خوابیدم. عصر محقق، بعد منزل مچول خان رفتم. لقب مشیر خلوت به فراشباشی نایب‌السلطنه داده شد کاغذ زیادی شب نوشته به توسط قلی

سرایدار نگارستان به طهران فرستادم، ان‌شاءالله خبر سلامتی والده را خواهد آورد.

**زنهای حرم**

**شنبه ۱۰**

شاه سوار شدند به قرایه "مرا" رفتند. جای باصفائی بود چون شاه به عادت معمول خودشان حرکت میفرمایند از بیراهنه خیلی صدمه کشیدیم. اما آنجا خوش گذشت. امین‌الدوله و امین حضور مرخص شده به شهر میروند در مراجعت نزدیک منزل، مجدالدوله را دیدم که خواتین حرم را آورده رسانده خود جلو آمده بود.

**یکشنبه ۱۱**

اطراق است صبح درخانه رفتم. مدتی آبدارخانه منتظر شاه شدم. بیرون تشریف آوردند. الی بعد از ناهار بودم. بعد منزل آمدم خوابیدم. عصر مجدداً خانه رفتم. نهایت پریشانی خیال از بی‌خبری طهران دارم.

**پای‌بوسی نایب‌السلطنه از شاه**

**دوشنبه ۱۲**

امروز کوچ است منزل باغ‌شاه یعنی سربندان است. صبح زود شاه سوار شدند. نایب‌السلطنه مدتی همراه بود. بعد پای شاه را بوسید مرخص شد و رفت، شاه مرا احضار کرد. همانطور سواری، یک روزنامه خواندم. در آینه‌ورزان ناهار خوردند. کتاب تاریخ عثمانی در سر ناهار عرض شد. بعد من و محقق و ناظم خلوت به آفتاب‌گردان من آمدند ناهار خورده حضرات متفرق شدند. من خوابیدم. هوای اینجا بهشت است. حالا که دو روز به اول سرطان

مانده. گندم تازه خوشه بسته. تفصیل منازل و جغرافیای آنجا را علیحده بر این روزنامه نوشته‌ام. عصر که در رکاب شاه به منزل میآمدم باز یک دو روزنامه خوانده شد در ده جابان شاه. دختری دید درنهایت وجاهت مجدالدوله را فرستادند، رفت معلوم کند که کی است. معلوم شد پدرش از اکراد شادلو و فوت شده مادرش ترکمان است. قاطر سواری من که یدک بود گرفته او را سوار کرده به اردو آوردند تا چه دربیاید. امروز درد سینه و قدری تب دارم تا خدا چه خواهد ارتفاع زمین اینجا تا طهران نهصد ذرع است.

**سه شنبه ۱۳**

امروز کسالت مزاجی دارم، زکام هستم. در رکاب شاه سوار شدم. شاه به ناهار که افتادند به طرف منزل راندم به خیال اینکه منزل نزدیک است شاه کنار رودخانه دلیچای منزل کردند. چادر من بلکه نصف زیادتر از اردو به امین‌آباد که یک فرسخ و نیم از اردو دور است برده بودند کنار رودخانه تنگ بود. خلاصه با محقق، وقت ظهر به چادرها رسیدم. ناهار صرف شد، خوابیدم. یکمرتبه از خواب بیدار شدم. طهران، والده و عیالم به خاطرم آمد. نزدیک بود دیوانه شوم. باز، خوابیدم باز همینطور بیدار شدم خیلی اوقاتم تلخ است. ارتفاع امین‌آباد به طهران هزار ذرع است.

**دعای نیمه‌شعبان**

**چهارشنبه ۱۴**

صبح در امین‌آباد منتظر شاه شدم تشریف آوردند. در رکاب الی نمرود[1] که اول خاک فیروزکوه است بودم. شاه ناهار افتادند من هم در سر ناهار تاریخ

---

۱. نمرود که اکنون به نیم‌رود معروف است.

عثمانی خواندم بعد شاه خوابیدند منهم خواستم بخوابم، باد مانع شد در نهایت شدت باد و بدی هوا. با رفاقت ملک‌الاطباء که همه را از خود حرف میزد و جفنگ میگفت به منزل آمدیم تلگرافی به اهل خانه احوالپرسی والده کردم. جواب خبر سلامتی رسید اگر چه مختصر بود دوباره تلگراف کردم. خبر رسید سلامتند. شب را دعای نیمه شعبان خوانده. ارتفاع اینجا با طهران هفتصد ذرع است.

**پنجشنبه ۱۵**

صبح به شهر فیروزکوه رفته، که تفصیل آنجا را در روزنامه علیحده مینویسم. بعد در خانه رفتم امین‌السلطان را دیدم اگر چه هزاری طلوزان بگوید خوبست، ناخوش است و خیلی بد. خلاصه مدتی در خانه بودم، بعد منزل آمدم. شاه عصر سوار شدند. امروز باوجودی که اول سرطان است، هوا بقدری خنک است که محتاج لباس زمستانی هستیم.

**اغتشاش اردوی علاءالدوله**

**جمعه ۱۶**

امروز منزل گور سفید است، صبح بعد از اینکه قدری در خرابه‌های فیروزکوه گردش کردم به موکب شاه رسیدم. شاه با عضدالملک ظاهراً درباب اغتشاش اردوی علاءالدوله نجوا میکرد، ما عقب کشیدیم، الی ناهار گاه به اختیار خودمان با محقق صحبت کنان میرفتیم. بعد خدمت شاه رسیدیم. در سر ناهار روزنامه خوانده شد. فرمودند همانجا بمانم الی عصر ماندم. در مراجعت نزدیک به اردو اخبار بد ظاهراً از اردوی علاءالدوله رسید که

امین‌الملک عرض کرد خیال شاه پریشان شد در اردو بازار معروف است که سواره قزاق با سوار علاءالدوله بهم زده جمعی کشته شده‌اند. تا فردا معلوم خواهد شد. ارتفاع این منزل تا طهران هزار ذرع است.

**معدن طلا**

**شنبه ۱۷**

امروز منزل چاشم است. صبح در رکاب شاه سوار شدیم، قدری از راه را سواره روزنامه عرض کردم بعد عقب مانده با عضدالملک و امین لشکر صحبت‌کنان رفتیم. ربع فرسخ به اردو مانده شاه ناهار افتادند. الی نیم ساعت به غروب مانده آنجا ماندند. اینطور سواری و حرکت که میفرمایند به جهت دیدن یک سنگ که شاید معدن طلا پیدا شود[1] مسافت دو فرسخ را چهار فرسخ میکنند. گمان نمیکنم آدم و مال از این سفر برگردد. خلاصه اخبار دیروز مجعول بود. ارتفاع اینجا یکهزار و پنجاه ذرع است.

**کتک خوردن امین حضرت**

**یکشنبه ۱۸**

امروز منزل خرند است. میگویند چهار فرسخ است اما زیاده از شش فرسخ بود. راه کتل و کوه و بد. صبح زود کسالت مزاج اسباب شد که جلو بروم. راندم الی چمن خنک، که یک فرسخ به اردو بود با محقق ناهار خوردیم. بعد منزل آمدیم مالهای بنده رسیده، خیلی متغیر شدم. امروز شاه که از کتل خنک بالا میآمده است راه را بنه مردم گرفته بود طوری که عبور غیرمقدور بود. به امین حضرت شاه فرموده بودند که ناهار را جلو برده در چمن خنک یا

---

۱. علاقه ناصرالدین شاه را به یافتن معدن طلا و سنگهای قیمتی می‌رساند.

خدنگ حاضر کنند. هنگام عبور از جاده که جمعیت زیاد بود امین حضرت به بنه عضدالملک برمیخورد قدری جوانی، قدری غرور، قدری عجله اسباب میشود که به نوکر عضدالملک که با بنه بود میگوید که راه را باز کند. حاجی نصرالله نام که تازه کار بود و او را نمیشناسد طاقت نمی‌آورد به آقایش فحش بدهند. فحش امین حضرت را رد میکند. او هم شلاقی چند بسر او میزند. حاجی نصرالله امین حضرت را از اسب کشیده کتک زیاد میزند و سرداری او را پاره میکند. امین حضرت کتک خورده خدمت شاه تفصیل را عرض میکند.

شاه متغیر شده حسین‌خان محلاتی پیشخدمت را مأمور میکند برود مقصر را زنجیر کرده نگاه دارد تا شاه از اردو بیاید و او را سیاست کند. حسین خان وارد اردو شد، از چادر عضدالملک شخص مقصر را بیرون کشیده زنجیر کرده به فراشخانه می‌سپارد. شب خود، امین‌حضرت واسطه شد خلاص شده. ارتفاع این منزل تقریباً مثل دیروز است.

**شاه وارث ابراهیم‌خان**

**دوشنبه ۱۹**

امروز بواسطه زیادی راه دیروز اطراق است. صبح دوای جوش صرف شده چند روز بود کسالت داشتم. چون دیروز در رکاب شاه نبودم با وجود صرف دوا رفتم. الی بعد از ناهار بودم. نورمحمد خان امین دیوان را دیدم که از دودانگه که همین جاهاست از خانه و عمارت ابراهیم خان سرتیپ آمده است. ابراهیم خان مرد متمولی بود مرده. اولاد ذکورش منحصر به یک پسر صغیر است، دو سر دختر دارد. معلوم است در چنین مورد شاه وارث خواهد بود[1] علی‌الخصوص که مخارج فوق‌العاده سفر خراسان هم در پیش است.

---

۱. وراثت شاه از دولتمردان پولدار.

نورمحمدخان که از طهران مأمور اخذ نقدینه ابراهیم‌خان شده اینجا پیدا شد. چمن فرند بسیار بد آب و هوا است. بعد از ناهار شاه منزل آمدم.

**پریشانی خیال شاه**

**سه‌شنبه ۲۰**

منزل فولاد محله است. از دهات دودانگه مازندران. صبح در رکاب شاه سوار شدم. خیال شاه پریشان بود. آنچه خودشان فرمودند و از خارج معلوم شد کنه گوسفند ملیجک را زده است. یک روزنامه در سواری عرض شد تا رسیدیم برسم و رودبار که چمن بسیار خوبی بود وارد و باید آنجا بیفتند. اما به واسطه تعارف که به امین‌الملک داده بودند اردو او را به فولادمحله برده بودند.[1] ناهارگاه حرم آنجا بوده شاه به ناهار حرم رفتند. قریب نیمساعت منتظر شدند تا ملیجک را از عقب آوردند، خلاصه قدری دورتر از حرم به ناهار افتادند. در سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد. بعد آمدم آفتاب‌گردان خودم، ناهار خوردم خوابیدم. بیدارم کردند که شاه خواسته است. معلوم شده خوابشان نبرده. در رکاب سوار شدم. قدری روزنامه خواندم. عقب ماندم. با سید که ندیم امین‌الملک و حالا نزد امین‌السلطنه است برخورده صحبت‌کنان منزل آمدیم. فولادمحله صد خانوار دارد و بالای تل مصنوعی وسط جلگه واقع شده. ارتفاع این جا با طهران پانصد وپنجاه ذرع است. هوا گرفته و سرد است.

---

۱. تعارف و رشوه دادن مالکین دهات برای آن که اردو در زمین آن‌ها فرود نیاید.

## گفتگوی شاه با امین‌الملک

### چهارشنبه ۲۱

امروز باید به سرخه ده که از دهات چهاردانگه هزار جریب است برویم. راه سه فرسخ بوده، صبح خدمت شاه رسیدم. طوری مشغول مکالمات با امین‌الملک بودند که اعتنائی به ما نکردند، من هم عقب ماندم. به سر ناهار هم نرفتم با خان محقق و امین لشکر اردو آمده ناهار خورده خوابیدیم. پست طهران هم رسیده، الحمدلله خبر سلامتی داشت. کاغذ و روزنامه زیاد آورده عصر منزل امین لشکر رفتم. ارتفاع اینجا سیصد و هشتاد ذرع است.

## انعام سرداری مرصع به سهام‌الدوله

### پنجشنبه ۲۲

امروز به چشمه علی دامغان میرویم. صبح شنیدم به محمد ابراهیم خان سهام‌الدوله حاکم مازندران که اینجا آمده بود و بسیار بد بدستور سیورسات حاضر کرده بود، سرداری شمسه مرصع داده شد، دلیلش را پرسیدم. معلوم شد واسطه او و معتمدالحرم خواجه‌باشی است. راه امروز چهار فرسخ است. یک فرسخ از سرخه ده به آن طرف آب دارد. باقی خشک و بی‌آب است. دو فرسخی شاه به ناهار افتادند. بعد از ناهار به طرف منزل راندیم. ما هم پشت سر بودیم. نزدیک منزل افغانی را دیدند که پیاده به طرف طهران میرفت. حکم کرده بودند که او را لخت کرده بغل و جیب او را گردش کنند که حامل کاغذ است یا نه؟ بسیار بد کاری بود. اسباب دلخوری ایوب خان خواهد شد. منزل امین‌السلطان که حوالی سراپرده بود آنجا پیاده شدند. تفقدات زیاده کرده بودند. امین‌السلطان را ندیدم. بعضی میگویند بهتر است. بعضی میگویند بدتر است. ارتفاع چشمه علی تا طهران دویست ذرع است.

## بار یافتن علمای مفلوک

**جمعه ۲۳**

اطراق است. صبح در خانه رفتم. علمای دامغان و قاجاریه از طایفه شاه که مفلوک هستند حضور آمدند، امین‌السلطان امروز صبح جلو رفت.

## سیدکاتب و افراط در چرس

**شنبه ۲۴**

امروز هم اطراق است. صبح به حمام چادری عضدالملک رفتم. بعد در خانه روزنامه خوانده. حکیم‌الممالک وارد شد. منزل آمدم. سید کاتب به واسطه افراط به چرس، پریشان میگوید و مینویسد.

## مهمانی به حمام!

**یکشنبه ۲۵**

امروز منزل چهارده کلاته است، صبح به اتفاق محقق حرکت کردیم.

محقق در کلاته که آبادی است و از چشمه علی به آنجا یک فرسخ است به حمام مهمان است. من هم با آنها همراهی کردم. در کلاته آخوندی است موسوم به ملا عبدالجواد که نسبتی به حاجب‌الدوله پدر محقق دارد. خانه بسیار کثیفی داشت. پیاده شدیم آخوند کلاه در سر دارد و یک چشم هم ندارد. چند جلد کتاب [در] طاقچه داشت. دو سه کتاب نحو بود. متصل میگفت عربی است این کتابها. چند جلد کتاب حدیث فارسی و دو سه جلد قرآن. خلاصه چند دقیقه آنجا نشستم، بعضی اطلاعات از قریه و آبادی پیدا کرده منزل آمدم. ناهار خورده خوابیدم. امروز نوکری نکردم. قدری راحتی نمودم. ارتفاع اینجا با طهران چهارصد و هشتاد ذرع است.

## در شاه کوه

### دوشنبه ۲۶

منزل شاه کوه است. شش فرسخ است از منزل تا ناهارگاه چهار فرسخ. متصل روزنامه خواندم. چون روز حرکت پست به طهران بود، منزل آمده مشغول کاغذ نوشتن شدم. ارتفاع اینجا با طهران هشتصد و پنجاه ذرع است.

## کوه‌نوردی شاه

### سه شنبه ۲۷

امروز شاه سوار می‌شوند به قله شاه کوه که اردو طرف شمال تاش است تشریف میبرند، که استرآباد را تماشا کنند. من هم سوار شدم. شاه از راه بسیار بدی بالا رفتند. به ناهار افتادند بعد از ناهار به قله کوه تشریف بردند. ما را آنجا گذاشتند ارغالی هم شکار فرمودند. عصر مراجعت کردند. جمعی از اهل اردو به واسطه تقدم و تأخر اسمشان گله دارند. امین حضرت که جوان است و جویای نام متغیر بود. حکیم‌الممالک هم تحریکش کرده بود. قدری کنایه فرمودند. من ساکت شدم. شاه که تشریف آوردند عرض کردم بسیار اوقاتشان تلخ شد. فرمودند گه خورده هر کس گله کرده. محقق هنوز از چهارده [در] نیامده است.

## در قریه نگارین

### ۵شنبه ۲۹

امروز منزل ابرسمج است. صبح در رکاب شاه سوار شدم قدری روزنامه خواندم. در قریه نگارین که یک فرسخی بود ناهار افتادند. الی عصر خدمت شاه بودم، بعد منزل آمدم. امروز راه چهار فرسخ بود. ارتفاع زمین چهارصد

ذرع است. هوا مثل شمیرانات است.

### ناراحتی از گرما

### جمعه سلخ

صبح به طرف شهر بسطام که منزل امروز است رفتم. پرسش منزل طلوزان را نمودم که با امین‌السلطان است، گفتند الحال منزل ساعدالدوله است. آنجا رفتم، او را دیدم بعد به اتفاق طلوزان منزل او رفتم که در باغی است متعلق به حکومت.

امین‌السلطان هم آنجا چادر زده بود. هر قدر حسن طلب کردم امین‌السلطان را ببینم طلوزان عذر آورده بعد من و دکتر بکمز شهر را گردش کردیم. به مزار سلطان بایزید رفتیم.

از آنجا منزل آمده خوابیدم. اردوی بزرگ که از تهران علی‌حده حرکت می‌کرد اینجا وصل شد. چهارساعت به غروب مانده شاه وارد شدند. اردوی تازه با توپخانه و سواره شاه را استقبال کردند، من در خانه رفتم. خدمت شاه رسیدم. از گرما شکایت داشتند.

روزنامه خوانده، منزل آمدم. ارتفاع با طهران دویست ذرع است. محقق از راه دامغان آمد.

### یأس شاه از امین‌السلطان

### شنبه غره شهر رمضان‌المبارک

صبح چادر حمام زدند. استحمام نمودند. بعد در خانه رفتم. امین‌السلطان که دیروز عصر خدمت شاه آمده بود، شاه او را دیده بود مأیوس از او شد.

حکیم طلوزان را فرمودند که به اردوی شاه بیاید. شیخ‌الاطباء با امین‌السلطان از راه راست برود. امین‌السلطان خیلی بدحال است. مشکل به

مشهد برسد. امشب طلوزان مهمان من است.

## ملاقات قنسول روس با شاه

**یکشنبه ۲**

صبح ناهار خورده در خانه رفتم. شاه حمام بودند. بیرون تشریف آوردند. ناهار میل فرمودند. در سر ناهار بودم. منزل آمدم. شاه امروز با ساعدالدوله خلوت فرمودند. بعد قنسول روس را پذیرفتند. عصر به عیادت امین‌السلطان که گویا وداع بازپسین باشد رفتند.

## مقبره شیخ جرجانی

**دوشنبه ۳**

پناه بر خدا از امروز. منزل کلاته خیج است، گفتند چهار فرسخ. اما هشت فرسخ بود. صبح زود شاه سوار بودند. منهم تاختم به شاه نرسیدم. لابد به زیارت مقبره شیخ ابوالحسن جرجانی به قریه جرجان رفتم. از آنجا به قلعه نو که در حوالی جرجان است آمدم. با محقق ناهار صرف شد. خوابیدم. چهار به غروب مانده راه افتادم، عضدالملک هم رسید. صحبت‌کنان منزل آمدیم. نیم از شب رفته، خسته و مرده رسیدیم. ارتفاع یک صد ذرع است.

## خدایا به شاه رحم کن

**سه شنبه ۴**

صبح در رکاب شاه سوار شدیم. شاه از راه معمول نمیروند، از چشمه سر خواهند رفت که شکارگاه است، چون دیروز نبودم امروز ملتزم رکاب شدم، چشمه سرخ معبر ترکمان. قدیم از این راه طایفه کوکلان به میامی و مزینان

رفته زوار را اسیر میکردند. حالا از دولت روسها و ضرب شمشیر آنها امن شده زراعت کرده‌اند. آب مختصری دارد. شاه سه آهو و یک ارغالی صید کردند. اسب جلودار ول شده بود و به جلو دوید و به اسب شاه خورد که اگر قدری نزدیک‌تر بود شاه را پرت کرده بود. خدا رحم کرد شاه در همان چشمه ناهار میل فرمودند. بعد از ناهار و پیمودن راه به جاده اصلی رسیده از بالای کتل اردو نمایان بود. همانجا آفتاب‌گردان زده تا عصر ماندند. من منزل آمدم. منزل خوش ییلاق است و متصل مه دارد و خیلی سرد است. ارتفاعش با طهران چهل ذرع است.

**چهارشنبه ۵**

منزل تیلا از راه راست دو فرسخ است. اما چهار فرسخ رفتیم. در رکاب سوار شدم. از کوه بالا رفتیم از دره سرازیر شدیم، اول قصد تماشای فندرسک داشتم به قصد شکار در یک جنگلی الی عصر ماندیم. دو سه روزنامه خوانده شد. مغرب وارد منزل شدیم. اینجا از طهران چهارصد ذرع گودتر است.

**شاه در شکارگاه**

**پنجشنبه ۶**

منزل کاشی‌دار است. صبح به اتفاق محقق به طرف منزل آمدم، دیروز شنیدم شاه شکار مرال خواهند رفت. این چند روز کوچ سر کوچ مرا خسته کرد. جلو رفتم، هوا گرم، یخ نزدیک به تمام شدن است. فردا هم باید هفت فرسخ راه برویم. ارتفاع اینجا به طهران یک صد و شانزده ذرع است.

### مسافرت شاهان قاجار

### جمعه ۷

منزل گالپوش است. صبح از راه نزدیک که خیلی باصفا بود در رکاب شاه حرکت شد. در بین راه روزنامه عرض شد. بعد از ناهار شاه بـه طـرف اردو راندند. من به اتفاق عضدالملک و امین لشکر و محقق اردو آمدیم. راه سـه فرسخ بود. ارتفاع با تهران مساوی است. اما هوا بواسطه مه و باز بودن طرف شمال غربی که سمت دریا متصل نسیم دریا دارد و بسیار خنک است

### ترکمانان در حضور شاه

### شنبه ۸

اطراق شد. صبح در خانه رفتم، الی بعد از ناهار بودم، بعد، مراجعت به منزل نمودم. تفصیل گالپوش را در سفرنامه خـود نـوشته‌ام. امـروز رؤسـای طوایف یموت و کوکلان به توسط سهام‌الدوله زعفرانلو شرفیاب شده بودند مچول خان که جوان باهوشی است نقل مـیکرد کـه امـروز در حـضور شـاه ترکمانها که آمده بودند با وجـودی کـه شـاه سـرداری الـماس پـوشیده بـود سطوت سلطنت اینقدرها به آنها با وجود سرداری الماس اثر نکرده بود که دیدار حکیم طلوزان، به تصور اینکه از صاحب منصبان روس است. طوری وحشت به آنها غلبه کرده بود که همه نگاه را به سـمت او انـداخـته بـودند. خلاصه امروز شاه عصر سوار شدند. یک گراز صید فرموده بودند. امشب هم به واسطه منازعه دیروز با اهل حرم خانه بیرون شام خـوردند. تـفصیل ایـن منازعه این است دیروز از راه راست که جاده مـعمول بـود از کـاشی‌دار الی گالپوش شش فرسخ بود بسیار بد با جمعیت و بنه اما راهی که شاه تشریف آوردند سه فـرسخ بـود بسـیار خـوب، هـوای خـوش بـاصفا انیس‌الدوله و

شاهزاده‌ها و سایر حرمخانه از راه معمول رفته بودند. امین اقدس را شاه فرموده بود که بواسطه ملیجک بلافاصله از تعاقب شاه حرکت کند.

این امتیاز، اسباب کدورت سایر حرمخانه شد. در حضور شاه جسارت و بی‌ادبی نموده بودند به تلافی او بی‌آنها شام را بیرون میل فرمودند. من هم تا ساعت سه بودم.

**پدر طوفان بی‌بی**

**یکشنبه ۹**

شاه سوار شدند. من در رکاب بودم. در نیم فرسخی اردو نزول و ناهار خوردند. الی سه ساعت به غروب مانده بودند. بعد منزل آمدم. امروز تفصیلی که روی داد این است که هیجده سال قبل که به سفر خراسان آمدیم در رکاب شاه حکم شد طایفه یموت را چاپیدند. عدهٔ زیادی از آنها را کشتند و اسیر گرفتند. در میان اسرا دختری بود چهارده ساله موسوم به طوفان بی‌بی[۱] به عین‌الملک مرحوم داده شد. بعد تعریف وجاهت او به عرض شاه رسید. او را خواستند من خودم آن دختر را دیده بودم. این دختر در حرمخانه بزرگ شده دو سه سال قبل از زوجات سلطنت شد. ترکمان‌هائی که از طایفه کوکلان به گالپوش آمده‌اند نمیدانم بچه حیله یکی از آنها ادعا کرد که من پدر طوفان بی‌بی هستم. که یموتها این دختر را از من دزدیده بودند بعد قشون سلطنتی آنها را اسیر کردند. دیگر تحقیق نشد آیا این مرد ترکمان در دعوی خود صادق است یا نه؟ او را به اندرون سراپرده همایونی بردند که این مرد دختر خود را در حرمخانه دید. نمیدانم نتایج این عمل عاقبت چه خواهد شد. خدا عالم است.

---

۱. داستان دختر ترکمان که اسیر و بعد به زوجیت شاه در آمد.

**عزم شاه به دشت**

**دوشنبه ۱۰**

صبح زود شاه سوار شدند. مصمم رفتن به دشت بودند که چهار فرسخ مسافت است. قدری که راه رفتند از صرافت افتادند، مراجعت فرمودند نزدیک اردو چادر زدند، ناهار میل فرمودند فراش به احضار من آمد چون به واسطه سوزش در ادرار دوای جوش خورده بودم نرفتم.

**قلعه زلزله زده**

**سه شنبه ۱۱**

امروز کوچ است. به طرف نردین میرویم. صبح که شاه سوار شدند، به طور قهقرا یک فرسخ به خلاف جهت رفتند. در میان جنگلی افتادند مرالی در آمد نزدند. بعد از ناهار خواستم بخوابم نگذاشتند احضارم کردند طلوزان هم بود. راه امروز دو فرسخ بود، چهار فرسخ راه رفتیم قلعه نردین را زلزله عید نوروز عالیها سافلها کرده است. ارتفاع اینجا با طهران یک صد ذرع است.

**اخبار موحش**

**چهارشنبه ۱۲**

منزل دره است. هشت فرسخ است، بی‌آب چنانچه یک نفر سوار از بی‌آبی مرد. خلاصه صبح زود شاه سوار شد ما هم در رکاب بودیم.
دو فرسخ به منزل شاه ناهار خوردند در سر ناهار بودم، بعد خسته و مانده منزل آمدم. اخبار موحشی دیشب بواسطه پست از تهران رسید که نمیدانم چه بود. خلق همایون خوب نیست، و چاپار فوق‌العاده به تهران فرستادند. از امین‌السلطان خبر بد رسید که بدحال است امروز سهام‌الدوله ایلخانی آب

زیاد در راه حاضر کرده بود. از جمله چند عرابه که به روی آنها چلیک‌ها را از عشق‌آباد اردوی روس آورده بودند و تقلید بر وضع روسها بود. این نقاط قهراً بیست سال دیگر تمدن فرنگی‌ها را خواهد داشت، اینجا از طهران یکصد و پنجاه ذرع گودتر است. آبش شور، هوایش گرم.

**قلعه جلال‌الدین**

**پنجشنبه ۱۳**

امروز جاجرم خواهم رفت. صبح شاه دیر سوار شدند در کالسکه نشستند رو به منزل تاختند. من هم در قفای کالسکه بودم راه دو فرسخ بود ناهار بودم بعد منزل آمدم. عصر قلعه جلال‌الدین رفتم. تفصیلش را در روزنامه مفصل نوشته‌ام. ارتفاع اینجا با طهران دویست ذرع گودتر است.

**اطراق در جاجرم**

**جمعه ۱۴**

در جاجرم اطراق شد. من تماشای شهر رفتم. بعد منزل آمدم، پست تهران میرفت. کاغذ نوشتم بعد در خانه رفتم، بعد از ظهر آمدم. خواستم بخوابم، نشد. میرآخور ولیعهد منزل من حنا بسته بود، خیلی بد گذشت.

**شکار گور و پذیرائی روسها**

**شنبه ۱۵**

بطرف چهارده راه نه فرسخ است. سه ساعت به دسته مانده سوار شدم من و ناظم خلوت به کالسکه دولتی نشستیم. سه از دسته گذشته وارد اردو شدیم که در ”خدا شا“ از دهات چهارده سن خواص است. ناهار منزل خورده

خوابیدم. عصر در خانه رفتم. شاه امروز یک گور زنده گرفته بود و ملتزمین چهار پنج گور صید کرده بودند. عصر از در خانه، منزل عضدالملک رفتم، که تدارک مهمانی دیده شود بجهت پذیرائی روسها. ارتفاع این جا تا طهران دویست ذرع گودتر است.

**شاه در قریه قلی**

**یکشنبه ۱۶**

امروز شاه سوار شده بقریه قلی تشریف بردند. اردو اطراق است اما ما بیچاره‌ها مثل خر گچ‌کوب جمعه هم باید بار بکشیم. روز اطراق هم باید سوار شویم خلاصه یک فرسخ و نیم راه پیموده رسیدیم به قریه قلی که چهل و پنجاه خانوار دارد. بسیار کثیف اما انگور خوب داشت. شاه ناهار میل فرمودند من به آفتاب‌گردان خود آمدم. تا عصر که شاه مراجعت فرمودند با سهام‌الدوله ایلخانی محشور بودم در مراجعت به رباط قلی که خرابه است رفتم. بعضی خطوط و غیره نوشته، دیدم که در روزنامه مفصل نوشته‌ام.

**به افتخار ملیجک**

**دوشنبه ۱۷**

امروز منزل چهار بید است. صبح در رکاب سوار شدیم. یعنی در درشکه با ملیجک اول بودم. چون درشکه دولتی اسب‌های دم قرمز داشت علی‌الخصوص با ملیجک بودم، گفتم درشکه را جلوتر از همه حرکت دادند. مردم عوام تصور میکردند ما یکی از اقوام نزدیک شاه هستیم یا از وزرای بزرگ. تمام این امتیازات از دولت ملیجک بود. بعد از طی سه فرسخ به موضعی رسیدیم که چند درخت و استخری داشت. شاه ناهار افتادند جمعی

از اهل گرماب که یکی از دهات بجنورد است و به خواهش روسها به آنها داده شده دیده شد که فریاد و گریه و ناله میکنند که مسجد ما و قبور پدران ما را چرا به روسها دادید که در مسجد است بسته‌اند. شاه متغیر شده فرمودند به آنها کتک زده دور کردند. بعد مقرر شد انعامی به آنها داده شود که در دشت آرمه حوالی کالپوش خانه بسازند و سکنی گیرند. پنج ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم. سوزش در مجرای بول دیده می‌شد که خیلی وحشت داد. راه امروز پنج فرسنگ و ارتفاعش از طهران دویست و پنجاه ذرع است.

### مرگ امین‌السلطان

### سه‌شنبه ۱۸

صبح منزل امین لشکر رفتم. عضدالملک هم آنجا بود. بعد در رکاب سوار شده در بین راه رکن‌الدوله والی خراسان و مستشار وزیر خراسان استقبال کرده بودند ناهار شاه جای خیلی بدی بود. باد میآمد. در سر ناهار بودم ملیجک میگفت امین‌السلطان مرده است و به شاه هنوز عرض نشده. راه امروز پنج فرسخ بود. از طهران یکصد ذرع گودتر است هوا خیلی خوب است. منزل امروز فیروزکوه است رودخانه‌اش عین اللطیف است.

### انعام حمایل به سردار روس

### چهارشنبه ۱۹

امروز وارد بجنورد شدیم راه دو فرسخ بود. لدی‌الورود خانه سهام‌الدوله رفتم. حمام مرمر بسیار خوب گرمی داشت، حمام رفتم سیف‌الملک هم حمام بود بیرون آمده منزل آمدم. چادر مرا میان باغ زده‌اند بسیار باصفا و خوش هوا طلوزان، بگمز[1] و محقق هم در این باغ هستند. ملیجک هم خود را

---

۱. بگمز طبیب ارمنی دربار ناصری بود و بعد هم مسلمان شد.

به من چسبانیده بود. چادر بکمز ناهار خوردم بعد منزل خود آمده خوابیدم عصر در خانه رفتم. سردار روس کوماروف با قزاقها و خوانین ترکمان شاه را نیم فرسخ استقبال کردند. شاه همان ساعت ورودشان حمایل سبز به جهت او فرستاد.

**ژنرال روس در خدمت شاه**

**پنجشنبه ۲۰**

صبح در خانه رفتم. باغ سهام‌الدوله که فواره بسیار خوبی دارد و عمارت مختصری مسکن همایون را قرار دادند. شاه حمام تشریف داشت. بعد بیرون آمدند ناهار صرف فرمودند پست طهران رسیده بود کاغذ زیاد آورده بود. مطالعه فرمودند. من منزل آمدم ناهار خورده قدری کاغذ نوشته خوابیدم. عصر با طلوزان دیدن جنرال روس رفتم. مرد کوتاه قد گردن کلفت است. زبان فرانسه کم میداند اما مشهور است که خیلی عاقل است آنجا نشستم. صحبت علمی و تاریخی کردم. امروز عصر همین جنرال با اتباع سه به غروب مانده خدمت شاه رسیده بودند شاه با رکن‌الدوله خلوت زیاد ممتدی کرده بودند.

**ژنرال بدیدنم آمد**

**جمعه ۲۱**

در خانه رفتم. الی بعد از ناهار بعد دیدن رکن‌الدوله رفتم. بعد منزل آمدم خوابم نبرد، برخاسته نوشتجات طهران را مرتب نمودم عصر هم جنرال روس دیدن من آمده بود. عصر بنا بفرموده، باز در خانه رفتم.

### اعطاء نشان ولیعهد به امین‌الملک

**شنبه ۲۲**

شاه سوار میشود منهم حاضر سواری بودم. عضدالملک خواهش کرد منزل او رفتم. برای ترتیب جای مهمان‌ها مرا نگاهداشت. ناهار صرف شد بعد منزل آمدم. عصر چادر امین لشکر رفتم. معلوم شد نشان حمایل سبز و خطاب جنابی به امین‌الملک مرحمت شده. شاه به قدرت سلطنت میخواهد بخودشان و مردم مشتبه سازند که امین‌السلطان نمرده است.

### اختفاء مرگ امین‌السلطان

**یکشنبه ۲۳**

صبح منزل عضدالملک رفتم. ژنرال روس بدیدن او میآمد. لوازم پذیرائی او را فراهم آورده در خانه رفتم. خدمت شاه رسیدم، روزنامه ایلوستراسیون که شرح فوت یکی از معاریف فرانسه بود طلوزان میخواند و من ترجمه میکردم. یک عبارت تازه‌ای داشت که مطابق با وضع حالیه ما نوشته بود. گامبتا وقتی میمیرد دو روز قبل از فوتش که از شدت درد مینالید. دوستانش در روزنامه‌ها مینوشتند امروز گامبتا در نهایت سلامت است و فردا از بستر تعب بیرون آمده مشغول کارهای خودش میشود. یکروز نکشید که گامبتا مرد. چون این قصه مشابه بود با وضع ما در باب امین‌السلطان که چند روز است مرده است و شاه اصراری دارد که معلوم کند که نفهمیدند. اگر چه حکیم طلوزان به فرانسه میخواند و من به فارسی ترجمه میکردم. بندگان همایونی که غالب مطالب فرانسه را میفهمند و ملتفت بودند که من در ترجمه کم و زیادی نمیگویم باز از بستر چنین معلوم شد که سوءظنی حاصل کردند. بیک بهانه روزنامه را از دست طلوزان گرفتند خود روزنامه را به نظر همایون

رسانیدم از شدت تندی خیالی که من استنباط سوءظن کردم و عین روزنامه را نشان دادم. خیلی از این فقره مشعوف شدند. من هم فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم که خداوند با قدرت کامل از برای ذات مقدس خود دو چیز را مخصوص کرده که حیات و ممات باشد. باقی را به مخلوق رها نموده است. شاه تصدیق کردند. خلاصه بعد از ناهار منزل آمدم خوابیدم. چهارساعت به غروب مانده در چادرهائی که به جهت مهمانی سردار روس و همراهان او زده شده بود، رفتیم. این مهمانی هم زحماتش بگردن من بود و خیلی مزین و مفصل شد.

همه چیز به تناسب و قاعده و علی‌الخصوص وضع خدمت میز و غذاهای ایرانی و فرنگی خیلی به قاعده بود. چیزی که در این مهمانی عیب داشت آن هم بواسطه ضعف نفس عضدالملک بود تعیین جا به جهت مهمانها بود که بعد از سه روز زحمت کشیدیم و ترتیب جا را دادیم. نیمساعت قبل از شام تمام جاها را عوض کرده بودند. اجزای دربار که همه جوان و خودسر و بی‌تربیت هستند و شاه برای احدی حدی نگذاشتبه، ادنی فراش خلوتی به واسطه مهربانی کامل که از طرف شاه به او میشود خود را از وزیر اعظم بالاتر میداند. راضی به حدود خود نیستند و همیشه ده درجه بالاتر از شأن خود را می‌طلبند. مثل اینکه امین حضرت که هیچ مهمان نبود و به اصرار خودش را دعوت کرده بود و جایش در انتهای میز بود درجه به درجه جای خود را عوض کرد تا اینکه خود را بالاتر از همه جا داد. خلاصه در بین شام عضدالملک به فارسی به سلامتی امپراطور روس خطبه‌ای را که میرزا عبدالله منجم برای او انشاء کرده بود و سه روز بود آنرا اتصالاً حفظ میکرد، که سرا پا عبارات سخیف و قوافی بی‌معنی بود قرائت نمود و من به فرانسه ترجمه کردم. بعد جواب را ژنرال به روسی داد که یحیی بیک قراباغی که مترجم آنها

بود به فارسی ترجمه کرده. دو چیز مهمانی را سرد کرد. یکی انتظاری که داشتند به جهت تشریف آوردن شاه که نیامدند. دوم حاضر نشدن رکن‌الدوله والی خراسان برادر شاه.

**عفونت جنازه امین‌السلطان**

**دوشنبه ۲۴**

امروز صبح بدرخانه رفتم. در سر ناهار بودم. شاه فرمودند جائی نروم عرض کردم در خانه ناهار به ماها نمیدهند سهل است آب خوردن هم نمی‌دهند. شاه متغیر شدند به ملیجک سپردند که متوجه من باشد، ناهار را در خانه خورده. بعد از ناهار کاغذی از رکن‌الدوله رسید که در جوف او تلگرافی از سبزوار بود که امین‌السلطان هفت روز است مرده و جنازه او بی‌غسل و کفن در داورزن افتاده عفونت برداشته. شاه که همان روز اول مطلع بود عمداً بنابر مصلحتی خود را به نادانی زده بود. امین‌السلطنه را خواستند با او خلوت کردند. بعد به اردوی نظامی تشریف بردند. باحضور سردار روس سوق عسکر دادند و نشان تمثال به ژنرال داده و در مراجعت دستخطی نوشتند و نزد عضدالملک فرستادند. بعد از تمجید زیاد از خدمت امین‌السلطان مرحوم لقب امین‌السلطان و مناصب او را تماماً به امین‌الملک دادند. منزل که آمدم ایلخانی بجنورد یک قطار شتر به جهت من فرستاده بود.

**فاتحه خوانی امین‌الملک**

**سه شنبه ۲۵**

از بجنورد حرکت شد. منزل نوده است. چهار فرسخ بود صبح بفاتحه‌خوانی امین‌الملک رفتم. بعد به درشکه ملیجک نشسته در سر ناهار

حاضر شده بعد منزل آمدم. ارتفاع مثل بجنورد است.

### ارضاء خاطر جنرال روس

**چهارشنبه ۲۶**

منزل خاک خبوشان است. صبح در رکاب شاه سوار شدیم. قدری که راه طی شد به دره‌ای رسیدیم که چند خانوار داشت و آبشوری موسوم به شورک که حدفاصل ما بین بجنورد و خبوشان است. امیر حسینخان شجاع‌الدوله با سواره خود استقبال کردند. ارتفاع مثل طهران است. هوا خیلی خوب است. از تفصیلی که تازه بود و فراموش کرده بودم بنویسم، نشانی است که به جنرال روس داده بودند. اول نشان و حمایل سبز داده بودند خیلی ممنون بود. شبی که مهمان شده بود سرتیپهای ما را همه با نشان و تمثال دیده بود پیغام داده بود چه دلیل دارد سرتیپهای شما تمثال داشته باشند و من محروم باشم. این بود دوباره به او تمثال دادند.

### قهر، اخلال و تحریک میان نوکرها

**پنجشنبه ۲۷**

امروز بلاجهت اطراق شد، با وجودی که منزل دیروز دو فرسخ بود این اطراق لازم نبود. از قراری که میگویند ظاهراً ملیجک کسالت داشته باشد. با وجود اطراق شاه سوار شدند مرا هم اطلاع دادند سوار شدم. لباس پوشیدم. سید کاتب را خواستم تفضیل دیروز را بپرسم. آمد کتابچه‌ای که شش ورق بود تمام نامربوط با حشو و زواید و مجعولات زیاد نوشته متغیر شدم. کتابچه را پاره کردم. از چادر بیرون رفتم بطرف منزل طلوزان مجدداً منزل آمدم که شاید ناهار خورده سوار شوم. چادرهای پیشخانه مرا بار میکردند. فراشها

بجهت یک قران پول ناهار دو هزار فحش به علی دادند و گفتند ما نمیرویم من زیاده از حد متغیر شدم. اما در اردو چه میتوان کرد؟ به علی گفتم هر چه میخواهند بده تا مجال و فرصت بدست بیاید تلافی کنم. علی گفت این همه تحریکات مشهدی حسن و اسدخان است. چون رذالت طبع هر دو زن‌قحبه‌ها معلوم بود از شدت تغیر صبح به سید کاتب علیه ما علیه نفری سه تومان به هر سه دادم و هر سه را جواب دادم خودم هم عذر آوردم که نمک خوردم نمیتوانم سوار شوم، بعدازظهر پشیمان شدم به از جواب کردن سید زیرا که بسیار لازم بود که چرسی بی‌دین پدرسوخته‌ای بود بلکه از جواب دادن آن دو نفر از بعضی پرسیدم حضرات چه شدند؟ جواب دادند هر یک یک یابو خریدند و در رفتند.

معلوم شد اسدخان رفته است نزد مجدالملک. اسب چاپاری خواسته بود برای خود و مشهدی حسن. به او نداده بود. همه از آغامحمد خواجه سی تومان قرض کرده بودند و رفته بودند. مجدالملک هم در سواری بشاه عرض کرده بود که نوکرهای فلان کس قهر کرده‌اند رفتند. خلاصه تا عصر در نهایت کسالت بودم.

**شاه در جیلارد**

**جمعه ۲۸**

منزل شیروان است، از راه راست سه فرسخ است. صبح مصمم شدم در رکاب سوار شدم. در خانه رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند. مرا احضار کردند که تفصیل نوکرها چه بود؟ عرض کردم طمع آنها زیاد بوده و همت من کم. نساختیم، منتظر بود که آب وتابی بدهم و مطلب را مفصل کنم. همین قدر عرض کردم که سراپرده سرخ مانع است نوکرم را چوب بزنم و لابدم پولش

بدهم راهش بیندازم. خلاصه فرمودند من از راه معمولی نخواهم رفت و راهی است نزدیک و هم بی‌گرد و خاک، منهم از خدا خواستم چون دیروز نبودم در رکاب حرکت شد. از کوه و کتل‌ها بالا رفتیم. شش فرسخ راه طی شد. نه درخت، نه آب. تا رسیدیم به قریه گیلارد یا جیلارد که آب زیادی داشت اما گرم و بی‌صفا ناهار صرف فرمودند. بلافاصله راه افتادند دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدند. راه دو فرسخ و نیم را ده فرسخ طی کرده‌اند در جیلارد سنگ قبری دیدم. نتوانستم بخوانم. شیخ مهدی را فرستادم بخواند. ارتفاع مثل طهران است.

**اوامر عجیب**

**شنبه ۲۹**

منزل برزل آباد است. سه فرسخ است. صبح زود بیدار شده داخل شهر شیروان شدم. انکشاف کامل نمودم. با قاضی آنجا ملاقات نمودم. بعد نزدیک سراپرده همایونی منزل امین‌السلطنه رفتم. انتظار حرکت موکب مسعود را داشتم. شاه بیرون تشریف آوردند. قدری سوار شدند. در رکاب بودم. بعد کالسکه نشسته یک فرسخی ناهار افتادند. در سر ناهار بودم تاریخ آل عثمان عرض شد.

بعضی احکام به امین‌السلطان تازه فرمودند که به رکن‌الدوله ابلاغ کند که خیلی عجیب بود. من جمله حکم شد از قوچان و بجنورد من بعد حمل غله به خاک روس نشود. ندانستم چرا این حکم را فرمودند. در صورتی که سالی متجاوز از دویست هزار تومان منفعت رعیت ایران است. از کجا معلوم است این حکم مجزا شود جز اینکه عداوت تازه برای خودشان ایجاد کردند که در موقع روس‌ها ضرر وارد خواهند آورد. شاه ما همه چیز دارد جز پلتیک

وزرای ما هیچ چیز ندارند. علی‌الخصوص پلتیک. ارتفاع این منزل با طهران یکی است.

## حکم بی‌جهت

### یکشنبه غرهٔ شوال

منزل چمن لیلی است. مسافت دو فرسخ و نیم است. صبح در رکاب شاه سوار شدم. بعد درشکه آوردند به اتفاق ملیجک نشستیم.

چون گرد و خاک زیاد بود شاه سواره از بی‌راه تشریف بردند. من سوار شدم خیلی دور از جاده به ناهار افتادند، آدمهای من آفتاب‌گردان مرا نزدیک کشیکچی‌باشی زده بودند. اولاد مرحوم علاءالدوله با من عداوت دارند. بی‌جهت کشیکچی حکم کرده بلکه خودش هم شراکت نموده عبدالعلی و سایر نوکرهای مرا کتک زده بودند. بشاه عرض کردم، شاه خیلی متغیر شدند. تهدیدات به حضرات فرمودند. بعداز ظهر وارد شدیم. رفتم منزل بخوابم حیوانی معروف به (ولمه) که قتال است در چادر دیده شد. خوابم بد. گفتم چادر را بیندازید. قوچان: در این بین شاه احضارم کرد. رفتم در خانه یک ساعت و نیم بغروب مانده از سراپرده بیرون آمده به اتفاق مچول خان به قوچان راندیم. یکساعت و نیم از شب گذشته وارد شدیم. چادر پیشخانه حاضر بود. ارتفاع قوچان با طهران مساوی است.

### دوشنبه ۲

شاه با جلال سلطنتی وارد شدند. ناهار را منزل صرف کردند من صبح زود حمام رفتم. بعد دیدن درویش معروف قوچانی رفتم. اطاق تاریکی داشت دام شید افکند. معلومات دیگر ندارد. بعد منزل آمده ناهار خوردم، عصر در خانه

رفتم. پست طهران میرفت کاغذ نوشتم.

## شیخ‌الاسلام عیاش

### سه شنبه ۳

صبح خواستم یکی از علمای قوچان را دیدن کنم. خانه شیخ‌الاسلامی رفتم هر چه در زدم احدی جواب نداد. آخر همسایه پیدا شد. در بیرونی را باز کرد وارد بیرونی شدم هر چه درب اندرون را زدم باز نشد. همسایه عذر خواست که شیخ‌الاسلام[1] شبها تا صبح بنوشیدن باده و معاشقه با ساده مشغول است. صبح تا شام می‌خوابد از آنجا منزل خانه محمدحسین مجتهد رفتیم. آنرا هم بی‌سواد یافته بعد بطرف اردو آمدم. چادر طلوزان رفتم. از آنجا در خانه تا بعدازظهر بودم، شاه فرمودند شب حاضر باشم. منزل آمدم ناهار صرف نموده خوابیدم عصر شجاع‌الدوله دیدن آمد. بعد درخانه رفتم. بواسطه بزرگی باغ قرق مشکل بود، قرق نشده منزل آمدم.

## درویش بزرگوار

### چهارشنبه ۴

آنروز مجدداً خواستم درویش را ملاقات کنم. به اتفاق شیخ مهدی منزل او رفتم. یکساعت تقریباً نشستم. این ملاقات برخلاف اول به من اثر کرد این شخص را مرد بزرگواری یافتم دو سه فقره کشف از او دیدم، من جمله در قلب من خطور کرده بود درویش گفت و دعا میخواستم بمن بدهد بی‌خواهش داد. خلاصه مرد جلیل‌القدر است. از آنجا به شهر بازدیدشجاع‌الدوله رفتم حمام بود او را ندیدم. ناهار خوردم در خانه رفتم الی عصر بودم.

---

۱. شرح حال شیخ‌الاسلام قوچان.

## شاه در مقتل نادر

**پنجشنبه ۵**

از قوچان حرکت سه منزل علی‌آباد و چهار فرسخ است. صبح به امامزاده ابراهیم که چند صفحه قرآن بایسنقر آنجا است رفتم. آن قرآن را زیارت و تماشا کنم. حقیقت از عجایب روزگار است عضدالملک و امین لشکر هم آمدند. بعد به اتفاق ایشان خانه درویش رفتیم.

از آنجا در رکاب شاه سوار شده در حوالی تپه فتح‌آباد که مقتل نادرشاه است شاه به ناهار افتاد سر ناهار روزنامه عرض شد. همه به اتفاق ملیجک در درشکه دولتی نشسته با گرد وخاک زیاد وارد منزل شدیم. هوا بشدت گرم است خوابم نبرد. عصر در خانه رفتم از آنجا منزل طلوزان، ارتفاع از طهران یکصد ذرع زیادتر است.

## هوای بد

**جمعه ۶**

دو ماه تمام است از طهران بیرون آمدیم هنوز به منزل نرسیده صبح زود شاه سوار شدند. بواسطه بدی هوا دیشب خوابم نبرده بود. کسالت مزاج هم داشتم. سواره شش فرسخ راه را طی کردم به ناهارگاه شاه رسیده. از خستگی نزدیک هلاکت بودم. بعد از ناهار شاه رفتم ناهار خورده خوابیدم حالت معده بد است، اسهال دارم. عصر به درشکه نشسته منزل آمدم که سوهان است. راه هفت فرسخ ارتفاع مثل طهران است.

## برخورد با امین لشکر

**شنبه ۷**

منزل راه کان است که در قدیم شهر بود و حالا قصبه است. دو فرسخ بود.

در رکاب شاه سوار شدم. در بین راه به امین لشکر برخوردم. بدرشکه او نشستم پنج به غروب مانده منزل رسیدم. در خانه رفتم. پست طهران رسید. الحمدلله همه سلامت بودند. علی را جلو فرستادم برود مشهد منزل بگیرد.

## تماشای گنبد

**یکشنبه ۸**

منزل چشمه گیلاس است. راه شش فرسخ و صبح زود به جهت تماشای گنبد که در وسط چمن رادکان است رفتم. بواسطه بارندگی شدید که دیروز شده بود هوا خیلی سرد است. سه ساعت تمام در حوالی گنبد بودم شاه تشریف آوردند. در رکاب شاه درشکه نشسته بطرف منزل راندیم. نصف راه ناهار میل فرمودند. چهار به غروب مانده منزل رسیدیم. ارتفاع منزل دیروز و امروز از طهران دویست ذرع گودتر است.

## درد چشم ملیجک

**دوشنبه ۹**

دیشب جار کشیدند که فردا اطراق است. به دو چیز حمل نمودم. یا بواسطه عریضه رکن‌الدوله بود که تدارکات پذیرائی مشهد حاضر نبود یا بواسطه درد چشم ملیجک. صبح که تحقیق شد هر دو سبب بود.

بعلاوه صفای سراپرده که پهلوی چشمه زده شده و حقیقت باصفا بود. ناهار را با طلوزان خوردم. بعد در خانه رفتم در سر ناهار شاه بودم. بعد منزل آمده خوابیدم. عصر مجدداً خدمت شاه رفتم.

## شاه در اردوگاه

### سه شنبه ۱۰

منزل امروز چمن قهقهه است. راه چهار فرسخ و نیم است. لیکن زیاده از شش فرسخ رفتیم. باین جهت از راه غیرمعمول بشهر طوس می‌روند. با امیر آخور ولیعهد صحبت‌کنان رفتیم. یک فرسخ که طی شده ملتفت شدیم که راه کالسکه از پائین است. محقق و میرآخور ولیعهد از راه راست رفتند. من یک فرسخ دیگر رفتم تا بجاده معمول کالسکه افتادم. در سر راه دو ساعت منتظر شدم، شاه بطرف اردو تاختند. در قریه حاجی‌آباد که نیم فرسخی اردو بود میان باغی که ایوان داشت ناهار خوردیم. آب لازم بود. دیگ خواسته آب گرم کرده غسل نمودم. چهار بغروب مانده بطرف اردو آمده خدمت شاه رسیدم.

## مسافرت بسوی مشهد مقدس

### چهارشنبه ۱۱

چهار ساعت به دسته مانده نصف شب بود که از چمن قهقهه حرکت شد رو بطرف مشهد. اول طلوع آفتاب چشم ظاهر و دیدهٔ باطن یعنی چشم و دل بدو آفتاب روشن شد. هم گنبد مطهر مقدس امام هشتم پدیدار شد. و هم مربی عالم که بوسه به آستان امام هشتم در اول طلیعه بواسطه اشعه خود میزد دیده میشد. آفتاب مربی عالم را بی‌اعتنا و از عقب انداخته از اسب پائین جسته زمین را در مقابل شمس‌الشموس بوسه دادم. صورت بخاک مالیده و شکر کردم که الحمدلله بعد از هفده سال باز زیارت آستان قدس نصیب شد. بعد سوار شده بطرف شهر آمدیم. علی را که جلو فرستاده بودم خانه دربانباشی قدیم که مرده است و پسرش هم معزول است حاضر کرده بود. حمام هم موجود بود. حمام رفتم. به زیارت آستان مبارک نایل شدم. در مرقد

میرزاحسین خان سپهسالار سوره‌الرحمن خواندم. لعنت به نسوان بی‌وفا نمودم. قمرالسلطنه پارسال اینجا آمده بود چهار دانه چراغ خریده بود سر قبر شوهری که از دولت او یک کرور مالک است بگذارد. مرقد سپهسالاردار-السیاده است بعد به مقبره مرحوم امین‌السلطان رفتم که دارالسعاده است از آنجا منزل آمدم. عصر در خانه خدمت شاه رسیدم. شب حرم مطهر مشرف میشوم.

**مجلس ختم امین‌السلطان**

**پنجشنبه ۱۲**

صبح بعد از آنکه جمعی دیدن آمده بودند راه انداختم خانه ملک‌التجار که منزل امین‌السلطان حالیه است و برای امین‌السلطان مرحوم ختم گذاشته بود رفتم. و از آنجا خانه حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد. بعد در خانه، از آنجا به خانه مراجعت شد.

**تشرف به حرم**

**جمعه ۱۳**

صبح باز جمعی دیدن آمده بودند. بعد در خانه رفتم. شاه فرمودند که شب هم حاضر باشم. خانه آمدم. مغرب در خانه رفتم. شاه فرموده بودند که فلانی نیامده است، شام بیرون نخواهیم خورد و سایرین را مرخص کرده بودند. من منزل امین‌السلطان رفتم. پیغام دادم حاضرم. فرموده بودند صبح زود بیا. امروز شاه به باغ آصف‌الدوله بعد حرم محترم و گردش مدارس و غیره رفته بودند. منهم شبها حرم مشرف میشوم.

**نه تومان پول هوس**

**شنبه ۱۴**

دو سه روز است احوالی ندارم. صبح که در خانه رفتم بواسطه درد دست شاه مجبوراً تا عصر بودم. خیلی خسته و کسل به خانه آمدم. امشب سکینه سلطان نام اصفهانی را علی به اسم محمد مهدی خان غلام پیشخدمت نـه تومان داده بود صیغه کرده بود. اول شب آوردند.
شیخ مهدی را حرم فرستادم. خودم تنها بودم با بگمز که منزل من است داخل اطاق که شدم بوی جنده به مشامم رسید. قدری به او نگاه کردم، او هم به من نگاه کرد. تنفر طوری غلبه کرد که آخر هیچ کار نکرده نه تومان داده بیرونش کردم.

**درد دست مبارک**

**یکشنبه ۱۵**

شاه امروز مهمان رکن‌الدوله است در باغ مستشار که شاهزاده منزل کرده من هم وقت را غنیمت شمرده دوای جوش بطور منضج خوردم که فردا نمک صرف شود. ناهار مهمان طلوزان بودم که در خانه مـعین‌الاطـبا حکـیم‌باشی رکن‌الدوله منزل کرده است و مفت میچراند. ملک‌الاطبا و محقق هم بودند. ناهار بسیار بد و غیرمأکـولی بـود مـن آش تـمر خـودم را آوردنـد خـوردم. بعدازظهر منزل آمدم. عصر در خانه رفتم. شاه بیرون شام میل فـرمودند. دست شاه درد میکند. ملک‌الاطبا معالج است. خدا وجود مبارک را حفظ کند.

**ناخوشی من**

**دوشنبه ۱۶**

خواستم نمک بخورم. میان شیشه نمک پارچه کاغذی بیرون آمد نخوردم.

لابد بیست و پنج مثقال شیرخشت و آب هندوانه صرف شد. هشت مرتبه عمل کرد. بسیار ضعف آورد. طوریکه وحشت کردم. شب رکن‌الدوله مرا خواسته بود رفتم. تا ساعت چهار بودم، کاری با من داشت که موقع نشد.

**کسالت ملیجک**

**سه‌شنبه ۱۷**

صبح بدر خانه رفتم. بنا بود شاه سوار شوند. بواسطه ناخوشی ملیجک نشدند. الحمدلله درد دست شاه بهتر است. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر زیارت مشرف شدم. از آنجا خانه مچول خان رفتم. به اتفاق در خانه. چهار ساعتی شب به خانه مراجعت شد. امشب باران آمد.

**سان و رژه خدام در حضور شاه**

**چهارشنبه ۱۸**

امروز شاه به گنبدالله وردی خان در حرم محترم خواهند رفت که سان خدام حضرت را ببینند. صبح در خانه رفتم. تا بعد از ناهار خانه آمده خوابیدم. پست طهران آمده نوشته بودند سید ابراهیم خوانساری که داعیه ارشاد دارد چهارده رمضان خانه مستوفی‌الممالک میرود. ایشان غالباً در حیاطی هستند که مابین بیرونی و اندرونی است. سید مذکور خدمت جناب آقا رفته بود. بعد از آنکه خلوت میکند خود آقا هم کسالتی داشت تکیه داده خوابیده بودند. سید برمیخیزد ریش آقا را گرفته پسرش هم که همراه بود پاهای آقا را گرفته، کتک زیادی به او میزنند. میخواهند آقا را بکشند که از صدای آقا کنیزهای اندرون و خواجه‌ها خبر میشوند. آقا را از کشتن خلاص میکنند. سید را میگیرند. سید میگوید طالع آقا را از کشتن خلاص میکند. سید را میگیرند.

سید میگوید طالع آقا را دیده قرانی داشت عمداً اینکار را کردیم که قران از او بگذرد اما چنین نبود بعضی میگویند. بابی بود. بعضی میگویند دیوانه.

**شاه و جواهرات شیرعلی خان**

**پنجشنبه ۱۹**

صبح به در خانه رفتم. معلوم شد جمعی شریک شدند که پول شاه را بخورند. امین‌السلطنه، نایب ناظر و غیره. بعضی جواهرات شخص تاجری داشته به شاه عرض کردند که جواهر زیاد امیرشیرعلی خان که حالا در مشهد است دارد. شاه به خیال جواهرات احمدخان ابدالی و جواهرات نادری حکم کردند بیاورند. دو سه پارچه از قبیل زمرد امرودی و غیره بود که شاید شخص فروشنده از افغانها خریده باشد. مابقی انگشتر و تسبیح بود که بروی هم چهار پنج هزار تومان زیادتر ارزش نداشت. شاه یازده هزار تومان پول داد. حالا زن شیرعلی‌خان فریاد میکند که من کجا جواهر فروخته‌ام. به اسم من شهرت دادند خلاصه بعد از ناهار خانه آمدم عصر عیادت ناظم خلوت، از آنجا خانه استودار صاحب منصب انگلیسی که مأمور جاسوسی روسها و سرحدات افغانستان است رفتم. این شخص خیلی مرد عالمی است. صحبتش اسباب لذت شد.

**نکاح کنیز**

**جمعه ۲۰**

امروز شاه بطرف طرقبه میرود. بهانه، ظاهراً گرمای شهر است. بهانه دیگر انکشاف معدن طلااست. بهانه و جهت خفیفی مناکحه کنیز امین اقدس است. از قرار تقریر ملیجک و مردک که هر دو او را دیده بودند بسیار چیز بدی

است. طرف میل شاه واقع شده، در شهر بواسطه امین اقدس جرئت نکاح او را نداشته ببهانه خدمت ملیجک دوم که همراه است دو سه نفر کنیز آورده‌اند من جمله این ضعیفه است. رفتن از اینجا بسته به تمکین اوست اگر ان‌شاءالله امشب تمکین بکند پس فردا خواهیم آمد والا شاید ده روز دیگر طول بکشد، خلاصه صبح نهایت کسالت مزاج و خیالی داشتم. به طرف ارک آمده منتظر شاه شدم. شاه سوار شدند، من هم در کالسکه عمله خلوت نشستم، بقریه قاسم‌آباد ناهار میل فرمودند. سر ناهار بودم. بعد از شدت گرما سوار شدم بطرف منزل. متصل آب خوردم تا به منزل رسیدم. خواستم بخوابم نشد. آب زیاد و گرمای راه و خستگی درددل داد. عصر بدرخانه احضار شدم، چهار ساعت مثل خر کار کردم. بعد با درد دل شدید بلانهایت ناامید منزل آمدم. تا صبح نالیدم طرقبه از شهر مشهد چهار فرسخ راه است و مسافرت سه فرسخ است.

**کشف معدن طلا**

**شنبه ۲۱**

در طرقبه اطراق است. شاه بطرف معدن طلا تشریف بردند. من بواسطه درد معده منزل ماندم. عصر که شاه مراجعت کردند از همراهان پرسیدم معلوم شد یک چاه کهنه معدن آنجا است و معلوم نیست معدن طلاست یا مس.

ولی در حوالی آنجاها معدنی پیدا شده میگویند طلا دارد. الی عصر آنجا بودند. نیم ساعت بغروب مانده مراجعت فرمودند. تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. چون مجلس امشب خالی از مزه نبود مینویسم. اولاً چادری که پادشاه جلوس فرمودند عبارت از پوش دارابی زردرنگ چهار خزانه عرض

بود خودشان حوالی دیرک نشسته بودند. صندلی کوچکی که فرنگیها تابوره میگویند و نمی‌دانم بندگان همایون چرا علی‌الرسم گذاشته‌اند جلو بود. مچول خان از یک طرف لاله نگاهداشته بود. امین‌السلطنه از طرف دیگر.

یک ذره‌بین در دست مبارک بود که ذرات طلای موهوم را از پارچه غیرمعلوم پیدا میکردند، و اتصالاً تمجید از این معدن میفرمودند، که هنوز طلایش معلوم نیست و منفعت و ضررش غیرمحسوس، مصدق هم مچول خان بود که در دل هزار فحش میداد گاهی هم امین‌السلطنه که با حالت عوامی بسیار زرنگ است. حکیم‌الممالک هم که جلو پهلوی من نشسته بود تعریفهای خنک بی‌مزه میکرد. نزدیک صندلی همایون ملیجک دوم که دستبندهای خدمه اندرون را جمع کرده با اسباب زنانه دیگر با حسین خان شاگرد و مردک و دائی خود و دو نفر از اولاد محمدخان افشار که غلام بچه شاه هستند بازی میکرد. در جلو، بنده فقیر نشسته بودم. روزنامه(تان) منطبعه پاریس در دست دارم و ترجمه میکنم شاه که قربانش باد جانم به زبان تمجید از سنگ معدن میفرمایند. به چشم همان سنگ را ملاحظه میکنند، بگوش شیرین‌زبانی ملیجک را میشنوند. گاهگاهی برای اینکه وضع مجلس نجاتی پیدا کند، به من میفرمایند بخوان. من هم دو کلمه میخوانم. آنوقت می‌ایستم. نیمساعت که گذشت شاه ملاحظه میفرمایند که وضع مجلس زیاده از حد عالم جهالت پیدا کرده، می‌فرمایند به من، بخوان، باز شروع میکنم دو سه کلمه که خواندم آنوقت خودشان مبالغه در تعریف معدن یا تمجید اعمال ملیجک می‌فرمایند. باز من سکوت میکنم. میان چادر به این کوچکی جمیع عمله خلوت از پیشخدمت و فراش و آبدار و قهوه‌چی و سرایدار ایستاده‌اند بعلاوه اتباع ملیجک از لله و نایب لله و خانه شاگردها و غلام بچه‌ها، ان‌شاءالله این معدن طلا شود و این ملیجک بعمر طبیعی برسد. بحق محمد و

آل محمد که بوجود مبارک خوش بگذرد.

**طفل و مرد عجیب**

**یکشنبه ۲۲**

امروز خود پادشاه سوار نشدند. اما امین حضرت و ملیجک اول را مأمور فرمودند بروند معدن طلا بیاورد. ناهار منزل میل فرمودند سر ناهار بودم. بعد منزل آمدم. به اتفاق مچول‌خان ناهار صرف شد. در کمال کسالت خوابیدم. عصر مجدداً در خانه رفتم. عصر با نهایت خستگی تا چهار بودم. امشب آتش‌بازی کردند.

از عجایب اینکه، طفلی دیدم هشت ساله، بالای کمرش موی سیاه بلندی بقدر یک چارک روئیده بود، مشابه به دم، و همچنین مردی دیدم از اهالی مشهد که طول ریشش یک ذرع و یک چارک بود.

**دوشنبه ۲۳**

مراجعت به شهر مشهد شد. صبح به اتفاق جعفرقلی خان و حسین‌خان کالسکه نشسته بطرف شهر آمدم. ناهار را منزل خوردم. الحمدلله احوالم بهتر است.

**فراشهای ملیجک**

**سه شنبه ۲۴**

صبح دیدن محقق رفتم. از خانه محقق منزل طلوزان رفتم. از آنجا در خانه. خاطر همایون متغیر بود. معلوم شد دیروز که مراجعت فرمودند اهل حرمخانه جسارت کرده بودند. خاطر همایون را متغیر فرموده بودند، امروز

پست طهران هم رسید خیلی مختصر کاغذ داشتم. حاجی میرزاشفیع مستوفی که ملتزم رکاب بود چهار ساعت به غروب مانده در سن هفتاد سالگی متجاوز به مرض اسهال که مبتلی بود فوت کرد. عصر از درخانه بقصد زیارت آستان مبارک آمدم. معلوم شد حالا زیارت هم در میان حرمخانه یکنوع رقابت و همچشمی شده است. از صبح الی عصر بواسطه دستگاه امین‌الدوله و غیره قرق میشود. مردم دو هزار فحش میدهند. بعد به جهت امین قدس، خلاصه نزدیک حرم مطهر دیدم یک کالسکه تنها میآید. سی چهل نفر فراش چوب بدست افتاده (برید، برید) می‌گویند. معلوم شد ملیجک کوچک است خاطرم آمد اول دولت که همچنین رکن‌الدوله والی خراسان آنوقت حاکم طهران بود روزی شاه از بالای عمارت دیده بود که شاهزاده فراش چوب بدست جلو انداخته است بر آشفت. به توسط پدر من که حاجب دربار بود تهدیدات به کسان محمدتقی میرزا رکن‌الدوله پیغام داد و حالا به جهت نوه سیدابوالقاسم بزاز فراش چوب بدست جلو میافتد. خلاصه بواسطه قرق بودن حرم مطهر خانه مچول خان رفتم. از آنجا به صحن مقدس. بعد خانه آمدم. میرزا فروغی بی‌جهت از من قهر کرد. برخاست رفت خیلی ملول شدم.

**کتک خوردن استاد حسن**

**چهارشنبه ۲۵**

امروز صبح عمادالملک حاکم طبس و جمعی دیدن آمده بودند عمادالملک ماند. سایرین رفتند. استاد حسن دلاک را چوب زیاد زدم، بیرون کردم. حالا که چهارشنبه است خیلی دلتنگ هستم خیلی آرزو دارم زودتر برویم. میرزافروغی هم امروز ظهر آمد. مزاجاً سالم نیستم. تا خدا چه خواهد.

آیا زنده بمانم. دیدار عیالم را میبینم یا نه؟

## اعطاء لقب و انعام

**پنجشنبه ۲۶**

صبح خانه امین لشکر رفتم. این بیچاره را هم خیلی کسل دیدم. مدتی آنجا نشستم. بعد به اتفاق، درخانه رفتیم. شاه به خواجه ربیع تشریف می‌برند. من نرفتم. امروز سردوش الماسی به رکن‌الدوله، لقب مؤمن‌السلطنه و جبه شمسه مرصع به میرزا محمدرضا مستشار پیشکار خراسان و بعض خلاع به سایرین داده شد.

**جمعه ۲۷**

صبح بازدید عمادالملک رفتم. از آنجا بازدید شیخ‌الرئیس او را هم کسل دیدم. کتابخانه را از او گرفته‌اند به اکتای قاآن میرزا پدر اخترالسلطنه زن شاه داده‌اند. از آنجا در خانه. بعد از ناهار شاه خانه حاجی میرزا حبیب مجتهد ناهار مهمان بودم رفتم عصر خانه اعتمادالتولیه، بعد منزل آمدم.

## شام مردانه

**شنبه ۲۸**

صبح میخواستم بازدید پسر رکن‌الدوله بروم، طبیعت اقبال نکرد. در خانه رفتم. بعد منزل آمدم. شب بنا بود شاه مردانه شام میل فرمایند. موقوف شد.

**یکشنبه ۲۹**

صبح در خانه رفتم. بعد از ناهار خانه آمدم. زیارت آستان مقدس بواسطه

قرق حرم خیلی مشکل است. سابق از صبح الی شام بود. حالا شبها هم قرق است. اگر چه امین‌الدوله و امین اقدس بی‌قرق هم می‌روند. عصر شاه قورخانه تشریف بردند.

**دوشنبه سلخ**

امروز الحمدالله بزیارت عضو مخصوص نائل شدم. خوابی که دیده بودم که والده در خواب به من گفتند برو بالای سر حضرت نماز بخوان درمیان دو نماز فلان مطلب را بخواه حضرت خواهد داد رفتم و خواندم. دعا کردم. چون امروز شاه تشریف میآورند بحرم محترم، که جواهرات حضرت را ملاحظه فرمایند. صبح تا ظهر زنهای شاه بودند. بعد برای شاه قرق را نگاهداشته بودند. من بعد از ورود شاه رفتم جلو و آسوده نماز خواندم. دعا دوم. سه مرتبه بیرون رفتم، مراجعت بحرم کردم. به جهت والده و عیال هریک زیارت مخصوص خواندم.

در این چند روز تنها زیارتی که به دلخواه خود کردم این بود. بعد مراجعت بخانه نمودم.

**تغیر با اهل حرمخانه**

**سه شنبه غره ذیقعدةالحرام**

بحمدلله بسلامتی از شهر مقدس بیرون آمدیم. این چند روز توقف بسیار بد گذشت. قدری کسالت داشتم. هوا بد بود. منزل کثیف. بواسطه تعفن مبال و نداشتن آب، رویهمرفته خیلی بد گذشت. صبح زود که بدرخانه آمدم شاه هنوز بیرون نیامده بودند. خیلی دیر سوار شدند. دم دیوانخانه کالسکه معمول که شاه به من داده بودند و ملیجک کوچک هم طفیل من بود ایستاده بود.

خواستم پیاده شوم، بدرشکه بنشینم درشکه‌چی گفت ملیجک کوچک را می‌خواهند ببرند به زیارت، گفته‌اند درشکه را نگاه دارم. خیلی به من مؤثر شد. هیچ گفته نگفته همان‌طور سواره بطرف منزل که طرق است آمدم. راه یک فرسخ و نیم بود. ناهار منزل میل فرمودند و مقرر شد که شب را حاضر باشم. معلوم شد با اهل حرم خانه تغیر فرمودند. باین جهت چند شب اهالی حرم الی ساعت هفت بی‌قرق حرم حضرت مانده‌اند. شاه اگر چه اجازه داده‌اند، بعلت، ملتفت معایب شده تغیر فرموده بودند. خدا حفظ کند، عاقبت این کار را. خلاصه شب در خانه رفتم، تا ساعت سه بودم، بعد منزل آمدم. سیف‌الملک را دیدم مسلح و مکلل با چند سوار گردش میکند. منزل پیاده شد. معلوم شد شاه فرموده‌اند دور اردو گردش کند.

### چهارشنبه ۲

منزل شریف‌آباد و راه چهار فرسخ است. در رکاب شاه سوار شدم. مدتی از راه با عضدالملک صحبت کردم. بعد سر ناهار روزنامه عرض شد. آفتاب‌گردان خود آمدم ناهار صرف شد. منزل آمدم هوای اینجا خیلی سرد است. ارتفاع این منزل با مشهد هفتصد ذرع است.

## قصد شکار و یافتن سنگ معدن

### پنجشنبه ۳

منزل دیزآباد است. راه پنج فرسخ است. صبح سوار شده به تصور اینکه قدری جلو بروم تا شاه برسد در رکاب باشم. دو فرسخ که رفتم، در سایه دیوار خرابه‌ای دو ساعت نشستم. بعد معلوم شد که شاه به قصد شکار و یافتن سنگ معدن از راه کوه تشریف بردند. درشکه عمله خلوت، رسید.

نگاهداشتند. نشستم. بعد نزدیک کاروانسرائی ناهار افتادم. چهار بغروب مانده وارد منزل شدم. قدری خوابیدم. فراش به احضارم رسید. از منزل تا اردو نیم فرسخ است. خدمت شاه رسیدم. راه خیلی بد و پرتگاه بود. شاه هم خسته بودند. چون پریشانی و خستگی مرا دیدند، مرخص فرمودند. منزل آمدم.

**جمعه ۴**

صبح کاغذ زیاد نوشتم به طهران. بعد در رکاب سوار شدم. نزدیک قدمگاه، منزل است. ناهار افتادند. در سر ناهار بودم تا عصر روزنامه خواندم. امروز هیچ نخوابیدم، کسالت خیلی زیاده از حد دارم. خبر ناخوشی اهل خانه از طهران رسیده حواس ندارم. ارتفاع از مشهد سیصد و پنجاه ذرع است.

**شنبه ۵**

منزل نیشابور است. راه پنج فرسخ است. ارتفاع با مشهد دویست ذرع است. صبح در رکاب سوار شدم. یک فرسخ دورتر از منزل، کنار نهری ناهار میل فرمودند. بعد از ناهار با ملیجک درشکه نشستم. سه ساعت به غروب مانده، منزل رسیدم، قدری خوابیدم.

**ملاقات با ندیم عمادالدوله**

**یکشنبه ۶**

امروز اطراق است. شاه سوار شدند. من در خانه رفتم. با ملاحاتم رئیس‌العلماء که مرد کوسج تندهوشی است ملاقات نمودم. این شخص سه سال در کرمانشاهان ندیم مرحوم عمادالدوله بوده است. بعضی اطلاعات از

او حاصل نموده به مسجد جامع رفتم. از آنجا مراجعت به منزل شد. عصر به مقبره شیخ عطار و خیام رفتم. خیلی دیدنی بود. تفصیل را در روزنامه علیحده خواهم نوشت.

**وصول پست طهران**

**دوشنبه ۸**

بنا بود حسین‌آباد برویم. چون آب نداشت نجف‌آباد رفتیم. صبح در رکاب سوار شدم. الی نارگاه که قریه فتح‌آباد متعلق به تاجر خوئی بود، همراه بودم. سر ناهار هم فرمودند باشم جائی نروم.

تا عصر دو سه روزنامه خواندم. عصر به اتفاق زین‌دارباشی به کالسکه نشسته منزل آمدم. راه راست از نیشابور به نجف‌آباد سه فرسخ. ارتفاع مثل نیشابور است. پست تهران رسیده، الحمدلله اهل خانه احوالش خوب است.

**سه شنبه ۸**

منزل ثواب است و سه فرسخ است. ارتفاع از مشهد پنجاه ذرع گودتر است. قدری در رکاب بودم به منزل آمدم.

**چهارشنبه ۹**

منزل، کاروانسرای سرپوشیده است. راه هفت فرسخ. وارد خاک سبزوار شدیم. این منزل باد شدیدی دارد و از طرف سمنان می‌وزد.

## ملاقات با میرزا ابراهیم مجتهد

**پنجشنبه ۱۰**

منزل، سبزوار است راه سه فرسخ. هوا به واسطه باد دیشب خنک بود. صبح طوری سرد بود که از آتش خوشمان می‌آمد. صبح رخت پوشیده، گرم شدم. منزل محقق رفتم. دو سه منزل است از من دور میافتد، اگر چه باطناً کمال رضایت را دارم. اما در ظاهر باید اظهار تأسف نمایم. بعد از آنجا در رکاب سوار شدیم. وسط راه به ناهار افتادند. روزنامه خوانده شد. به اتفاق محقق در کالسکه دولتی نشسته بطرف شهر آمدم. منزل من در باغی است که آب جاری دارد. نزدیک ارگ است. عصر دیدن حاجی میرزا ابراهیم مجتهد بزرگ آنجا رفتم. او را طوری که معروف است با سواد ندیدم.

عامل است. املاک زیاد دارد. قریب شصت وپنج سال عمر دارد، بسیار قطور است. دو ساعت با او بودم. همه را صحبت از زراعت و املاک رعیتی میکرد. از آنجا به تماشای مسجد رفتم. بعد از ارگ شهر آمدم که خراب است. کبک وحشی دیدم که این شعر بخاطرم آمد "ای ساربان آهسته ران اندر دیار یار من" خلاصه اینجا از مشهد پنجاه ذرع گودتر است.

## دیدار با اولاد حاج‌ملاهادی سبزواری

**جمعه ۱۱**

امروز صبح خانه حاج‌ملاهادی سبزواری که مرحوم شده رفتم. اولاد آن مرحوم عینک مرحوم حاجی سبزواری را که پانزده سال با او کار میکرد به من هدیه کردند.

نوشته‌ای دادند که این عینک را مرحوم حاجی سبزواری که پانزده سال او [آن] را استعمال میکرد، بفلانی هدیه کردیم، بعد از آنها دو سه مسجد

شهر را گردش کردیم، بعد بطرف منزل آمدم. چون میخواستم بدنم را شستشو بدهم تمارض نمودم، در خانه نرفتم. شاه عصر به احوال‌پرسی من فرستاده بودند.

اولاد مرحوم حاجی ملاهادی عصر بازدید من آمدند. شب در چادری که در همین باغ است با تاجرباشی روس که در سبزوار است با طلوزان مهمان بودیم.

**شنبه ۱۲**

منزل، وسط یارمند است، صبح زود به تماشای شارخسروجرد که سر راه بود رفتم. دو ساعت منتظر شدم شاه تشریف آوردند. در رکاب، قریه سدیر که یک فرسخ بود روزنامه خواندم. سر ناهار بودم. شاه استراحت فرمودند. به من فرمودند نروم باشم. بودم تا بیدار شدند. آنوقت به اتفاق ناظم خلوت در کالسکه دیوانی نشسته منزل آمدم. در باغی که طرف شمال است منزل کردم. خیلی از سراپرده دور است. ارتفاع سی ذرع از مشهد گودتر است من‌العجایب. حاجی اکبرلله ملیجک که دو سال قبل مهتر آقا شکور قهوه‌چی بود و به واسطه تنبلی و تقلب آقا شکور او را بیرون کرد نزد سیدابوالقاسم جدامی ملیجک رفت و بعد به سمت للگی ملیجک سرفراز شد به توسط امین اقدس فراش خلوت خاصه همایونی شد، سبحان‌الله مالک الملک.

**مرگ یابو**

**یکشنبه ۱۳**

منزل سودخر است، راه چهار فرسخ سوار شده براه افتادم. یک فرسخی که آمدم یک ساعت منتظر شدم، شاه تشریف آوردند. از دور احضارم

فرمودند، تفقدی فرمودند، بعد بلافاصله به ناهار افتادند. به من فرمودند شب حاضر باشم. به اتفاق مچول خان درشکه نشسته منزل آمدیم. شب درخانه رفتیم. پست تهران رسید. الحمدلله اهل خانه سلامت است. امروز یک شتر و دو یابوی من مرد. این منزل چند ذرعی از منزل دیروز بالاتر است. امروز سواری به آهو تفنگ انداخته بود، بقاطرچی خورد.

**دوشنبه ۱۴**

منزل مزینان است، صبح بنا بفرموده در خانه حاضر شدم. شاه حمام مردانه تشریف داشت. سر حمام خدمت شاه رسیدم. بعد سوار شدند. سر ناهار بودم. روزنامه خوانده شد. بعد با محقق و ناظم خلوت کالسکه دیوانی نشسته منزل آمدیم. این قریب سیصد ذرع از مشهد گودتر است.

**اطراق در مزینان**

**سه شنبه ۱۵**

در مزینان اطراق شد. صبح دیدنی از طلوزان کردم. از قراری که فهمیدم در اردو چند نفری بر ضد امین‌الدوله هستند و طلوزان را با خودشان شریک کرده‌اند. هر وقت که مطلع شدم خواهم نوشت، چون چادر حکیم‌الممالک نزدیک بود آنجا رفتم. بعد خرابه شهر قدیم مزینان که به بهمن‌آباد معروف است رفتم دیدم. بعد خدمت شاه رسیدم تا عصر خدمت شاه بودم. عصر منزل آمدم.

**چهارشنبه ۱۶**

منزل عباس‌آباد است. راه شش فرسخ و ارتفاع از منزل دیروز پنجاه ذرع

بلندتر است، صبح زود یعنی نیم ساعت از آفتاب گذشته شاه سوار شدند. به واسطه بی‌آبی در راه به عجله حرکت فرمودند. ما هم دم سراپرده ایستاده بودیم. تفقدی فرمودند به کالسکه نشسته نزدیک خرابه بهمن‌آباد که دیروز رفته دیدم و تفصیلش را عرض کردم سواره گردش کردند، بعد به کالسکه نشسته دو ساعت که راندند ناهار افتادند. من در سر ناهار دو سه روزنامه عرض کردم، بعد منزل تشریف آوردند. من از ابتدای منزل الی عباس‌آباد به کالسکه نشسته بودم، چند روز بود شاه از سابق زیادتر به من اظهار مرحمت میفرمایند. خیلی میل داشتم بدانم، حالا که معلوم شد درشکه که در بسطام به من و به طفیل من ملیجک هم سوار میشد چند روز بود یعنی از شهر به این طرف خودم بواسطه اینکه میل به مجاورت این جوان سرا پا کثافت و نجاست نمیکردم با او نمی‌نشستم. به کالسکه دولتی با ناظم خلوت و غیره می‌نشستم این درشکه را شاه تملقاً به ملیجک دوم داده است یعنی بخود ملیجک بخشیده‌اند. حالا به تصور اینکه مبادا من در قلب رنجش پیدا کنم. التفات میفرمایند، با وجودی که نهایت امتنان را دارم

**پنجشنبه ۱۷**

دیشب عباس‌آباد باد بقدری تند بود که نگذاشت تا صبح بخوابم. صبح که به درخانه رفتم جمیع سراپرده را ویران و خراب یافتم و شاه را در چادری قلندری سربازی خفته دیدم. معلوم شد دیشب گاهی به تخت روان خوابیده گاهی بیدار بودند. آخر چادر سربازی زده بودند، دو ساعتی راحت شدند. چادر خودشان و سایر اهل حرم را باد ویران کرده بود. مرد و زن داخل هم شده بودند. اسب دندانساز ول شده، داخل سراپرده سرادقات عصمت شده بود.

خلاصه شاه بیدار شدند، تفصیل دیشب خودشان را فرمودند. هرکس سرگذشت خود را به نحوی بیان کرد، من به رسمی که دارم، اغراق میکردم بلکه هیچ نگفتم. شاه سوار شدند، من در کالسکه عمله خلوت بودم. سر ناهار روزنامه خواندم. بعد باز به کالسکه نشستم به منزل که میان دشت است رسیدم، راه پنج فرسخ است. ارتفاع از مشهد دویست ذرع بلندتر است.

**وزیر دربار بیست و پنج ساله**

**جمعه ۱۸**

صبح زود برخاستم. برخلاف شب قبل هوا خشک و ملایم بود، مدتی منتظر شدم که شاه سوار شدند. دو سه نفر از اهالی تون و طبس از علماء میگذشتند، مرا دیدند بخیال اینکه آدمی هستم و کاری از دستم برمیآید در چادر من پیاده شدند، شکایت زیاد داشتند که فرمان برای ما امین‌السلطان صادر کرده مجدالملک به لجاجت امین‌السلطان فرمان را نگاهداشته و نمیدهد. مخفی نماند. امین‌السلطان درین سنه ۱۳۰۰ بیست و پنج سال دارد. وزیر دربار فی‌الواقع صدراعظم ایران است. مجدالملک وزیر وظایف و اوقاف و منشی حضور است، این هم بیست و دو سال دارد معلوم است جنگ اطفال و لج‌بازی با یکدیگر چه نتیجه خواهد بخشید. قدری بحال مملکت تأسف بردم. بعد برخاسته آبدارخانه رفتم. دو ساعت هم آنجا معطل شدم. شاه سوار شدند. به تماشای کاروانسرای میان دشت رفتند. تفصیل کاروانسرا را در کتاب مخصوص که (جغرافیای راه مشهد) است تألیف کردم، بعد به کالسکه نشسته راندند. دو فرسخ که آمدند به ناهار افتادند. بعد سوار شدند رو به منزل آمدند، من در کالسکه عمله خلوت بودم، دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. منزل امروز میامی. راه شش فرسخ ارتفاع از مشهد

پنجاه ذرع است. ایلخانی بجنورد و سهام‌الدوله باز آمده است همسایه است با من.

**شنبه ۱۹**

در میامی اطراق است، صبح در خانه رفتم، مدتی آبدارخانه منتظر شدم شاه بیرون تشریف آوردند، سر ناهار بودم. بعد سرم بشدت درد گرفت، چادر آمدم خوابیدم.

عصر میرزا عبدالکریم برادر انیس‌الدوله که حامل جواب عریضه من بود آمد. شاه اظهار مرحمتی فرموده بودند. پست تهران هم رسید.

**یکشنبه ۲۰**

منزل ارمیاست. صبح بواسطه اینکه کالسکه از این راه نمیرود، شاه سوار شدند همه جا در رکاب بودم، سر ناهار روزنامه خواندم ،بعد سوار شده، چهار فرسخ و نیم راه بود پنج به غروب مانده وارد شدیم. ارتفاع از مشهد بیست و پنج ذرع است.

**ورود به شاهرود**

**دوشنبه ۲۱**

امروز به شاهرود آمدیم. راه شش فرسخ ارتفاع از مشهد دویست ذرع است. صبح بعد از نوشتن یک دو کاغذ به تهران، سوار شده نزدیک اردوی شاه بالای تپه که محقق و میرزا عبدالله خان پیاده شده بودند رفتم. محقق از مزینان جلو آمده است قدری عمل کرده شاه سوار شدند. در رکاب بودم، قدری سواره رفته بعد به کالسکه جلوس فرمودند، دو فرسخ که آمدند به

ناهار افتادند. بعد از ناهار رو به منزل آمدیم چادر مرا که هزار سفارش نموده بودم که به شاهراه نزنند. یک فرسخ از سراپرده شاه دور بیرون دروازه در باغی کثیف زده بودند. این از لطف اسدخان بود که دو روز قبل آمده است. خیلی متغیر شدم، خدا حفظ کند ما را از شر (مله) که در شاهرود زیاد است. توکل به خدا. بعضی تدابیر عملی نمودم. جانسوز میرزا ناخوش است، یک نفر هم با من نیست. تنها هستم.

**سه‌شنبه ۲۲**

در شاهرود اطراق شد. صبح به جهت بعضی اطلاعات از وضع شهر از داخل شهر عبور کردم به طرف اردو رفتم. درست یک ساعت راه بود، منزل امین‌السلطان رفتم. عارض نردینی که تشکی از افراسیاب‌خان ظالم داشت و به عرض آمده بود چون این شخص در زیر حمایت امین اقدس است به آغا بهرام و ملیجک تعارف داده بودند. عارض را ده نفر چوب زیاد زدند، این است نتیجه عدل و انصاف در سرحدات روس، خدا حفظ کند. ساعت چهار از دسته گذشته قرق شکست، الی عصر بودم، سه چهار روزنامه خواندم. منزل آمدم. پست تهران میرفت. کاغذ زیاد نوشتم.

**در مقبره شیخ عمادالدین**

چهارشنبه ۲۳

به ده ملا میرویم، راه چهار فرسخ ارتفاع از مشهد، دویست و پنجاه ذرع است. صبح جلو آمدم که در یک فرسخی جاده مقبره شیخ عمادالدین را ملاحظه نمایم، شیخ عمادالدین را هنوز پیدا نکردم که کی بود و کی مرده است. آنجا قریب به چهار ساعت معطل شدم که شاه تشریف بیاورند.

ایلخانی هم به همین خیال رسید.

معلوم شد شاه ربع فرسنگ از شهر دور به ناهار افتادند، ما هم با ایلخانی در سایه خرابه‌های مقبره شیخ مذکور ناهار صرف نموده، بعد از ناهار، شاه رسید. جلو رفتم خدمت شاه رسیدم. بعد به کالسکه دولتی نشسته منزل آمدم. چادر من نزدیک سراپرده است. در خانه رفتم الی عصر بودم.

## جواهرات شاه و انگشتری قوام‌الدوله

پنجشنبه ۲۴

منزل مهمان دوست است، راه چهار فرسخ بود، صبح به جهت تماشای (مله) به قریه ده‌ملا رفتم. خانه ملامحمدحسین پیشنماز ورود کردم.

بعد از طی تعارفات از مله سئوال کردم. فی‌الفور در میان نعلبکی یک دانه آورده و یک خرما هم پهلوی او بود نزد من گذاشت.

معلوم شد رسم اهالی اینجاست که مهمانی بر آنها وارد میشود مله زنده را در میان خرما یا کشمش گذاشته نزد او میآورند که ندانسته بخورد. دیگر مله آنها را بزند اثر نمیکند.

من که مطلع بودم خرما را دور انداختم، مله را تماشا نمودم. مله جانوری است که از مرغ بعمل میآید و شبیه گلپر خشک نکوبیده سرباریک و ته پهن. شش پا دارد و دو سبیل. پوست بدنش خاکستری رنگ است خط خط وقتی به بدن انسان میرسد نیش را فرو برده خون آدم را میمکد. بقدری میخورد که بدنش بقدر باقلا سرخ رنگ میشود. سمیت این جانوران بخون داخل میشود. غالباً اسباب هلاک است. خلاصه از آنجا جلو راه جاده‌ای بود. مشابه کوه دوشان‌تپه. آنجا رفتم منتظر شاه شدم. شاه سواره با مردک و ملیجک تشریف آوردند. بقصد آهو دو سه تفنگ انداخته و نزدند. بعد ناهار میل فرمودند و در

سر ناهار دو سه روزنامه خواندم. بعد منزل آمدم. شنیدم بکمز درد دل دارد. ناخوش است. از منزل خود منزل مچول‌خان دیدن رفتم. عصر درخانه خدمت شاه رسیدم، تا چهارساعتی شب بودم.

تفصیل آن شب چون بی‌مزه نیست مینویسم،: شام شاه را انداخته بودند. مصمم به رفتن سر شام بودند که امین‌السلطان از جیب خود فیروزه خوش‌رنگی بدر آورد و به شاه داد که تجار اصفهانی که تازه از استرآباد آمده بودند و بعضی جواهرات آورده، منجمله دو سه فیروزه است از این قسم. از دور که می‌دیدم رنگ فیروزه بقدری کبود بود که به رنگ طبیعی این جواهر نمیماند. اما حرفی نزدم. بعد از تمجیدات شاه که دوره گشت، بدست من آمد تعریف کردم. شاه فرمودند من بهتر ازین فیروزه دارم.

جعبه انگشتری‌های خودشان را که نزد امین اقدس است خواست آغا محمد خواجه کرمانشاهی کوتاه‌قامت که تمام اندام او سه چارک است رفت از سراپرده اندرون جعبه را آورد و مشغول باز کردن جعبه شد در حضور همایون بندگان همایون سر مبارکشان را نزدیک جعبه یعنی نزدیک به کله آغامحمد گرفته بود که جعبه باز شود و فیروزه را بیرون بیاورند.

امین‌السلطان خنده بلند ممتدی کرد و به شاه عرض نمود حالت شما مشابه بود به آن حقه‌باز قوچانی که دیدیم در وقت انفیه کشیدن بعضی زاویه دماغ میکشید. حالا هم که شما سرتان را نزدیک آغامحمد آوردید و انفیه کشیدید ترسیدم مبادا آغا محمد به دماغ مبارک برود.

شاه خنده فرمودند و این بی‌ادبی را رِد فرمودند به زیر سبیل گذاردند. جعبه باز شد. انگشتر معروف قوام‌الدوله را که ایام وزارت خراسان تحصیل کرده بود و میرزاآقاخان صدراعظم از او گرفته بود، بعد از عزل میرزاآقاخان به شاه رسید و هشت هزار تومان قیمت دارد بیرون آوردند.

نزد فیروزه امین‌السلطان گذاشته، مثل لیاقت و کفایت امین‌السلطان در حضور همایون جلوه کرد. یعنی فیروزه امین‌السلطان صد درجه خوشرنگ‌تر بود. شاه قدری کسل شدند من عرض کردم فیروزه شما دُرّ یتیم است، بی‌مثل و همتاست. برفرض هم این فیروزه رنگین‌تر باشد اما درشتی و آب این را ندارد. به نظر فیروزه امین‌السلطان، مصنوعی میآید و از شما طبیعی. آنوقت امین‌السلطان جوان خنده بلندی کرد. عرض کرد بله فیروزه من بدل است. شاه بسیار متغیر شدند. اما در ظاهر فرمودند به امین‌السلطان قدغن کنید از این فیروزه‌ها در تجارت نیاورند که به مردم مشتبه شود.

خلاصه شاه در نهایت بی‌قیدی، مقید است و خوششان از این حرکت امین‌السلطان نشد. هر وقت دولت از (آل زال) برگردد یکی از تقصیرات همین خواهد بود.

شام میل فرمودند. من منزل آمدم. امشب بگمز تا صبح ناله کرد خوابم نبرد. ارتفاع اینجا با مشهد دویست ذرع است.

## آشتی با طلوزان

## جمعه ۲۵

منزل دامغان است. صبح هم کسالت داشتم. خیلی زود برخاستم. بطرف مهمان دوست رفتم. مقبره یکی از سلاطین یا معاریف معتبر آنجا هست تماشا کنم رفتم. دیدم. تفصیلش را در کتاب مخصوص نوشتم. از آنجا به طرف دامغان راندم. چهار فرسنگ راه بود.

ارتفاع تا مشهد یکصد و پنجاه ذرع شهر دامغان را خراب دیدم، ناهار را در منزل خوردم. خوابیدم. عصر منزل طلوزان رفتم. قهر بودم آشتی کردم. پست تهران رسید. عصر باد شدیدی سر کرد که ما را آسوده نگذاشت.

## ضرر صدهزار تومانی

### شنبه ۲۶

اطراق است. در خانه رفتم. سهام‌الدوله حاکم مازندران آمده است به جهت عمل محمدابراهیم خان دودانگه‌ای. معلوم شد به شاه، زیادتر از دوازده هزار تومان نرسیده است اما به ورثه محمد ابراهیم خان صد هزار تومان ضرر رسیده. این است دولت خواهی نوکرهای صدیق، خلاصه بعد از منزل آمدم یک (توردومند) ترجمه کردم.

فراش به احضارم آمد که شب درخانه حاضر باشم. رفتم. تا چهار ساعت از شب رفته بودم. بعد منزل حکیم‌الممالک به شام دعوت بودم رفتم. از آنجا منزل آمدم.

## منزل امیرآباد

### یکشنبه ۲۷

منزل امیرآباد است از دهات مرحوم میرزامحمدخان سپهسالار که حالا متعلق به حسین خان اعتضادالملک پسر آن مرحوم است. چون منزل سه فرسخ بود بعد از سه ساعت از دسته گذشته سوار شدند، مدتی سواره با سهام‌الدوله و سایر مازندرانیها فرمایش فرمودند. در این بین فرمایش به امین‌السلطان فرمودند که بعقب ابلاغ نمایند. اسب امین‌السلطان بلند شد و او را به زمین زد. اما الحمدلله امین‌السلطان عیب نکرد. به درد کمر و شانه گذشت. بعد شاه به کالسکه نشست. دو فرسخی رفته به سر چشمه نزول اجلال فرمودند، ناهار صرف فرمودند. این چشمه محاذی گره کوه دامغان بود که در تواریخ مکرر اسم برده شده. شیخ مهدی و فروغی را فرستادم رفتند تحقیقات علمی نمایند. عصر مراجعت کردند. ارتفاع اینجا مثل دیروز است.

صبح رفتم به شهر دامغان گردش کنم. مولودخانه فتحعلیشاه را که در ارگ دامغان است دیدم. دوده‌آباد وقف این مولودخانه است که اعتضادالملک تیول نموده است به جهت خود. متولی اهل نظام است. هیچ وقت حاضر نیست. کثافت و نجاست تا سقف رسیده بود. با وجود اینکه سلطنت در این خانواده قاجار و فتحعلیشاه جد پادشاه است چرا باید اهتمام نشود.

**دوشنبه ۲۸**

منزل قوشه است و دوفرسخ است. مدتی صبح منتظر شدم بعضی کارها داشتم صورت دادم. بعد در رکاب شاه سوار شدم. بالای تپه خشک سنگلاخ بی‌آب، آفتاب‌گردان زدند. متصل از ترس باد از آفتاب‌گردان بیرون میجست. تا عصر سه مرتبه تغییر مکان دادند و مرا هم نگاه داشتند. چهار پنج روزنامه خواندم. عصر منزل آمدم. ارتفاع دویست ذرع است با مشهد.

**قوشه و آهوان**

**سه شنبه ۲۹**

امروز منزل آهوان و راه شش فرسنگ ارتفاع از مشهد هفتصد و پنجاه و از تهران پانصد ذرع است. صبح به واسطه دوری راه در درشکه امین لشکر نشستم. به خیال اینکه جلو خواهم رفت. سه فرسنگ که رفتم به طلوزان رسیدم. میخواست ناهار بخورد و مرا هم پیاده کرد و در این بین محقق هم رسید. بعد از صرف ناهار با محقق و بکمز به درشکه امین لشکر نشسته به منزل راندیم. چهار بغروب مانده وارد منزل شدیم. چادر مرا نزدیک سراپرده زده بودند. دست و رو شسته در خانه رفتم. شاه خواب بودند. بیدار شدند. قدری روزنامه خواندم. منزل آمدم. سلیمان خان امیرتومان صاحب اختیار که

مأمور تعیین حدود ایران و روس است از طرف خراسان با علی اشرف‌خان مهندس و دو سه نفر اتباع اینجا بودند. از تهران آمده به طرف خراسان میروند.

**ورود عضدالملک و امین‌لشکر...**

**چهارشنبه سلخ**

امروز منزل سمنان راه هفت فرسخ و ارتفاع از مشهد یکصد و شصت ذرع است، صبح زود بنه و اسباب رفتند. خود خیال داشتم در کالسکه عمله خلوت بنشینم. معلوم شد دیشب امین حضرت کالسکه را بطرف سمنان برده که تدارک آشپزان فردا را ببیند. شاه آش ییلاقی معمول را در سمنان خیال دارند بپزند که معلومات سفر بر خواص و عوام معلوم شود. بعد از مأیوسی از کالسکه با محقق سوار شده به تماشای دو کاروانسرای آهوان رفتیم. بعد آهسته آهسته دو فرسخی رفتیم. میرآخور ولیعهد و مچول خان رسیدند، قدری هم با اینها رفتیم. بعد به ناهار افتادیم.

عضدالملک و مستشار خراسان و امین لشکر رسیدند. ناهار صرف نمودند. بعد از ناهار من به درشکه مستشار نشستم. سه به غروب مانده وارد منزل شدیم. دست و رو شسته، خدمت شاه رفتم. احوال پرسیدند، عرض کردم که از خستگی ملتجی به کالسکه مستشار شدم.

فرمودند درشکه‌ای به تو دادم چه شد؟ عرض کردم بعد از اینکه دستخط مالکیت به میرزامحمد ملیجک اول داده‌اید دیگر آنجا ننشستم، روزها در کالسکه عمله خلوت بودم. آن هم نصیب نشد. امروز ملیجک خواست دست وپائی کند اما خفیف شد و بر شاه معلوم شد. فرمودند تخت بتو دادم چرا ول کردی؟ عرض کردم جنون عارض بود. خواستم به کنم بدتر شد. خلاصه لازم

دیدم این تفصیل را بروی شاه بیاورم. بعد منزل آمدم. ان‌شاءالله نهم وارد تهران خواهیم شد.

**پنجشنبه غره ذیحجةالحرام**

امروز اطراق است و آش‌پزان. تفصیل این آش را مکرر نوشته‌ام. آنچه لازم تشریفات این آش بود بعمل آمد. من هم به تماشای شهر رفتم. دیدنی از حاجی ملاعلی نمودم. بعد در خانه رفتم، الی بعداز ظهر بودم، بعد منزل آمدم. کاغذ به تهران نوشتم.

**جمعه ۲**

منزل لاسگرد، ارتفاع از مشهد دویست وبیست و پنج ذرع است. صبح دیدن بعضی اتلال خرابه شهر آمدم. بیرون در مقبره علوی نام، انتظار شاه را کشیدم. چهارساعت از دسته گذشته تشریف آوردند.

به فاصله نیم فرسنگ از شهر ناهار افتادند. سر ناهار بودم. بعد به اتفاق محقق و حکیم الممالک کالسکه نشسته منزل آمدیم. راه منزل شش فرسخ بود.

**نزاع با انیس‌الدوله**

**شنبه ۳**

دیشب شاه شام بیرون میل فرمودند به واسطه نزاع با انیس‌الدوله. در فقره اسب‌سواری و یدک جلودار مخصوص انیس‌الدوله را که میرزامحمدخان برادر ابراهیم‌خان نایب است مهدیقلی‌خان میرآخور چند روز قبل زده بود انیس‌الدوله هم با میرآخور بد است یا واقعاً اسبهای انیس‌الدوله بد بود یا بهانه

گرفته بود. امروز ایرادی گرفته بود که اسباب تغیر خاطر مبارک شده نتیجه بیرون شام خورده بود. در سر شام در باب نشان تمثال گفتگو شد، میخواهند تمثال را سه درجه قرار بدهند. هرچه عرض کردم شرافت تمثال تصویر همایون است نه الماس دوره ملتفت نشدند و همه این تغییرات به جهت این است امین‌السلطان اصرار دارد و به جهت ضیاءالدوله تمثال میخواهد. در روزنامه شرح مفصلی بود از وضع دولت انگلیس که عرض شد.

ملیجک کوچک، خانه شاگردی را لنگ بگردن بسته، چند کتاب بار کرده خود روی او سوار شده وارد چادر شد. خاطر همایون مشغول او گردید. خلاصه منزل امروز ده نمک و هفت فرسخ بود. صبح در رکاب شاه سوار شده شاه به خیال معدن طلا از دامنه کوه عبور فرمودند. من از راه راست به منزل آمدم. ارتفاع از مشهد دویست ذرع گودتر است. شاه یک ساعت به غروب مانده وارد شدند.

**یکشنبه ۴**

منزل پاده‌خوار است. راه سه فرسخ و ارتفاع مثل دیروز است. باوجود اینکه اواسط میزان است هوا خیلی گرم است. صبح به تماشای ده نمک و کاروانسرای او رفتم، بعد به آبدارخانه مدتی منتظر حرکت شاه بودم. در رکاب همایون از اردو خارج شدم. در کالسکه احضار فرمودند و اظهار لطف و تفقدی فرمودند. در کالسکه عمله خلوت که از سمنان به این طرف شاه فرمودند مخصوص من باشد. با مچول خان نشسته، سر ناهار روزنامه عرض شد، بعد با حکیم‌الممالک و محقق کالسکه نشسته منزل آمدیم. شب طلوزان مهمان من بود.

## پیشکشی شال و پول

### دوشنبه ۵

منزل قشلاق است از مشهد صد ذرع گودتر است. صبح مدتی در آفتاب‌گردان مچول خان منتظر شدم تا بندگان همایون سوار شدند. وقتی که جلوس به کالسکه فرمودند مرا احضار فرمودند. بعضی اطلاعات جغرافیا که خودشان تحصیل کرده بودند، از وضع خوار و غیره فرمودند در یک فرسخی خارج از راه در قریه یاتری که متعلق به امین‌السلطان مرحوم است مهمان امین‌السلطان می‌بودند و شال و پولی پیشکش گذاشته بود ناهار آنجا صرف فرمودند. تا عصر بودند. من چهار ساعت به غروب مانده با محقق منزل آمدم.

اقبال‌الدوله و محمدحسین‌خان میرآخور توپخانه و پسر تیمورمیرزا در منزل اردان از تهران استقبال آمده‌اند. راه سه فرسخ بود.

## احضار نایب السلطنه

### سه شنبه ۶

منزل ایوان کیف است. صبح در رکاب شاه سوار شدیم. همینطور سواره الی سر ناهار آمدیم، چند منزل است که هر روز ملیجک را با تشریفات کامل با فراش سوار و چند نفر غلام‌بچه و آبدار و چند لله به حضور میآورند.

قدری خاطر همایون را محظوظ میکنند، پولی گرفته میروند. بعد از ناهار با محقق در کالسکه نشسته منزل آمدیم. نایب‌السلطنه، عزالدوله یک فرسخ به منزل مانده مقدم همایون را استقبال نمودند. اینجا از مشهد صد ذرع بلندتر است، از تهران دویست ذرع پست‌تر است. شب درخانه رفتم، نایب‌السلطنه احضار شد و مرخص شد به شهر بروند، تشریفات ورود شاه را فراهم بیاورند. دو ساعت از شب گذشته نایب‌السلطنه رفت، شاه تعریف زیاد در

حضور نایب‌السلطنه از سیف‌الملک که رئیس اردوی نظامی بود فرمودند. که همین تعریف سبب فنای او خواهد شد. نایب‌السلطنه هر طور است او را تمام خواهد کرد. در سر شام به مچول خان فرمودند بلی خان، من پادشاه بیست کرور رعیت ایران نیستم، بلکه پادشاه چهارصد هزار کرور شپش و دویست هزار کرور قورباغه و چندین هزار کرور گنجشک و غیره هستم.

حکیم‌الممالک که خیلی احمق است وقتیکه بیرون آمدیم به این فرمایش همایونی وقعی گذاشته بود که مبنی بر خیالی این تفصیل را فرمودند. هر چه خواستم باو حالی کنم که بندگان همایون از جنس ما هستند، اگر از نوع ما نیستن. مغیر در سر شام استعمال میفرمایند حالت را البته تغییر میدهد. از سر خوش این فرمایش را فرمودند، به این احمق حالی نشد. ساعت چهار منزل آمدم، میرزاحبیب با یخ ذخیره از تهران آمده بود.

**چهارشنبه ۷**

منزل خاتون آباد است، صبح کالسکه دیوانی آورده با مچول خان سوار شدیم، حکیم‌الممالک هم خود را انگل ما نمود. لابد جلوی کالسکه نشستم. خیلی بد گذشت، در بین راه ناهار خورده عصر وارد منزل شدیم.

امروز هفت فرسخ و از مشهد سی ذرع گودتر است. امین‌حضور و پسر حکیم‌الممالک و نورالدین میرزا استقبال موکب همایون آمدند.

## ورود به تهران

**پنجشنبه ۸**

امروز ورود به تهران است. الحمدلله زنده و سلامت وارد شدیم، از کوفت عبدالعلی، مارهای سمی، عقرب و رتیل‌های راه "لمه" و مله شاهرود،

حرارت آفتاب، کسالت راه، امراض مزمنه هیچیک مرا مبتلی نساخت، صبح مدتی آبدارخانه منتظر شدم. شاه بیرون تشریف آوردند، ملیجک را در کالسکه امین اقدس که پهلوی کالسکه خود شاه نگاه داشته بودند قبل از وقت آورده بودند که شاه او را وقت سوار شدن تماشا کند. شاه به کالسکه نشسته راندند. بالای گردنه مشهور به دولاب ناهار افتادند. باغبان‌باشی که از تهران آمده بود به حضور رسید، در سر ناهار روزنامه خواندم.

بعد به کالسکه عمله خلوت نشسته تعاقب شاه طرف شهر آمدیم. شاه بطرف سلیمانیه عضدالملک که از آنجا به خیابان دوشان‌تپه که توپها را چیده بودند میروند. امین اقدس که در این سفر بلافاصله بعد از تیپ شاه سوار میشدند از راه راست بطرف شهر آمدند. من خط را گرفته از دروازه دولاب وارد شدم. به طرف خانه آمدم، نزدیک خانه امین حضور کوکبه امین اقدس را دیدم که راه را کج کرده بطرف دروازه دوشان تپه میآمد که از میان مستقبلین و تماشاچیان عبور کند که جلالت قدرش معلوم شود. من بخانه آمدم، الحمدلله والده و اهل خانه را زنده و سلامت دیدم. اگر چه اهل خانه باز قدری کسالت و تب داشتند. شب سلطان ابراهیم میرزا با کمال دلتنگی از درد گلوی پسرش اینجا بود.

**جمعه ۹**

صبح دیدن از امین‌الدوله کردم. باتفاق درخانه رفتیم بعد از ناهار، خانه آمدم. اهل خانه تب و نوبه شدیدی کرده بودند. عصر، جمعی دیدن آمدند، شب را با امیرزاده مرتضی قلی میرزا بودم.

**عید قربان**

**شنبه ۱۰**

عید قربان است و صبح خانه مشیرالدوله و نصیرالدوله و آجودان مخصوص رفتم. از آنجا درخانه رفتم، بعد خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم، شنیدم که شاه غفلتاً دوشان‌تپه رفتند. من هم سوار شده عشرت‌آباد رفتم. از دروازه‌دولت وارد شهر شده خانه طلوزان رفتم.

از آنجا درخانه شاه. بیرون، شام میل فرمودند. هنوز دو روز است وارد شدیم شاه هم سوار شدند و هم شام میل میفرمایند.

**یکشنبه ۱۱**

صبح قدری کسالت مزاج داشتم، درخانه رفتم. چند جعبه شیرینی ملک‌التجار یزدی فرستاده بودند، از نظر همایون گذراندم. در سر ناهار روزنامه خواندم. بعد طلوزان را برداشته خانه آوردم که حالت اهل خانه را ببیند، طلوزان آمد و رفت، بعد ناهار خورده خوابیدم.

عصر جمعی دیدن آمدند، من جمله پسر آقا اسماعیل مرحوم، بهبهانی و آقا جمال بروجردی مجتهد و پسر حاجی محمد کریم‌خان شیخی دیدن آمده بودند. از اتفاق در یک مجلس واقع شدند، خیلی تماشا داشت.

دیشب ساعت شش، آقا شاهزاده پسر هشت ساله سلطان ابراهیم میرزا به درد گلو فوت کرد.

**محمدتقی خان سرتیپ**

**دوشنبه ۱۲**

صبح جمعی دیدن آمده بودند. بعد درخانه رفتم. امروز شاه طبقات

نوکرها را احضار فرمودند. که دسته دسته شرفیاب شوند. دیروز اهل نظام و مستوفیها بودند. امروز وزارت تجارت و علوم و تلگراف، وظیفه و موقوفات، عدالت، وزارت خارجه، وزارت انطباعات بود. اجزا وزیر امور خارجه که آمدند میرزاعیسی‌خان گروسی را دیدم که حمایل سرخ سرتیپی دوم انداخته است. تعجب کردم. از محمدتقی‌خان آجودان وزارت خارجه پرسیدم این مرد که در دستگاه من است منصب سرهنگی زورکی دارد چطور یک بار سرتیپ دوم شد؟ گفت ما هم تعجب داریم. شاید وزیر اجازه داده است. سان اجزای وزارت امور خارجه تمام شد، نوبت اجزای من رسید. میرزاعیسی‌خان لباس خود را عوض کرد، حمایل خود را برداشته بود، من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارت‌خانه میبندند که کار نکنند.

حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق و برق‌دار میپوشند شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمه مفصلی و منظمی دایر شود. خلاصه سایر اجزاء هم معرفی شدند، خودم هم تا عصر بودم.

امروز از اتفاقات بامزه این بود که معتمدالدوله و من ایستاده بودیم صحبت میداشتیم، در این بین ملیجک کوچک با لله و غلام بچه آمدند بگذرند، معتمدالدوله عصای خود را به زمین تکیه کرد، تعظیمی در نهایت ادب کرد. مشیرالدوله پرسید شاهزاده به کی تعظیم فرمودید، گفت به پسر شاه، مگر نه این پسر شاه نصرةالدین میرزا بود. مشیرالدوله گفت خیر این پسر ملیجک اول بود که موسوم به ملیجک ثانی است، معتمدالدوله بنا کرد به فحش دادن که چرا باید به ملیجک من تعظیم کنم. خلاصه شاهزاده خیلی خفیف شد.

**ورود به سلطنت‌آباد**

**سه شنبه ۱۳**

امروز شاه سوار شدند سلطنت‌آباد. صاحبقرانیه میروند من صبح زود خانه طلوزان و از آنجا درخانه رفتم. دو سه دقیقه منزل آغاباشی بودم که شاه تشریف آوردند. سوار شدند. احدی جز من حاضر نبودند. در رکاب سوار شده از خیابان باغ ایلخانی عبور فرمودند، از من سئوال کردند این خیابان چرا کثیف است چرا مواظبت نمیکنی؟ عرض کردم دو سال است مرا معاف فرمودید و خبر از شهر ندارید. خلاصه در رکاب بودم، الی سلطنت‌آباد عریضه من، در باب دارالترجمه جواب مرحمت فرمودند، صد تومان به میرزا فروغی و صد تومان به شیخ مهدی مواجب فرمودند. دستخطی به نایب‌السلطنه در تمیزی شهر صادر فرمودند، صاحبقرانیه رفتند، استاد اسماعیل که مقنی‌باشی شده آبی که وعده کرده بود بدهد نداده است، شاه باطناً متغیر است. ساعت بغروب مانده ضرابخانه نرفته، مستقیماً شهر مراجعت فرمودند.

**چهارشنبه ۱۴**

میخواستم نمک صرف نمایم خانواده رفتم، نمک هم حاضر بود، جرأت نکردم بخورم، منزل خودم آمدم (سدلیس) خوردم. تا عصر همه را در خانه بودم.

**عریضه استعفای مشیرالدوله به شاه**

**پنجشنبه ۱۵**

صبح خانه امین‌الدوله رفتم و به اتفاق او خانه مشیرالدوله، چون مابین

مشیرالدوله و امین‌حضور به جهت مطالبهٔ باقی فارس نزاع شده بود کار به فحاشی رسیده بود. مشیرالدوله عریضه استعفا به شاه داده بود. و این شرارت امین‌حضور را به تقویت امین‌الدوله نسبت داده. من به واسطه دوستی طرفین امین‌الدوله را خانه مشیرالدوله بردم. بعد به اتفاق درخانه رفتم. شاه فرمودند شب حاضر باشم. پانصد تومان اضافه مواجب که دو سال است دستخط داده بودند از بابت محل میرزاعلی قائم‌مقام مرحمت فرمودند. خانه آمدم خواستم بخوابم خوابم نبرد. با نهایت کسالت شب درخانه رفتم. تا ساعت چهار بودم.

**جمعه ۱۶**

شاه دوشان‌تپه میروند. صبح در رکاب سوار شدم، خیلی شاه از دوشان‌تپه تعریف فرمودند. و بعد از ناهار شاه شکار رفتند. من خانه آمدم. عصر حاجی معتمدالدوله و ملامحمدتقی مجتهد کاشی دیدن آمدند خیلی صحبت شد.

**شنبه ۱۷**

صبح خانه امین‌الدوله رفتم. به اتفاق درخانه رفتم. سر ناهار شاه بودم مزاجاً قدری کسل هستم. ناهار با ناظم خلوت صرف نمودم. بعد خانه آمدم. شاه عصر به میدان مشق تشریف بردند.

**یکشنبه ۱۸**

عید غدیر است. صبح خانه نظام‌الملک رفتم و ناخوش در اندرون بود. مرا هم اندرون پذیرفت. یک ساعت آنجا بودم. بعد خانه مادام پیلو که تازه اسباب آورده رفتم. از آنجا درخانه و بعد منزل آمدم.

## شیخ اسدالله اعمی

### دوشنبه ۱۹

صبح دیدن حاجی میرزا عباسقلی رفتم. از آنجا درخانه. سر ناهار شاه بودم بعد خانه مراجعت کردم. ناهار صرف نموده عصر زالو به مقعد انداختم.

تفصیلی شنیدنی که مینویسم: شیخ اسدالله اعمی که تفصیلش را نوشته‌ام اندرون شاه میرود و درس قرائت میدهد. اطاق امین اقدس که پول شاه یعنی پولهای هوائی آنجا جمع می‌شود رفته بود شاه هم آنجا تشریف داشته‌اند و شیخ عرض میکند که این پولها را چرا ذخیره کرده‌اید. از دست و پای مردم جمع کرده‌اید. این انعامات بیرون و اندرون بود. حالا دیگر میان مردم کم است و نیست. اقلاً این پول را به تجار بدهید که به مردم منفعت بدهند. هم میان مردم پول زیاد شود و هم شما فایده ببرید. شاه را این رأی پسند آمد. ظاهراً به نصیرالدوله و غیره در این فقره فرمایش شده تا چه بروز کند. سبحان‌الله که کار دولت به این جاها کشیده. امشب شاه بیرون شام میخورند. من بواسطه زالو نتوانستم بروم.

## افتتاح دارالترجمه

### سه‌شنبه ۲۰

صبح خانه سلطان ابراهیم میرزا رفتم. از آنجا خانه امین‌الدوله، دوباره به اتفاق امین‌الدوله خانه سلطان ابراهیم میرزا. بعد درخانه رفتم.

امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است. در بالاخانه سابق کشیک خانه جنب تخت مرمر حسب‌الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد. ان‌شاءلله. امین‌الدوله خودشان آمدند و افتتاح نمودند. بعد حضور شاه رفتیم. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد

حضرات بیایند و مشغول باشند.

**چهارشنبه ۲۱**

صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم، از آنجا دارالترجمه، همه بودند مگر یک دو سه نفر پدرسوخته که نیامده‌اند. انشاءالله هر طور است خواهم آورد. بعد شاه تشریف بردند میدان توپخانه، چهار عراده توپ امپراطور روس تعارف فرستاده بود، ملاحظه فرمودند، مراجعت کردند، ناهار صرف فرمودند، من هم رفتم دارالترجمه ناهار خوردم، خانه آمدم، شب در خانه رفتم، الی ساعت چهار بودم.

**سلیمان‌خان و سلیمانیه**

**پنجشنبه ۲۲**

شاه به جهت توقف چند شب دوشان‌تپه میروند. ناهار عشرت‌آباد میل فرمودند، بعد از ناهار دوشان‌تپه آمدند و بطرف قصرفیروزه بشکار رفتند، من هم خانه بودم، عصر به اتفاق بکمز دوشان تپه رفتم. بندگان همایون در مراجعت از نزدیک منزل من عبور فرمودند، کالسکه را نگاهداشته فرمایش حفر قنات جدیدی به جهت دوشان تپه دادند، این قنات تفصیلش این است: اصفهانک که یکی از دهات قدیم تهران و جنب دولاب واقع شده ما بین دولت و چند نفر رعیت شراکت تقسیم بود، یعنی سه دانگ خالصه بود، سه دانگ دیگر از مرحومه فخرالدوله و سادات لاهیجانی، سه رشته قنات معتبر خوب داشت. وقتی که سلطنت‌آباد بنا شد، چون مجرای قنات از میدان باغ بود، شاه آب اصفهانک را ضبط فرموده به مصرف سلطنت‌آباد رساندند. اصفهانک خشک شد. ده سال قبل زمین اصفهانک را به عضدالملک فروختند

عضدالملک سهام دیگر ورثه فخرالدوله و سادات لاهیجانی را خرید قریب چهارده هزار تومان خرج کرد. قنات جدیدالاحداث حفر کرد و اصفهانک را به اسم پسرش سلیمان خان "سلیمانیه" نامید و آباد کرد. چون نزدیک دوشان تپه است، به این واسطه بندگان همایون که آبادی آنجا را ملاحظه فرمودند و از این طرف هم عضدالملک به جهت اثبات اینکه من مداخل از مشاغل خود ندارم و تمام خرج من از حاصل املاک است به شاه عرض کرد از سلیمانیه در سال چهار پنج هزار تومان حاصل برمیدارم. شاه خیال کرد در صورتیکه بواسطه یک رشته قنات شخص بتواند چهار پنج هزار تومان حاصل بردارد دوشان تپه اراضی زیاد دارد باید قنات جدید حفر کرد و این مداخل را برداشت. آجودان مخصوص که صرف جیب سپرده او بود مأمور به حفر قناتی شده. چهار هزار تومان خرج تراشید و آبی نداد. بعد میرزامحمدخان اقبال‌الدوله قدم پیش گذاشت، قریب چهارهزار و پانصد تومان خرج کرد مختصر آبی جاری نمود آن هم نه از خود قنات بلکه از دزدی آب قنات عضدالملک. بیچاره عضدالملک بفریاد آمد، عرضها کرد، دادها نمود، بجائی نرسید، این سفر خراسان که عضدالملک قریب ده هزار تومان خرج کرد و از ارث یعنی مناصب امین‌السلطان هیچ به او ندادند، شاه هر وقت عضدالملک را میدید قدری خجل بود. از آنطرف هم امیدی از آب قنات نداشت، هم عدل فرمودند هم عاملی قنات را به همان مبلغ هشت هزار وپانصد تومان که خرج شده بود به عضدالملک دادند، حالا درصدد این هستند قناتی جدید بجهت دوشان تپه پیدا کنند. مرا مأمور اینکار کردند، تا بعد چه شود.

**طلب هفتصد هزارتومانی**

**جمعه ۲۳**

شاه بطرف دره زرک سوار شدند. من هم در رکاب بودم. بعد از ناهار

مراجعت به منزل شد. امین‌الدوله و امین حضور هم در مراجعت از رکاب شاه منزل آمدند، شب در خانه احضار شدم، تا ساعت چهار حضور بودم. امین‌السلطان و نصیرالدوله هم احضار شده بودند، دو ساعت در خلوت در حضور همایون وزارت میکردند. ظاهراً هفتصد هزار تومان طلب کهنه مردم است در خزانه دیناری پول موجود نیست. حضرات را برای چاره احضار فرمودند.

بعد از شام که من برخاستم منزل بیایم. آغامحمد خواجه تعریف زیاد از روزنامه خواندن من میکرد، شاه هم تصدیق میفرمودند. حضار که ملیجک و مردک و زرک بودند آنها هم تعریف نمودند، از این تعریف بسیار بر من سخت گذشت، چرا که من بعد حاضرین حضور این اشخاص بی‌پدر بی‌علم و هنر خواهند بود، وقتی میل خواهند کرد تکذیب مینمایند.

**شاه در قصرفیروزه**

**شنبه ۲۴**

صبح بعد از ترجمه زیاد منزل امین خلوت که حوالی منزل من است بازدید رفتم. جمعیت زیادی بودند، بعد در رکاب شاه قصرفیروزه رفتم، شاه بواسطه جزئی دردمعده در سر ناهار به تجویز حکیم‌الممالک چند مثقال عرق صرف فرمودند. بعد کاغذ زیاد خواندند، عصری سواره بطرف شکارآباد تشریف بردند، ظاهراً از فروختن قنات جدید به عضدالملک پشیمان شدند.

امروز تفصیلی روی داد که بجهت عبرت ناظرین مینویسم: شاه که بطرف قصر فیروزه میرفتند من و محقق در کالسکه عمله خلوت رفتیم بنشینیم، کالسکه‌چی کالسکه را نگاهداشت در را باز کرد که ما داخل شویم، ملتفت

شد که پیرمردی از اهل لواسان که بجهت شاه ماهی آورده بود پشت کالسکه نشسته، فی‌الفور با کمال تغیر با شلاقی که در دست داشت چند ضربه به این بیچاره زد که فی‌الواقع دل همه سوخت، محقق چند دانه شاهی سفید به مضروب داد. رفتیم قصرفیروزه عصر در مراجعت که شاه به شکارآباد تشریف بردند من تنها در کالسکه نشسته بودم بطرف منزل میآمدم، پانصد قدم تقریباً که از قصرفیروزه دور شدم، بی‌جهت و سبب، اسب کالسکه‌چی که سوار بود با اینکه چهاراسبه بود و این اسب‌سواری او از قطار دوم بود، زمین خورد و کالسکه‌چی زیر اسب مانده اسبهای جلو حرکت کردند. چندقدم اسب افتاده و کالسکه‌چی را بردند که من فریاد کردم، کالسکه‌چی اولی اسب را نگاهداشت، این بیچاره را از زیر اسب نیمه‌جان بیرون آوردیم، پا از زانو شکسته است، از اتفاق همان پیرمرد که ماهی خود را به شاه داده انعام گرفته از عقب پیاده رسید ونگاهی به حالت کالسکه‌چی کرد، خنده‌ای نمود، یعنی تو سواره به منزل نرسیدی و من پیاده بی‌آسیب به منزل رسیدم.

**دزدی مشروبات**

**یکشنبه ۲۵**

دیشب والده نوشته بود در زیرزمین مشروبات من دزدی شده. صبح بجهت این فقره و دو سه کار دیگر شهر آمدم، بعد از رسیدن خدمت والده خانه خودم آمدم، بعد خانه امین‌الدوله رفتم به اتفاق ایشان درخانه به مجلس وزرا حاضر شدم، از آنجا دارالترجمه، بعد به خانه آمدم. ناهار خورده خوابیدم، عصر دوشان تپه رفتم، شاه در مراجعت از شکار از نزدیک منزل من عبور فرمودند، کالسکه را نگاه داشته تفقدی فرمودند، شب هم بیرون شام میل فرمودند تا ساعت چهار خدمت شاه بودم.

**دوشنبه ۲۶**

شاه سوار شده بطرف دره زرک رفتند. من تنبلی کرده نرفتم. قدری کار کردم. سیف‌الملک آمد ناهار صرف شد. عصر حکیم‌الممالک و کشیکچی‌باشی آمدند. امروز به بطالت گذشت. شاه هم در دوشان‌تپه تشریف داشتند به جهت مشغولیات ملیجک آتش بازی شد.

## جنگ هفت لشکر

**چهارشنبه ۲۷**

امروز شاه منزل ناهار میل فرمودند. صبح که عمارت بالای کوه رفتیم شاه متغیر از اندرون بیرون تشریف آوردند. جمعیت زیاد از شهر آمدند از وزراء و غیره. بعدازظهر افواج هفتم تهران با حضور نایب‌السلطنه در حوالی دوشان‌تپه (جنگ هفت لشکر) کردند شب شام بیرون میل فرمودند، تا چهار ساعتی بودم.

## شاه در حضرت عبدالعظیم

**چهارشنبه ۲۸**

شاه، شهر مراجعت فرمودند. ناهار را در نجف‌آباد صرف کردند. امین‌السلطان تدارک دیده بود. من هم بودم تا شهر. شاه بطرف حضرت عبدالعظیم رفتند. من هم آمدم. شنیدم دیروز یک پسر دیگر سلطان ابراهیم میرزا موسوم به عبدالحسین میرزا به دردگلو فوت کرده است.

## در خانه زین‌العابدنی خان کاشی

**پنجشنبه ۲۹**

صبح خانه میرزا زین‌العابدین خان کاشی که سابق مستشار پولیس بود و

حالا مستشار وزارت عدلیه است رفتم. از آنجا مچول خانه بعد درخانه. در سر ناهار شاه بودم. به دارالترجمه رفتم و ناهار آنجا صرف نمودم. بعد خانه آمدم. قدری خوابیدم. عصر خانه مجدالملک که میرزارضاخان دانش نایب قونسول تفلیس که با من آشنا است. و جوانی خوب است و خانه مجدالملک منزل دارد رفتم. از آنجا خانه میرزا سعیدخان وزیر خارجه رفتم. جهت رفتن این بود. تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم بحکم شاه آنها را بردم.

وزیر، امروز عریضه شکایت نوشته بود. شاه جواب تندی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین به دارالترجمه بروند چون شکست خورده بود برای توبیخ و شماتت او در باطن و در ظاهر اینکه خودم را از شما و در اداره شما میدانم، رفتم. خیلی تملقات کرد. از اتفاقات اینکه صبح خانه مچول خان که رفتم دو سه مرتبه خواستم برخیزم. قهوه تلخ و شیرین خواست. بعد که برخاستم از کوچه سیدمحسن گذشته طرف بازارچه مروی که می‌آمدم از یک خانه، دختر شش هفت ساله‌ای غفلتاً از در خانه بطرف وسط کوچه دوید. مادرش عقب او دوید که او را بگیرد. خروج طفل از در خانه مقارن شد با ورود جلودار من. پدرسوخته ترک رجبعلی مهتر که حالا اسدخان او را جلودار کرده است این پدرسوخته بی‌محابا گذشت و این طفل زیر دست و پای اسب ماند. دلم بقدری سوخت که گریه کردم. اما الحمدلله طفل برخاست. عیب نکرده بود. این نیست مگر قضا که باید مرا مچول خان یک ساعت نگاه دارد که وقت رفتن به در خانه مقارن واقع شود با خروج طفل از خانه. خوب گفته است انوری:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری حالات برخلاف رضاست

* * *

## خروج مهدی کذّاب

**جمعه غرهٔ محرم ۱۳۰۱:**

الحمدلله علی‌السلامه داخل به مائهٔ چهاردهم شدیم. با وجود حوادث سنهٔ ماضیه به رأس مائه معتقد نیستم. نه زلزلهٔ جزیرهٔ ناپل و نه فرورفتن شبه‌جزیره ژادونه وبای مصر و نه خروج مهدی کذّاب و نه اتفاقات دیگر مرا از عقیدهٔ خود خارج نمی‌کند. خلاصه علی‌الرسم معمول چادر زده شد. مجلس روضه‌خوانی برپا شد. تنها چیزی که از برای خود اسباب نجات دنیا و آخرت می‌دانم خدمت به خامس آل عباسیدالشهدا(ع) است.

بعد از روضه‌خوانی درخانه[1] رفتم. شاه مرا تا عصر نگاه داشتند. بعد از تکیهٔ دوست خانهٔ محقق، بعد خانه آمدم.

غلامعلی میرزا پسر سلطان ابراهیم میرزا به درد گلو مبتلا، پدر و مادر دیوانه‌وار او را برداشته به خانهٔ ما نزد خانم آوردند. خداوند ان‌شاءالله شفا کرامت فرماید. سلطان ابراهیم میرزا خیلی مضطرب است از ناخوشی این پسر.

**شنبه ۲ محرم ۱۳۰۱:**

امروز در روضه، جمعیت زیاد بود. بعد درخانه رفتم. تا چهار به غروب مانده بودم. بعد به خانه آمدم. بارون نرمان که به فرنگ رفته بود امروز دیده

---

۱. منظور کاخ و خانه شاه است و در بعضی صفحات درب‌خانه هم نوشته شده است.

شد. مراجعت کرده است.

## فحاشی امین‌حضور به حکیم‌الممالک

**یکشنبه سوم محرم ۱۳۰۱:**

صبح ادیب‌الملک و جمعی دیگر روضه آمده بودند. بعد درخانه رفتم. شاه مدتی بود بیرون تشریف آورده بودند با وزرا خلوت کرده بودند. بعد امین‌حضور را دیدم اشتلم می‌کرد. معلوم شد حاجی میرزانصرالله مستوفی هفتاد هزار تومان به پای خود او باقی کشیده. مدت‌ها این حرف بود. به فرمایش شاه مجلسی تشکیل دادند. از وزرا حساب امین‌حضور را آنجا رسیدند. مستوفی‌الممالک و امین‌الدوله رعایت و تقویت از امین‌حضور کردند. آنچه میرزانصرالله کرده بود باطل شد. امین‌حضور مشغول گردید. من عصر خانه آمدم.

بعد از آمدن من، امین‌حضور تصور کرده بود حکیم‌الممالک محرک میرزا نصرالله است. چون که یک وقتی داروغگی دفتر و محصلی بقایا با حکیم بود. در تکیهٔ دولت در حضور جمعی امین‌حضور به حکیم‌الممالک فحش می‌دهد. حکیم هم برخاسته خدمت شاه رفته تفصیل را عرض می‌کند. شاه متغیّر می‌شود به توسط اقبال‌الدوله به امین‌حضور تغیّر زیاد پیغام می‌دهد و از عمله خلوت زیاد بد می‌گوید که اسباب وحشت همه شد. از امشب تکیهٔ دولت تعزیه است. اهل خانه تب سختی کرده است.

## شاه در مسجد سپهسالار

**دوشنبه چهارم محرم ۱۳۰۱:**

صبح اقبال‌الدوله، امین خلوت، امین لشکر، مشیرخلوت و جمعی روضه آمدند. شاه هم امروز دوشان تپه می‌روند. چون خواستم ببینم از تغیّر دیروز

چیزی باقی است، من هم سوار شدم. یعنی از درخانهٔ خود که بیرون رفتم کالسکه شاه رسید. اظهار لطفی به من کردند بعد تشریف بردند مسجد سپهسالار مرحوم، قدری گردش کردند. بعد به طرف دوشان‌تپه رفتند. ناهار بالا صرف شد. بعد پیاده الی در باغ آمدند. از آنجا به شکارآباد و سر قنات، بعد به شهر و من خانه آمدم. الحمدلله غلامعلی میرزا از خطر گذشته و احوالش بهتر است. اما اهل خانه تب را دارند. من هم قدری کسالت و سرماخوردگی دارم.

## دعوا در تکیهٔ دولت

### سه‌شنبه پنجم محرم ۱۳۰۱:

امروز بعد از روضه درخانه رفتم. بعد از ناهار، شاه فرمودند بروم تکیه منتظر ورود شاه باشم. بالاخانهٔ تکیه که بودم هنگامهٔ غریبی برپا شد. امین حضرت و ناظم خلوت دعوا کردند. ظاهراً امین حضرت با جمعی از سقا و غیره خواسته بود بالاخانهٔ تکیه بیاید. امین حضرت و ناظم خلوت مانع شده بود. امین حضرت فحش داده بود و به شاه عارض شده. شاه متغیر شده بهر دو فحش دادند و نزد امین‌السلطان فرستادند که اصلاح بدهد. خدا حفظ کند. این اعمال نتیجهٔ بد خواهد داشت. من تا عصر بودم بعد خانه آمدم. اهل خانه نوبهٔ سختی و تب شدیدی کرده بود. خیلی پریشان شدم. شاه امشب بیرون شام میل فرمودند.

### چهارشنبه ششم محرم ۱۳۰۱:

صبح، جمعی روضه آمدند. بعد من درخانه رفتم. بعد از ناهار تکیه رفتم. الواطی نموده پائین منزل عضدالملک نشستم. قدری تماشا کرده بعد خانهٔ

ادیب‌الملک روضه رفتم. بعد به خانه آمدم. از امشب هم خودم روضه‌خوانی دارم.

## روسها و سرحدات خراسان

### پنجشنبه هفتم محرم ۱۳۰۱:

امروز آجودان مخصوص و مجدالملک و محقق و جمعی دیگر روضه آمده بودند. من خانهٔ امین لشکر که پسرش مرده بود رفتم. از آنجا در رکاب سلطنت‌آباد. چند روز است شاه به واسطهٔ ایراد روس‌ها درباب سرحد خراسان که زیاده از حدّ می‌خواهند، اوقاتشان تلخ است. به وزرا رجوع فرمودند. در صورتی که این وزرا نقاط اربعهٔ خانه خودشان را نمی‌دانند کجاست. چه‌طور از تهران اصلاح سرحد را خواهند کرد. خلاصه شاه به خط مستقیم سلطنت‌آباد رفتند. ناهار میل فرمودند. بعد مراجعت به شهر. من خانه آمدم. امین خلوت وعده کرده بود شب بیاید با هم روضه‌خوانی امین‌السلطان برویم. آمد و رفتیم. همانطورها حیاط را چادر زده زینت داده بودند. اما معلوم بود که خانه صاحب ندارد. این امین‌السلطان قابل این نیست که بتواند آنطور نظم بدهد. اطاقی که پارسال با حسام‌السلطنه و نصرت‌الدوله و معتمدالدوله، امین‌الدوله، نصیرالدوله و غیره نشسته بودند. امشب محمود میراب که هرگز پیش من جرأت حرف زدن را ندارد تا چه رسد به نشستن، نشسته بود. گفتم به محمود از اطاق بیرون رود.

گفت مرا اینجا جا داده‌اند. گفتم مرا که اینجا جا نداده‌اند به اختیار خودم آمدم، به اختیار خود می‌روم، برخاسته خانه آمدم. شنیدم در تکیهٔ دولت که دو سال است نایب ناظر که میل مفرط به بازی دارد و شاه را مستعد این کارها دیده است روز شهادت حضرت قاسم که با تعزیهٔ بلقیس و سلیمان بیرون

می‌آورند اقسام حیوانات را که بطور زشت از مقوا ساخته‌اند به تکیه می‌آورند. فیل را هم می‌آورند. پارسال به خیر گذشت. امسال فیل دم تکیه رم کرد. بعد از شکستن اسباب زیاد، یک زنی را هم زیر دست و پا کشته بود. پناه برخدا از این وضع عزاداری. دو نفر قجر از ایل جلیل قاجاریه به ادارهٔ پلیس عارض می‌شوند که اسباب زیادی از خانهٔ آن‌ها برده شده. پلیس ابلیس‌صفت می‌گوید علی خان برادر شما که به الواطی مشهور است بدهید تا مال مسروقهٔ شما را پیدا کند. آن دو بدبخت برادر جوان خودشان را به اداره می‌دهند. اداره علی‌خان را به قدری شکنجه می‌کنند همین که نزدیک به هلاکت می‌شود از حبس بیرون می‌آورند. علی‌خان از صدمهٔ شکنجه مرد. اقوام او به عضدالملک که ایلخانی قاجار است عارض می‌شوند. عضدالملک هم بعد از دو روز به شاه عریضه می‌نویسد. دستخطی صادر شده بود که دیدم این بود: منبعد کنت دومنت دوفرت رئیس پلیس نباید قاجاریه را بدون اطلاع ایلخانی آنها که عضدالملک است حبس نماید. پس قربان وجود مبارکت شوم علی‌خان مرده حکمش چه شد؟ پلیس معرکه می‌کند. واشریعتا، وااسلاما.

## پیشکشی نایب‌السلطنه

### جمعه هشتم محرم ۱۳۰۱:

صبح امین‌الدوله و بعضی روضه آمدند. بعد درخانه رفتم. بعد از ناهار شاه تکیه سیدنصرالدین که هر سال نایب‌السلطنه عزاداری می‌کند تشریف بردند. امروز صبح باز سید عاسررا مستوفی‌الممالک را که به در خانه می‌آمد کتک زده است. تفصیلش را نداشتم. خلاصه هزار تومان نایب‌السلطنه پیشکش گذاشته بود. عصر خانه آمدم. سلطان ابراهیم میرزا و عیالش امروز رفته بودند خانهٔ خودشان. الحمدلله غلامعلی میرزا خوب شده. دل‌خوش رفتند و شب

من هم روضه‌خوانی آجودان مخصوص رفتم.

**چهل منبر**

**شنبه نهم محرم ۱۳۰۱:**

صبح بعد از روضه‌خوانی تعزیهٔ مشیرالدوله رفتم. ناهار آنجا صرف شد. خانه آمدم و خوابیدم. شب چهل منبر رفتم. ساعت چهار مراجعت شد. چون اهل خانه امشب اندرون شاه رفته‌اند من بیرون بودم. شام خورده مصمم خواب بودم. غفلتاً والده وارد اطاق شد با حالت پریشان در نهایت کسالت. وحشت کردم. بعد معلوم شد شیرین کنیز ترکمان بی‌ادبی کرده والده را متغیّر کرده بود. طوری بدن و اندام والده می‌لرزید که اسباب وحشت بود. با هزار زحمت او را آرام کردم رفتند.

**عزاداری عاشورا**

**یکشنبه دهم محرم ۱۳۰۱:**

عاشورا است. روضه‌خوانی غریبی شد. دسته‌ها آمدند. خیلی مفصل تعزیه‌خوانی شد. امیدوارم قبول خدمت شده باشد. بعد درخانه رفتم. عصر خانهٔ طلوزان خواستم بروم نبود. خانهٔ بواتال رفتم. شب درخانه بودم. شاه بیرون شام میل فرمودند. ساعت سه خانه آمدم اهل خانه هم از حرمخانه آمده بودند.

**دوشنبه یازدهم محرم ۱۳۰۱:**

صبح پیاده خانهٔ مچول‌خان رفتم. از آنجا درخانه شاه. مدتی با امین‌الدوله و نصیرالدوله خلوت کردند. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر دیدن قوام‌الدوله

رفتم. منزل نبود خانهٔ وزیر دفتر رفتم. شب خانه میرز اعلی‌محمدخان روضه مهمان بودم، ساعت چهار بخانه آمدم.

## ششهزار شتر

### سه‌شنبه دوازدهم محرم ۱۳۰۱:

شاه به جهت سان شترکلائی دوشان‌تپه تشریف بردند. از درخانهٔ من گذشتند. من هم سواره ایستاده بودم. اظهار تفقدی شد. در رکاب بودم. عمارت بالا ناهار صرف فرمودند. سردر فیلی شش هزار شتر را سان دیدند. سردر شترخانه چای میل فرمودند. مراجعت به شهر شد.

### چهارشنبه سیزدهم محرم ۱۳۰۱:

صبح درخانه و دارالترجمه رفتم. بعد به خانه مراجعت شد. شب بیرون شام میل فرمودند. تا ساعت سه در خانه بودم.

## توپهای روسی در تهران

### پنجشنبه چهاردهم محرم ۱۳۰۱:

صبح دارالترجمه از آنجا درخانه رفتم. ایلچی ینگه دنیا به حضور می‌آمد. مرا به جهت مترجمی خبر کردند. چون مشیرالدوله حاضر بود، ادب کرده به ایشان تکلیف نمودم که ترجمه نمودند. شاه امروز عصر به امتحان توپ‌های مرسولهٔ امپراطور روس رفته بودند. امروز نایب السلطنه اظهارلطف فرموده از در صلح آمدند. خداوند ان‌شاءالله عاقب کارها را اصلاح کند.

## اختلاف با طلوزان

**جمعه پانزدهم محرم ۱۳۰۱:**

شاه به قصد توقف چندشبه جاجرود می‌روند. من هم صبح زود با بیکمز درشکه نشسته الی سرخ‌حصار راندیم. از آنجا سوار شده به طرف جاجرود آمدیم. دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم. میرزاحکیم پسر حکیم‌الممالک منزل من آمده منزل کرده. پدرش میان من و طلوزان در سفر مشهد تفتین کرده است که طلوزان نزدیک من منزل نمی‌کند. چنانچه این سفر را هم نکرده پسرش را منزل من می‌فرستد. میرزا زین‌العابدین حکیم هم منزل من است.

**شنبه شانزدهم محرم ۱۳۰۱:**

امروز شاه بواسطهٔ زکام سوار نشدند. تمام را منزل بودند با خلق بسیار بد. تا بعد از ناهار خدمت شاه بودم بعد منزل آمدم. شب دوباره درخانه احضار شدم. احوال شاه قدری بهتر شده بود. قبل از شام مطالعهٔ درس فرانسه کردند. در سر شام روزنامه خواندم. تفصیل تفتین میان من و طلوزان را به شاه عرض کردم که مردم تصور می‌کردند طلوزان اگر با من نباشد من فرانسه را فراموش می‌کنم. بی‌جهت از مشهد به این طرف او را با من سرد کردند. نزدیک به من چادر نمی‌زنند. شاه خیلی تعجب کرد.

**یکشنبه هفدهم محرم ۱۳۰۱:**

شاه سوار شدند من هم در رکاب بودم طرف باغ‌شاه رفتند. ناهار صرف فرمودند. بعد از ناهار دو میش شکار کردند. من بعد از ناهار منزل آمدم. شاه ساعت سه به غروب وارد منزل شدند.

## اسب ترکمان نارنجی

**دوشنبه هجدهم محرم ۱۳۰۱:**

صبح دیدن محقق که چادرش را از من دور زده و مرا از این ننگ خلاص کرده است که معاشر و هم مجالس او هستم رفتم. از آنجا عیادت امین‌السلطان. بعد در رکاب شاه سوار شده به طرف دوآب رفتم. از منزل الی دوآب روزنامه خواندم. همه را در رکاب بودم. مقارن غروب منزل آمدم. یک اسب ترکمان خوش نشانی نارنجی به من مرحمت فرمودند.

## محبوس ساختن ایوب خان

**سه‌شنبه نوزدهم محرم ۱۳۰۱:**

امروز شاه سوار شدند. طلوزان هم بود. طرف باغ شاه تشریف بردند. ناهار آنجا صرف فرمودند. بعد از ناهار شکار تشریف بردند. من به اتفاق طلوزان منزل او آمدیم. ناهار آنجا صرف شد. بعد منزل آمدم قدری خوابیدم. عصر دو سه کاغذ شعر نوشتم. شب درخانه رفتم. پناه بر خدا از این زندگانی. من دو سه دقیقه آسوده نیستم. نزدیک است کور شوم. نمی‌دانم برای چه این همه زحمت به خود هموار می‌کنم. از قراری که شنیدم ایوب‌خان را تحت‌الحفظ می‌خواهند به خراسان بفرستند. نمی‌دانم به [دستور] وزیر وزراست یا به اغوای انگلیس‌ها. اگر چنین باشد دولت ایران برخلاف قانون تمدن حرکت نموده است که مهمان و پناه‌جویندهٔ خود را محبوس ساخته تا بعد معلوم شود.

**چهارشنبه بیستم محرم ۱۳۰۱:**

امروز خبر کردند شاه سوار نمی‌شوند. ما هم امیدوار و خوشحال شدیم. به کله پاچه منزل بنشینیم. بهتر این است برویم در قلهٔ کوه آفتاب گردان بزنند

آنجا تا عصر بمانم و تأکیدات اکیده مرا فرمودند سوار شوم. بانهایت کسالت خاطر منزل آمدم و خیال سوار شدن هم نداشتم. دو نفر فراش آمد و مرا سوار کرد، رفتم نیم فرسخی اردو و بالای کوهی آفتاب‌گردان زدند. چهار ساعت متوالی روزنامه و درس خواندند. نمی‌دانم این چه هوسی استَ بی خود. با وجود این هوس و میل مرا چرا دلخور می‌کنند. عصر در مراجعت منزل مجدالدوله دیدن جهانسوز میرزا رفتم. شب مهمان طلوزان بودم.

**پنجشنبه بیست و یکم محرم ۱۳۰۱:**

امروز به من خیلی بد گذشت. صبح منزل امین‌السلطان رفتم که از آنجا در رکاب شاه سوار شوم. حالم بهم خورد و حالت نوبه عارض شد. منزل آمدم. شوربا خوردم. تمام اعضاء درد گرفت. دردسر شدیدی به علاوهٔ تب داشتم. طلوزان آمد گنه‌گنه خواست بدهد نخوردم. شب پاشویه کردم. شاه امشب بیرون شام خوردند. من بواسطهٔ کسالت نبودم.

**جمعه بیست ودوم محرم ۱۳۰۱:**

تب شدیدی داشتم. چهار نخود گنه گنه خوردم. شاه فراش خلوتی به عیادت فرستادند. مجدالدوله و محقق آمدند. شب بواسطهٔ حرارت گنه گنه خیلی بد گذشت ابداً خوابم نبرد.

**کاروانسرای چهارهزارتومانی**

**شنبه بیست وسوم محرم ۱۳۰۱:**

شهر آمدیم. صبح به اتفاق محقق سوار شده سرخه‌حصار آمدیم. شاه هم تشریف آوردند. ناهار آنجا میل فرمودند و تعریف زیاد از کاروانسرای خشتی

که ملیجک به چهار هزار تومان بنا کرده فرمودند. بعد از ناهار شهر آمدند.

## صدارت مستوفی‌الممالک:

### یکشنبه بیست و چهارم محرم ۱۳۰۱:

نمک مسهل صرف نمودم. همه را خانه بودم. عصر مشیرالدوله، ناظم خلوت و طلوزان و جمعی دیدن آمدند. امروز شاه مستوفی‌الممالک را به صدارت تعیین فرمودند. الحمدلله احوالم بد نیست.

## جنگ با انگلیسها

### دوشنبه بیست و پنجم محرم ۱۳۰۱:

صبح خانهٔ طلوزان رفتم. امین‌الدوله که به دیدن من آمده بود مرا ندیده بود. او هم خانهٔ طلوزان آمد به اتفاق درخانه رفتیم. سر ناهار بودم. بعد از ناهار شاه، خانهٔ نایب‌السلطنه رفتم. خیلی اظهار مهربانی کرد. رقمی خواسته بودم که طبیب ارمنی که مترجم انگلیس است روزها به دارالترجمه بیاید. قبول کرد. ناهار تکلیف کرد. اگر چه ناهار خورده بودم، قدری نان برداشته خوردم. بعد خانه آمدم. خوابم نبرد. عصر دیاکون دیدن آمده بود. اخبار غریبی داشت. مهدی مصری دوازده هزار قشون را با دویست نفر صاحب منصب انگلیسی را کشته است سیصد هزار جمعیت دارد. شب درخانه رفتم. شاه خیلی تردماغ بود. در بین شام کاغذی از وزیر امور خارجه رسید. به قدری متغیر شدند که نفهمیدند چه می‌خورند. فی‌الفور دست شسته جواب وزیر را نوشتند. گمانم این است در این کاغذ اخبار بد از خراسان بوده باشد. امروز هم ایوب خان حضور شاه آمد مرخص شد برود. خدا حفظ کند دولت ایران را از این خبط رفتن ایوب خان که نتیجهٔ بد خواهد داد. ساعت چهار خانه آمدم.

### شرفیابی مترجمین دارالترجمه

### سه‌شنبه بیست و ششم محرم ۱۳۰۱:

صبح بسیار زود پیاده دارالترجمه رفتم. مدتی آنجا نشستم. حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده به حضور ببرم. بعد خود درخانه رفتم. شاه با امین‌الدوله و نصیرالدوله خلوت کرده بودند. بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم. خیلی پسند فرمودند. نایب‌السلطنه هم حاضر بود. بعد شاه سوار شدند بطرف اسب‌دوانی. از آنجا امیرآباد تشریف بردند. من خانهٔ امین لشکر رفتم بعد خانه آمدم. عصر خانهٔ مادام پیلو رفتم از آنجا دیدن بارون نرمان. از آنجا خانهٔ بواتال بعد خانهٔ طلوزان. ساعت یک از شب گذشته به خانه مراجعت شد.

### اغتشاش خراسان

### چهارشنبه بیست و هفتم محرم ۱۳۰۱:

صبح از راه جلو نگارستان و درخانهٔ ظل‌السلطان خانهٔ طلوزان که هزار وششصد قدم است پیاده رفتم. در بین راه اندرنی صاحب را دیدم منزل من می‌آمد. پیاده شد، معلوم شد با من کار دارد. دو نفر از معارف ایتالیا، شکارکنان از قطب شمال به روسیه آمده از آنجا به قفقاز و از آنجا به تبریز و تهران وارد شده‌اند. میل دارند شاه را زیارت نمایند. اندرنی می‌خواهد به توسط من معرفی شود. خلاصه خانه طلوزان رفتم نبود. مادر نایب‌السلطنه ناخوش است آنجا رفته بود قدری خانهٔ طلوزان نشسته رفع خستگی کرده باز پیاده به دارالترجمه که یکهزار و یکصد و پنجاه قدم است رفتم. آنجا قدری نشسته وارد باغ شدم. شاه بیرون تشریف داشت. به واسطهٔ اغتشاش خراسان

خیال شاه پریشان است. با وزرا خلوت کرده بودند. بعد ناهار را در تالار تخت مرصع جنب موزه خوردند. سر ناهار بودم بعد خانه آمدم خیلی ترجمه بجهت اطلاع نمودم.

## در باغ امین‌الدوله

**پنجشنبه بیست و هشتم محرم ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه رفتم. بعد بخدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار خانه آمدم. شاه عصر باغ امین‌الدوله می‌رفت. من هم به واسطهٔ خصوصیت رفتم. شاه تشریف آوردند. خیلی تعجب از بودن من کردند. فرمودند باید کمال خصوصیت با امین‌الدوله داشته باشی که این وقت این جا پیدا شدی. روزنامه هم آن جا خوانده شد. بعد منزل آمدم.

**جمعه بیست و نهم محرم ۱۳۰۱:**

صبح پیاده خانهٔ بیکمز رفتم. منتظر حرکت شاه بودم. همین که سوار شدند و از شمس‌العماره بیرون آمدند مرا دیدند. فرمودند همراه او بروم. در کالسکهٔ دولتی نشستم به دوشان‌تپه رفتم. شاه عمارت بالا ناهار خورد و به شکار تشریف بردند. من به شهر مراجعت کردم قدری خوابیده بعد خانهٔ امیرزاده مرتضی قلی میرزا و خانهٔ امیرزاده سلطان محمد میرزا رفتم. یک ساعت از شب رفته به منزل مراجعت شد.

## شرفیابی کشیش کاتولیک

**شنبه سلخ:**

صبح با درشکه خانهٔ حکیم طلوزان رفتم. از آنجا دارالترجمه، بعد خدمت

شاه رسیدم. فرمودند شب حاضر باشم، خانه آمدم قدری راحت کردم. عصر دکان خواجه ایوان رفته قدری ماهوت خریدم. از آنجا درخانه الی ساعت چهار بودم. امروز آرشوک توماس کشیش کاتولیکی اورمیه که تازه از طرف پاپ آمده حضور رسید.

## استاد اسماعیل مقنی‌باشی

### یکشنبه غرّه صفر ۱۳۰۱:

صبح زود بیرون رفتم. کاغذ به ظل‌السلطان نوشتم. بعد با کالسکهٔ دولتی خانهٔ بیکمز رفتم او را برداشته با ملاموسی ـ اسماعیل‌آباد رفتم. براتی آشپز را فرستاده بودم تدارک کباب لوله کرده. ناهار صرف شد، خواستم بخوابم خوابم نبرد. زیاد کسل شدم. عصر میرزا رضای کاشی آمد اصرار کرد شب بمانم، میل نکردم مراجعت به شهر نمودم. در میدان توپخانه که رسیدم شاه از عشرت‌آباد مراجعت می‌فرمودند. بواسطهٔ کمی آب، با استاد اسماعیل مقنی‌باشی تغیّر فرموده بودند.

## کنیز فضول

### دوشنبه دوم صفر ۱۳۰۱:

صبح زود درخانه رفتم. در باب قنات عشرت‌آباد با شاه آنچه باید گفت عرض کردم. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. ناهار خورده بیرون رفتم و کتاب قصه شروع کردم. از بس که بامزه بود خوابم نبرد. در این بین مچول‌خان و محقق رسیدند. قریب سه ساعت بودند. بعد حاجی میرزا ابوالفضل و بواتال آمدند. تا دو ساعت از شب رفته بیرون بودم. بعد اندرون رفته وارد اطاق مسکون خود که شدم چراغ نفت که هر شب روشن می‌کردند کنیز کرد

پدرسوخته فضولی کرده فتیله او را بالا کشیده از اطاق بیرون رفته بود. به قدری دود کرده بود که تمام اطاق و اثاث‌البیت را سیاه کرده بود. مدتی اطاق دیگر نشستم تا این اطاق را پاک کردند. حاجی میرتقی تاجر، آشنای قدیم من سه روز قبل فوت شد.

**معلم درس روسی**

**سه شنبه سوم صفر ۱۳۰۱:**

امروز صبح حمام رفته بعد با درشکه دارالترجمه از آنجا در خانه خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه شروع به درس روسی کردند. مادروس خان مترجم معلم است، الی سه به غروب مانده، بودم بعد خانه آمدم قدری خوابیدم. عصر خانهٔ نایب‌السلطنه رفتم شفاعت حاجی تقی پسر حاجی نایب که می‌خواهد منصب پدرش [را] که نیابت اصطبل توپخانه است به او بدهند نمودم. نایب‌السلطنه قبول فرمودند شب درخانه رفتم باز شاه درس می‌خواند. ساعت سه به خانه مراجعت شد. چند شب است سرخی از طرف مغرب بعد از غروب تا یک ساعت از شب رفته پیداست.

**شمسهٔ مرصع**

**چهارشنبه چهارم صفر ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم. ناهار میل فرمودند. من خانهٔ حسام‌السلطنه رفتم ناهار آنجا صرف شد. بعد از ناهار مجلس تعزیه بود. دربانی شبیه میرزاحسین پیشخدمت مشیرالدوله آمد و گفت شاه شمسهٔ مرصع به شما مرحمت فرمودند.

تفصیل این است که صبح بیدار شده بیرون رفتم، قدری خیال آمد که

بی‌خود نگفته‌اند: تا نگرید طفل کی نوشد لبن. تا شخص اظهاری نکند هیچ‌وقت دارای چیزی نخواهد شد. عریضهٔ مختصری به شاه عرض کردم که من واسطه ندارم و خودتان به صرافت طبع اگر مصلحت می‌دانید پس‌فردا عید مولود خودتان یک شمسه به من مرحمت فرمائید. درخانه که رفتم خواستم خودم بدهم خجالت کشیدم. به مشیرالدوله دادم برساند. بعد از من داده بود و مرحمت شد. تا عصر خانهٔ حسام‌السلطنه بودم، بعد خانه آمدم. شب مهمان طلوزان بودم.امین‌الدوله و بواتال و زنش هم بودند.

## گربه در کتابخانهٔ سلطنتی

**پنجشنبه پنجم صفر ۱۳۰۱:**

دیشب ساعت چهار دستخطی شاه به فرانسه مرقوم فرموده بودند که صبح مادروس‌خان را برداشته به دوشان‌تپه بروم. صبح مشیرالدوله تبریک شمسه آمده بود. بعد سوار شده با مادروس خان دوشان‌تپه رفتم. نزدیک باغ سپهسالار نایب‌السلطنه را دیدم که سواره بیرون شهر می‌رفت، سواره کرد بچه را سان بدهد. مدتی در راه با من فرمایش می‌فرمودند. بعد من تند کرده دوشان‌تپه رفتم. شاه هم تشریف آورده فرمودند به تو شمسه دادم. اظهار تشکر کردم. ملیجک را هم از شهر با لله و غلام بچه و فراش و کالسکه آورده بودند که تماشای شیرخانه کند به حضور آوردند. خلاصه با مادروس‌خان درس خواندند. یک ساعت به غروب مانده به شهر مراجعت فرمودند. سوارهٔ افشار جمعی امین‌السلطان هم به حضور رسیدند. دیشب تفصیلی گذشت در دربار که می‌نویسم.

دیروز در کتابخانه را باز کردند و دوباره بستند، گربه‌ای میان کتابخانه مانده. طرف عصر که شاه از پهلوی کتابخانه عبور می‌کند صدای گربه

می‌شنود. فرمودند در را باز کردند گربه را بیرون کردند. به مهر جیب مبارک که در موزه و کتابخانه مختوم می‌شود خواستند مهر کنند. اندرون نزد امین‌اقدس بود ابوالفتح‌خان غلام بچه پسر معیرالممالک مرحوم را فرستادند از اندرون مهر جیب را بیاورد. می‌رود می‌آورد. شاه پائین تشریف می‌برند اندرون. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به ابوالفتح‌خان می‌دهد که اندرون برده به شاه بدهد. این طفلک حرام‌زاده مهر مبارک را که خیلی این مهر معتبر است و غالب دستخط‌های مخصوص به این مهر مختوم می‌شود بغل گذاشته خانه می‌رود. شاه به تصور این که مهر را آورده به امین اقدس داده و امین‌اقدس به تصور این که مهر در جیب شاه است هیچ نمی‌گویند. وقت خوابیدن که اسباب جیب شاه را خالی می‌کنند امین‌اقدس مهر را نمی‌بیند. از شاه می‌پرسد مهر چه شد؟ شاه به تصور این که نزد امین‌السلطان مانده است استراحت می‌فرمایند. امروز صبح این طفلک مهر را آورده به شاه داد که دیشب فراموشم شد در بغل گذاشته خانه رفتم. شاه به حاجی سرورخان حکم فرمودند که شوهر مادر او که ملامحمد مشهور به‌گار روضه‌خوان است حاضر کرده داغ و شکنجه نماید تا معلوم شود چند سفید مهر برداشته است.

تفصیلی به خاطرم رسید که سی سال قبل من نوکر امیرقاسم‌خان ولیعهد بودم. شاه عباس‌آباد بود. آن وقت رسم چنین بود که اسم شب قراول‌های دور عمارت را شاه به خط مبارک نوشته به توسط علی‌رضاخان غلام‌بچه‌باشی که حالا عضدالملک است نزد عزیزخان سردار کل می‌فرستاد. از اتفاق آن روز علیرضاخان غلام‌بچه‌باشی حاضر نبود. شاه اسم شب را به من داد که نزد عزیزخان ببرم. با وجود این که کمال خصوصیت را با پدرم داشت و آن وقت پدرم حاجب دربار بود و خیلی معتبر بود اسم شب را از من نگرفت گفت اطمینان من به اسم شب است که غلام‌بچه‌باشی بیاورد. با کمال خفت اسم

شب را پس برده به شاه دادم. تفصیل را عرض کردم. شاه تمجید زیاد از سردار کل کرد. اسم شب را عوض نموده به علی‌رضاخان داد که به سردار کل برساند. با وجودی که پدر من هر شب پشت اطاق شاه می‌خوابید و مستحفظ بود سردار کل اطمینان نکرد اسم شب را از من بگیرد. از سی سال قبل چه اتفاقات رو داده و دولت چقدر پست شده.

**شمسه التفاتی**

**جمعه ششم صفر ۱۳۰۱:**

عید مولود شاه است. صبح درخانه رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند. امین‌السلطنه شمسه‌ای که باید با من داده شود حضور آورد. شاه به دست مبارک خودشان به من دادند فرمودند خودم می‌دهم که خلعت بها به کسی ندهی. عرض کردم مقرر شود جبه‌ای هم مرحمت شود. جبهٔ ترمهٔ زمردی مرحمت شد. تشریفات به عادت معمول به عمل آمد. من عصر خانه آمدم قدری خوابیدم. یک ساعت از شب گذشته خانهٔ نایب‌السلطنه رفتم. مهمانی مفصلی بود. ساعت پنج با کسالت خانه آمدم.

**شنبه هفتم صفر ۱۳۰۱:**

صبح پیاده دارالترجمه رفتم از آنجا درخانه. بعد از ناهار شاه بواسطهٔ کسالت دیشب خانه آمدم خوابیدم. شب درخانه رفتم تا ساعت سه بودم.

**سیاحان قطب شمال**

**یکشنبه هشتم صفر ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ مچول خان رفتم. از آنجا درخانه. دو نفر از سیاحان ایتالیا که از طرف قطب شمال آمده بودند شرفیاب شدند. بعد از ناهار شاه خانه آمدم.

شاه عصر با غلام حرمخانهٔ معیرالممالک یعنی خانهٔ عصمت‌الدوله دختر خودشان رفتند. من هم عصر خانهٔ شعاع‌السلطنه که شکوه‌السلطنه مادر ولیعهد روضه‌خوانی دارد رفتم. مشیرالدوله و جهانسوز میرزا و جمعی بودند. از آنجا خانه امین‌الدوله کاری داشتم توسط بارون نرمان را کردم، یک ساعت از شب رفته خانه آمدم.

**شاه در تعزیه**

**دوشنبه نهم صفر ۱۳۰۱:**

امروز شاه دوشان‌تپه می‌روند. چند شب توقف می‌شود. صبح من درخانه نرفتم. حمام رفتم. بعد خانهٔ طلوزان، بعد خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم. شاه بعد از ناهار خانهٔ حسام‌السلطنه ابونصرمیرزا تعزیه رفتند از آنجا بطرف دوشان‌تپه. نایب‌السلطنه هم در رکاب بود. سوارهٔ مهدیه جمعی علاءالدوله را سان دیدند. شاه که از جلو خانهٔ من گذشت به شاطرباشی فرمود که مرا خبر کند زود دوشان‌تپه بروم. به اتفاق بیکمز سوار شده در بین راه نایب‌السلطنه را دیدم که مراجعت می‌کرد. کالسکه خود را نگاه داشت من هم از درشکه پیاده شدم. نایب‌السلطنه به سبک فرنگیان دستی به من داد. من هم دستشان را بوسیدم. اظهارلطفی فرموده تشریف بردند. من هم دوشان‌تپه رفتم. هوا قدری با رطوبت بود. قدری باران آمد. شب را با بیکمز بسر بردم.

**تفتین رنود**

**سه شنبه دهم صفر ۱۳۰۱:**

صبح سوار شدند قصرفیروزه تشریف بردند من هم در رکاب بودم. ناهار صرف فرمودند بعد مرخص نمودند منزل بیایم شب حاضر باشم. به اتفاق

مچول‌خان دوشان‌تپه آمدیم. ناهار خورده خواستم بخوابم از بس که سیدابوالقاسم حرف زد خوابم نبرد. حضرات رنود میان سیدابوالقاسم و ملیجک را تفتین کردند که پدر هر دو را بسوزانند. شب درخانه رفتم الی ساعت چهار بودم.

**چهارشنبه یازدهم صفر ۱۳۰۱:**

صبح به کالسکهٔ طلوزان نشسته شهر آمدم. دارالترجمه رفتم بعد خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم. عصر به اتفاق طلوزان دوباره به دوشان‌تپه رفتیم. شاه امروز شکار رفته بودند و قوچی شکار کردند. عصر امین‌الدوله را احضار کرده بودند. شب طلوزان مهمان من بود.

### اغتشاش در سرحدات آذربایجان

**پنجشنبه دوازدهم صفر ۱۳۰۱:**

امروز بنا بود شاه سوار شود موقوف شد. مشیرالدوله احضار شده بود. هروقت با روس‌ها شاه کاری دارد آن وقت مشیرالدوله را می‌خواهد. از قرار معلوم در سرحدات آذربایجان در مغان و غیره اغتشاش است. خلاصه ناهار را منزل صرف فرمودند من هم الی عصر بودم. بعد منزل آمدم دو ساعت از شب گذشته فراش به احضارم رسید. اگر بروم با خستگی روز چه کنم؟ مردم تصور خواهند کرد شراب خورده مست هستم لابداً رفتم بالای کوه. شاه شام اندرون صرف فرمودند بیرون آمدند تا ساعت چهار بودند.

### مرگ مشیرالملک و قوام‌الملک

**جمعه سیزدهم صفر ۱۳۰۱:**

صبح خیلی زود با امین‌السلطان کار داشتم بالای کوه رفتم. امین‌السلطان

آبدارخانه منزل دارد. امین‌السلطان و نصیرالدوله که احضار شده بودند منزل امین‌السلطنه بودند آنجا رفتم شنیدم که مشیرالملک و قوام‌الملک شیراز هر دو به فاصلهٔ کمی از یکدیگر فوت شدند. شاه بیرون تشریف آوردند با نصیرالدوله نجوا فرمودند الی پائین کوه مطلب تمام نشد. از میان باغ عبور فرمودند از طرف شرقی طرف شیرخانه بیرون رفتند به کالسکه نشستند مرا فرمودند حکماً در رکاب باشم. در دامنهٔ کوه سر پایه ناهار صرف فرمودند. از آنجا قصرفیروزه تشریف بردند. ملیجک دوم را از دوشان‌تپه احضار فرمودند. مدتی وقت صرف او نمودند. یک و نیم به غروب مانده مراجعت به دوشان‌تپه فرمودند. شب ناظم خلوت و ملیجک اول با من شام صرف کردند.

**کتاب در شناختن طلا و...**

**شنبه چهاردهم صفر ۱۳۰۱:**

امین‌الدوله احضار شده بود شرفیاب شد. بعد سوار شدند با او صحبت‌کنان از جلو منزل گذشتند. من و طلوزان جلو رفتیم. شاه اسب را نگاه داشتند قدری فرمایشات فرمودند. مقرر شد شب را حاضر باشم. منزل آمدم ناهار خورده کتاب زیاد خواندم. بعضی قرارها برای کندن زمین باغ جدید شیرخانه و بیل‌زنی باغ گذاشته، قدری هم خوابیدم، غروب عمارت بالا رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند. کتابی در وضع شناختن طلا و سایر فلزات بود دادند طلوزان خواند. من ترجمه کردم. امین همایون که غلامعلی‌خان قهوه‌چی باشد مأمور شده بود رفته بود از کوه‌ها سنگ بیاورد. باز خیال طلا بدست آوردن طلوع کرده است. خیلی دیر شام خواستند. سر شام هم روزنامه خوانده شد. چندی است که بواسطهٔ اغتشاش خراسان و اعمال روس‌ها در آذربایجان تکدر خاطر دارند. خداوند محافظت فرماید.

## فروش شکار آباد

**یکشنبه پانزدهم صفر ۱۳۰۱:**

امروز شهر آمدیم. شاه دیشب شکارآباد را دوازده هزار تومان به عضدالملک فروختند. امروز صبح که بیرون آمدند با دوربین عضدالملک را دیدند که از سلیمانیه به شکارآباد می‌رود. با من در خصوص یک سنگ آب دوشان‌تپه فرمایشات فرمودند. ناهار را عشرت‌آباد صرف کردند بعد تشریف آوردند. من هم در رکاب بودم، بعد خانه آمدم.

## اندازه‌گیری قنات آب دوشان‌تپه

**دوشنبه شانزدهم صفر ۱۳۰۱:**

امروز بناست با امین‌السلطان برویم قنات دوشان‌تپه را اندازه بگیریم. صبح من خانهٔ محقق رفتم از آنجا خانه مراجعت کردم. ناهار خورده سلیمانیه رفتم که میعادگاه بود. امین‌السلطان، عضدالملک، ناظم خلوت، امین‌لشکر، حاجی میرزا عباسقلی رسیدند. چای و عصرانه صرف شد از آنجا دوشان‌تپه رفتیم. آب را سنگ کردند. ناظم‌خلوت با استاد اسماعیل مقنی‌باشی ساخته اخلال در کار می‌کند. تا فردا دیده شود چه خواهد شد. شاه امروز خانه مجدالدوله یعنی خانهٔ فخرالدوله دختر خودشان تشریف دارند.

## حکیم‌الممالک و ترجمه روزنامه

**سه شنبه هفدهم صفر ۱۳۰۱:**

صبح مچول‌خان را دیدن کردم بعد درخانه رفتم. دیشب شاه بیرون شام خوردند. حکیم‌الممالک قدری ترجمه کرده بود خوب از عهده برنیامده بود روزنامه را گرفته بودند به همان صحبت با مچول‌خان ختم شده بود. همان

شب ناظم خلوت پدرسوختگی عرض کرده بود. امین‌السلطان هم احضار شده بود در ضمن بعضی مطالب محرمانه تفصیل قنات هم مذاکره شده بود. امروز همینقدر شاه از من پرسیدند. گفتم یک سنگ آب هم خدمت من است به شما. خلاصه سرناهار بودم بعد خانه آمدم. در مراجعت از بازار دو سه پیراهن پشمی برای ملیجک خریده فرستادم. خیلی پسند خاطر مبارک شده بود.

## بازدید از دار الفنون

### چهارشنبه هیجدهم صفر ۱۳۰۱:

صبح خانهٔ امین‌الدوله بعد درخانه رفتم. بعد از ناهار از آنجا به خانه آمدم. عصر شاه به مدرسه دارالفنون تشریف برده بودند. از قرار گفتهٔ بروسکی خیلی خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیجک مشق می‌کنند. این کار مخبرالدوله وزیر علوم پسندیده‌تر شده بود از تمام اعمالش. من هم عصر دیدن مسیو نارک که مرد بسیار عالم و باسوادی است رفتم. بعد از غروب مراجعت کردم. من العجایب در خانهٔ نارک که بودم سیگار کشیدم. نمیدانم چطور شده بود فتیلهٔ قوطی کبریت خاموش نشده بود در جیبم مشتعل شده بود و من ملتفت نشدم. نزدیک به خانه خود بوی پشم شنیدم، خانه آمدم. هر چه تفتیش کردم از بیرون و اندرون معلوم نشد بوی پشم از کجاست. رخت را بیرون آوردم بردند. بعد از یک ساعت قوطی سیگار خواستم. خدمتکار رفته بود قوطی از جیب بیرون بیاورد دیده بود دامن سرداری بطانه سنجاب در کار سوختن است. پریشب خواب دیدم ماری ران چپ مرا زده همین طرف بود که آتش گرفت الحمدلله به خیر گذشت.

## اسب‌دوانی در میدان

## پنجشنبه نوزدهم صفر ۱۳۰۱:

صبح پیاده درخانه رفتم خدمت شاه رسیدم. سر ناهار بوده فرمودند شب حاضر باش. خانه آمدم ناهار صرف نموده قدری خوابیدم. عصر خانهٔ میرزارضا ولد معین‌الملک روضه‌خوانی رفتم. جهت رفتن من آنجا این بود پسری دارد میرزاباقر نام که از طرف مادر با من منسوب است. یعنی از دختر منیرالدوله است که مادر او دخترعموی مادر من است و حالا دارالترجمه است. چون مرا دعوت کرده بود محض خاطر او رفتم. شاه هم عصر باغ اسب‌دوانی رفته بود. شب الی ساعت سه نایب‌السلطنه حضور بود. بعد شام خواستند. در سر شام قدری روزنامه ترجمه کردم. ساعت چهار و نیم منزل آمدم.

## منصب امین لشکری

## جمعه بیستم صفر ۱۳۰۱:

صبح درخانه رفتم. سرناهار موقع پیدا کردم عرض کردم چرا در حق محقق بی‌التفاتی می‌فرمایند؟ فرمودند چه کردم؟

عرض کردم اگر کسی نوکر شما باشد واسطه نداشته باشد باید خفیف باشد؟

فرمودند چه بدهم؟

عرض کردم کمر مرصع.

فی‌الفور قبول فرمودند. برات صادر کردم به وکیل دادم برود و محقق را در خانه آورد. مرا بعد از ناهار خیلی نگاه داشتند و بالای شمس‌العماره بردند. بعد خانه آمدم. در کار نایب‌السلطنه اختلال غریبی وارد شده ظاهراً امین

لشکر بعضی تقلبات در خزانهٔ نظام پیدا کرده عرض کرده است. شاه حکم فرموده بروات نظام را بعد از این قوام‌الدوله مواظب باشد و منصب وزیرلشکری به امین لشکر داده شد. باز نایب‌السلطنه عجز و التماس کرد به خود نظام‌الملک داده شد.

**شنبه بیست و یکم صفر ۱۳۰۱:**

صبح دیدن اسدالله‌خان وزیرمختار پطرزبورغ رفتم. از آنجا درخانه بعد از ناهار خانه آمدم. عصری خانهٔ شیرینی‌پز رفتم بجهت تدارکات مهمانی بعضی اسباب لازم بود گرفتم.

**یکشنبه بیست و دوم صفر ۱۳۰۱:**

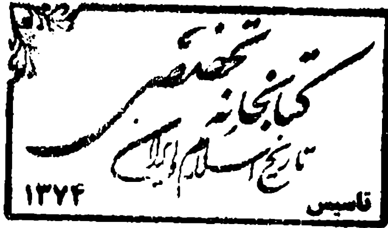
شاه سوار شدند دوشان‌تپه تشریف بردند. من هم در رکاب بودم. ناهار میل فرمودند شکار تشریف بردند. من به شهر مراجعت کردم وقت غروب درخانه رفتم چهار ساعتی بودم، بعد مراجعت به منزل کردم.

**دوشنبه بیست وسوم صفر ۱۳۰۱:**

امروز هیچ در خانه نرفتم. با سلطان ابراهیم میرزا و بیکمز مشغول تدارکات شب بودم. شب مهمانی خوبی شد. بواتال، زن بواتال، میرز ااسدالله‌خان وزیرمختار پطرزبورغ، میرزاحسنخان منشی اسرار، محقق، طلوزان، مجدالملک، بیکمز، امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا، بارون نرمان الی ساعت پنج و نیم بودند. خیلی خوش گذشت.

**سه شنبه بیست وچهارم صفر ۱۳۰۱:**

صبح در خانه رفته حضور شاه رسیدم. بعد از ناهار، خانه مراجعت کردم.




بواسطهٔ خستگی دیشب راحت نبودم.

## چوب زدن فراش‌ها

### چهارشنبه بیست و پنج صفر ۱۳۰۱:

صبح دارالترجمه بعد درخانه رفتم. باز خیالات شاه پریشان بود. طوری که ملیجک سر ناهار آمد فضولی کرد. شاه متغیر شد او را اندرون فرستاد. من هم تاریخ عثمانی خواندم. میرزا اسدالله‌خان وزیرمختار و نظام‌العلما برادرش امروز حضور رسیدند. عصر شاه سوار شدند میدان مشق سان سوارهٔ جمعی امین‌السلطان را دیدند. بعضی تشریفات امین‌السلطان از قبیل شیرینی و میوه فراهم آورده بود. شاه که از چادر بیرون تشریف می‌برند بلافاصله فراش خلوت و فراش‌ها و سقاها ریخته بودند میان چادر هرزگی زیاد کرده و شیرینی و میوه را غارت می‌کنند. شاه متغیر شده جمعی را چوب زدند.

### پنجشنبه بیست وششم صفر ۱۳۰۱:

امروز جاجرود یک شبه می‌رویم صبح به اتفاق بیکمز درشکه نشسته سرخه‌حصار رفتم ناهار خورده سوار شده جاجرود رفتم. گفته بودم منزل حاجی سرورخان خواجه را بگیرند. نوکرها خریت کرده منزل ملیجک را گرفته بودند. خیلی اوقاتم تلخ شد. استاد حسن را به دست خودم کتک زدم. عصر شاه از راه کوه تشریف آوردند یک شکار هم زده بودند. تردماغ بودند. مرا احضار فرمودند. دو روزنامه تا بعد از شام خواندم. بعد منزل آمدم میرزا زین‌العابدین‌خان حکیم هم آمده بود منزل من. شب به واسطهٔ عدم انس که در سفر کسی منزل من بخوابد خیلی ناراحت بودم.

**شاه و ددهٔ ملیجک**

**جمعه بیست و هفتم صفر ۱۳۰۱:**

امروز شاه خیال داشتند بمانند ملیجک را خواسته بودند. امین‌اقدس به ملاحظهٔ این که مبادا شاه با جوجوق ددهٔ ملیجک کاری فرمایند او را نفرستاده بودند. جهت دیگر این که شب قتل امام حسن علیه‌السلام است بیرون شام خوردن مصلحت نبود. به این دو جهت شهر آمدیم. من صبح به کالسکهٔ عملهٔ خلوت نشستم سرخه حصار آمده ناهار خورده بعد شهر آمدم. بواسطهٔ بیخوابی دیشب خوابیدم.

**شنبه بیست و هشتم صفر ۱۳۰۱:**

قتل است. صبح پیاده درخانه رفتم. خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه خواندم. شاه اوقات خوشی نداشت. بعد از ناهار خانه آمدم عصر حمام رفتم.

**یکشنبه بیست ونهم صفر ۱۳۰۱:**

صبح به قصد خانه میرزاابوالقاسم حکیم سواره بطرف سنگلج تاختم. خانه نبود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم. عصر درخانه رفتم تا ساعت چهار از شب رفته بودم. بعد خانه مراجعت شد.

**کتابخانهٔ شاهی**

**دوشنبه غره ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

بحمدالله ماه صفر تمام شد و سلامت هستم. صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم. از آنجا دیدن میرزااحمدخان قنسول ایران در حاجی طرفان که تازه آمده است

رفتم. بعد درخانه خدمت شاه رسیدم. حسب‌الفرمایش کتابخانه رفتم. کتاب‌های فرنگی را ترتیب دادم الی عصر بودم. عصر شاه عشرت‌آباد تشریف بردند. من خانه آمدم. امروز ناظم خلوت با سرداری دور مفتول شمسهٔ مرصع به اصفهان رفت، برای ظل‌السلطان که شاهزاده را برداشته تهران بیاورد.

## امین حضرت مست و خمار

**سه شنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح درخانه رفتم. امین حضرت دیشب مهمان بود و به عادت معهود مست شده خمار افتاده بود. حاضر نبود که در کتابخانه را باز کند. من به توسط آغامحمد خواجه خدمت شاه که حمام بود پیغام دادم که کلید در کتابخانه را شاه از اندرون پیش خودم فرستادند که بروم باز کنم. رفتم کتاب‌ها را قدری ترتیب دادم. سر ناهار احضار شدم قدری روزنامه خواندم خانه آمدم. شب باز درخانه رفتم تا ساعت چهار بودم.

## یک نمساوی (اتریشی) در شکارگاه با شاه

**چهارشنبه سوم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز شاه دوشان‌تپه تشریف بردند. یک نمساوی از نجبای خیلی متمول که تازه آمده است و جوان بیست و چهار ساله است پریروز خدمت شاه رسیده بود. به توسط طلوزان استدعا کرده بود در شکارگاه دعوت شود. به این جهت دیشب به من فرمودند که صبح او را برداشته جلو بروم ناهارش بدهم. تمام روز را در شکارگاه باشم. صبح زود این شخص خانهٔ من آمد به اتفاق دوشان‌تپه رفتیم. مختصر ناهاری تدارک کرده بودند صرف شد. بعد در

رکاب شاه سوار شدیم. متجاوز از چهار فرسخ در کوه‌ها اسب تاختیم و یک شکار نزدیم. شکسته و دریده دهل به قصرفیروزه مراجعت کردند. از سرما و خستگی مرده و وامانده چای صرف شد. به عجله آمدیم شیرخانه دوشان‌تپه را تماشا کرده من آنجا نماز خوانده مغرب وارد شهر شدیم.

### ترجمه بیست و دو جلد کتاب

### پنجشنبه چهارم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:

صبح زود دارالترجمه رفتم بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم. شاه فرمودند هیچ انتظار نداشتم بواسطهٔ خستگی دیروز امروز بیائی. تا چهار به غروب مانده بودم بعد خانه آمدم.

### شرفیابی وزیرمختار نمسه

### جمعه پنجم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:

امروز شاه باز سوار شدند. سبحان‌الله از این طفره از کار زدن. خداوند ان‌شاءالله عاقبت را خیر کند. صبح من خانهٔ طلوزان بودم. وزیرمختار نمسه هم آنجا بود. صحبت مردن نایب خود را می‌کرد که دیشب به مرض مطبقه مرده بود. در این بین خبر رسید که شاه سوار می‌شوند. به عجله در اندرون رفتم بیرون تشریف آوردند تفقدی به من فرمودند و مرخصم کردند که سوار نشوم. خودشان به دوشان‌تپه رفتند. من خانه آمدم خیلی چیز نوشتم. عصر خانهٔ دیکسون رفتم. دو ساعت آنجا بودم بعد به خانه مراجعت شد.

### درخانه مجتهد زنجانی

### شنبه ششم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:

صبح خانه میرزا ابوطالب زنجانی مجتهد خمسه رفتم. از آنجا درخانه

رفتم سرناهار بودم بعد خانه آمدم. عصر مادام بواتال دیدن آمد. شب درخانه الی ساعت چهار بودم. مستشار خراسان که به تهران آمده بود باز به خراسان رفت.

**یکشنبه هفتم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح که درخانه رفتم شاه فرمودند کتاب‌ها را امروز تمام کنم الی عصر مشغول ترتیب کتاب‌ها بودم. عصر دیدن مستشار که خانهٔ مشیرالدوله نقل مکان کرده بود رفتم. از آنجا خانهٔ امیرزاده سلطان محمدمیرزا رفته بعد خانه آمدم. از دیشب تا به حال باران می‌بارد.

**وزیر خارجه در خدمت شاه**

**دوشنبه هشتم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح که درخانه رفتم در کتابخانه خدمت شاه رسیدم. مدتی در باغ روزنامه خواندم بعد وزیر خارجه آمد. خلوت شد من اطاق نرفتم ، بیرون نشستم. در این بین میرزا احمدخان را دیدم که از حضور شاه بیرون می‌آمد. این میرزااحمدخان تفصیلی دارد. خلاصه معلوم شد به توسط حکیم الممالک حضور رفته بود. چون روسی می‌داند شاه فرموده است در خلوت باشد به شاه روسی درس بدهد. حکیم‌الممالک علیه ما علیه عظمی به این اداره داده بود. من عریضه‌ای به شاه با خیلی دلتنگی نوشتم. جوابی مساعد رسید. امشب امیرزاده مرتضی قلی‌میرزا و امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا مهمان من بودند.

## تحقیقات علمی

**سه شنبه نهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز بنا بود جاجرود برویم به واسطهٔ باران موقوف شد. صبح خانهٔ طلوزان، از آنجا به اتفاق خدمت شاه رفتیم. نایب‌السلطنه دیشب از قم مراجعت نموده وارد شد. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. عصر خانهٔ بواتال از آنجا خانه شینلر رفتم. بعضی تحقیقات علمی نموده بعد درخانه رفتم تا ساعتی از شب رفته خدمت شاه بودم.

**چهارشنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز هم به واسطهٔ باران جاجرود نرفتیم. سیدابوالقاسم فراش خلوت محصل بود که مرا حکماً دوشان‌تپه ببرد که شاه آنجا تشریف می‌آوردند رفتم. شاه هم تشریف آوردند تا عصر مشغول کتاب و روزنامه خواندن بودم. عصر به شهر مراجعت فرمودند باز مصمم رفتن فردا به جاجرود هستند تا چه شود.

## مقصود خاطر همایونی

**پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح محقق و بیکمز منزل من آمدند به اتفاق درشکه نشسته طرف سرخه‌حصار راندیم. ناهار آنجا صرف شد. انیس‌الدوله و امین اقدس که این سفر تنها در رکاب هستند به آش کشک در کاروانسرای جدید سرخه‌حصار و مهمان سیدابوالقاسم هستند. خلاصه بعد از ناهار به جاجرود رفتیم. دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم. شاه هم از بی‌راهه تشریف آوردند. دو شکار هم زده بودند. شب بعد از شام احضار شدیم. من به واسطهٔ درد پهلو، محقق به واسطهٔ خستگی عذر آوردیم نرفتیم. به این واسطه قرق هم شکست.

مقصود شاه از قرق بعد از شام این است که انیس‌الدوله را دست بسرکند و از طبقات کنیز و خدمتکار مثلاً جوجوق ددهٔ ملیجک را احضار کند. این است بعد از شام که اندرون میل می‌فرمایند مردانه می‌شود. ساعت چهار و پنج که انیس‌الدوله می‌خوابد دوباره زنانه می‌شود که آنچه مقصود خاطر همایون است به عمل آید.

## تخته قاپوکردن شاهسون اردبیل

### جمعه دوازدهم ربیع‌الاول:

امروز شاه سوار شدند به کوک داغ رفتند. با عبدالقادرخان مدتی مشاوره درباب تخته قاپو نمودن شاهسون اردبیل را می‌فرمودند. بعد مرا احضار فرمودند. قدری سواره و سر ناهار روزنامه خواندم. بعد منزل آمدم. شاه شکار تشریف بردند عصر مراجعت فرمودند. احضار به درخانه شدم. قدری ملیجک در حضور همایون در حالتی که دستورالعمل نظم خراسان به امین‌السلطان داده می‌شد که تلگراف نماید بازی و رذالت طفولیت می‌کرد. ساعت چهار از شب گذشته منزل آمدم.

## زمین خوردن شاه

### شنبه سیزدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:

امروز شاه سوار شدند بطرف باغ شاه رفتند. من سوار نشدم. شاه چهار شکار کردند. امین همایون، سیف‌الملک و مجدالدوله را هریک به طرفی شکار فرستاده بودند. شب بعد از شام مردانه شد. حاضر بودیم. همه را به صحبت شکار گذشت. امروز به وجود شاه آسیبی رسیده بود. الحمدلله به خیر گذشت. پیاده زمین خورده بودند در حالتی که به ملیجک اول تکیه کرده

بودند. مخفی نماند که قامت ملیجک یک ذرع و بسیار سست عنصر است.

## شکار پلنگ

### یکشنبه چهاردهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱

امروز شاه مصمم بودند شکار پلنگ بکنند. چند سردار تعیین فرموده به کوک داغ و غیره فرستاده بودند که پلنگ پیدا کنند. خودشان هم از طرف درهٔ معروف به شترخان تشریف بردند. در این دره که قدغن بود قاطر زیاد دیده شده بود. مزاج مبارک خیلی متغیر شد اما چه می‌شد کرد. قاطرخانه سپردهٔ امین‌السلطان است. قاطرچی‌ها را گرفتند کت بستند نزد امین‌السلطان بردند. شاهنشاه بجهت عذرخواهی جزئی تغیر فرمودند. پارسال هم قاطرچی‌ها این جاها آمده بودند. به امین‌السلطان مرحوم گفتم آنها را تنبیه کرد. یعنی نباید این فقره را از بی‌نظمی امین‌السلطان حاضر تصور کرد. پدر مرحومشان هم جلوگیری از قاطرچی‌ها نمی‌توانست بکند. خلاصه من تا سر ناهار شاه بودم بعد منزل آمدم. شاه هم شکار تشریف بردند. پلنگ نزدند بلکه هیچ شکار نکردند. میرزاعبدالله خان نوری یوشی پلنگی شکار کرده بود و ظاهراً اسباب تغیّر شاه بشود.

### دوشنبه پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:

شهر آمدیم. من و محقق در کالسکهٔ عملهٔ خلوت نشسته سرخه حصار آمدیم. شاه تشریف آوردند ناهار صرف فرمودند بعد بطرف دوشان‌تپه آمدند. الی عصر بودند. حالا عرض می‌کنم به ملک‌داری اوقات صرف باطل می‌شود و وقت کلیتاً عاطل است. عصر خانه آمدم.

**سه‌شنبه شانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه، از آنجا درخانه رفتم. بعد از ناهار شاه مراجعت به خانه شد. شب مهمان امیرزاده سلطان محمد میرزا بودم. عصر خانهٔ امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا رفتم از آنجا به اتفاق خانه سلطان محمد میرزا، امیرزاده مرتضی قلی میرزا هم آمد. ساعت پنج با اهل خانه مراجعت شد. الحمدلله خوش گذشت.

**چهارشنبه هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

عید مولود جناب پیغمبرصلی‌الله علیه و آله است. صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم به اتفاق درخانه خدمت شاه رسیدم. فرمودند به جهت اندازه گرفتن آب علی شاهی دوشان‌تپه که دو ماه قبل رفته و تفصیلش را نوشته‌ام با امین‌السلطان بروم. من در حضور همایون قبول کردم اما نرفتم. بعد از ناهار خانه آمدم خوابیدم. امین‌السلطان آمد در خانهٔ من که باهم برویم عذر آوردم. عصر خانه امین لشکر رفتم. شب درخانه خدمت شاه بودم فرمودند دوشان‌تپه رفتی؟ عرض کردم خیر. بعد امین‌السلطان آمد معلوم شد که عرض ماه گذشتهٔ من صدق بود و مخصوص آن روز نرفته بودم. شاه هیچ نفرمودند اما در ظاهر بر ایشان معلوم شد که من صادق بودم در عرض خود. ساعت چهار خانه آمدم. میرزامهدی به حالت سکته خیلی بد افتاده است.

**اهداء شمسه به امین‌السلطان**

**پنجشنبه هیجدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز شاه سلطنت‌آباد تشریف بردند. دیشب از نصف شب خوابم نبرد. دو ساعت به صبح مانده چون ماهتاب و هوا روشن بود به خیال این که صبح

است از اندرون بیرون آمدم، حمام رفتم، رخت پوشیدم، نماز خواندم، قرآن خواندم. باز صبح نشد. ده دقیقه تکیه کرده خوابیدم. بعد جمعی آمدند و رفتند. سوار شده خانهٔ طلوزان رفتم. مچول خان آنجا رسید به اتفاق سواره سلطنت‌آباد رفتیم. شاه پنج ساعت به غروب مانده وارد شدند. چهار و نیم ناهار صرف فرمودند بلافاصله تاریخ عثمانی را دست من دادند. دو فرسخ پیاده راه رفتند و من بیچاره می‌خواندم. یک ساعت به غروب مانده بطرف شهر آمدند. شنیدم دیروز که شمسه‌ای به امین‌السلطان دادند. هر قدر ملیجک اول واسطه شده بود اجازه بدهند مروارید به شمسه بدوزند قبول نشده بود حتی راضی هم شده بودند که هر طرف دو رشته مروارید آویزان باشد باز قبول نفرمودند. سبحان‌الله که چهل کار به جوان بیست و پنج ساله مرجوع می‌کنند که من جمله چهار وزارتخانهٔ بزرگ است و اجازه نمی‌دهد که شرابهٔ مروارید به شمسه بدوزد. مغرب به خانه آمدم.

**بست نشستن میرآخور**

**جمعه نوزدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ مچول خان رفتم بعد درخانه. باز شاه متغیر بود با امین‌الدوله خلوت کردند بعد از ناهار شاه خانه آمدم. شب درخانه احضار شدم تا ساعت چهار بودم. امروز جلودارهای شاه تماماً بست رفته‌اند. از مجدالدوله میرآخور شکایت دارند که شانزده هزار تومان مواجب ما را خورده است.

**یکشنبه بیست و یکم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح باران می‌بارید. درخانه رفتم. تفصیلی که برای امین‌السلطان در روزنامه نوشته بودم به نظر شاه رساندم تمامش را زدند فرمودند خوب نیست

این همه مناصب مختلفه نوشته شود. در خارج به ما بد می‌گویند. بعد خانه آمدم.

**دوشنبه بیست و دوم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز متصل باران می‌بارید. شاه هم سوار شده دوشان‌تپه رفتند از آنجا قصرفیروزه. من سوار نشدم. خانهٔ امین‌الدوله عیادت رفتم. امین‌حضور هم بود. از آنجا بازدید میرزا اسدالله‌خان رفتم خانه نبود مراجعت به خانه نموده همه را خانه بودم.

### شهرت دروغ

**سه‌شنبه بیست و سوم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح باران می‌آمد. دارالترجمه رفتم از آنجا درخانه. بعد از ناهار شاه خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم. یک ساعت از شب گذشته در خانه احضار شدم تا ساعت سه ونیم بودم. جز من و محقق احدی از معاریف نبود. شاه فرمودند ایلچی عثمانی شهرت داده است که مهدی مصری بابی و یزدی است. به او پیغام دادم که ترک این حرف‌ها را بکند و این شهرت‌ها ندهد. او هم عهد کرده است که دیگر فضولی نکند.

### رعد و برق عجیب

**چهارشنبه بیست و چهارم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

دیشب با وجود این که اواسط زمستان است متصل رعد و برق و تگرگ بارید که اسباب وحشت بود. مدت‌العمر در اسفار و بلاد ایران چنین رعدوبرقی ندیده بودم. صبح خانهٔ نظام‌الملک رفتم. چون ربیبهٔ او علیه خانم

دختر میرزاداودخان مرحوم که مادرش فاطمه خانم صبیهٔ فخرالدوله مرحوم است و حالا زن نظام‌الملک شده فوت شده است تعزیت رفتم. این علیه خانم بیچاره سیزده سال داشت و تازه او را به جهت سلیمان خان پسر عبدالحسین خان که پسردائی او بود عروسی کردند به مرض مخملک دو سه روز فوت شده. از آنجا در خانه خدمت شاه رفتم. بعد از ناهار خانه آمدم.

**دستخط شاه**

**پنجشنبه بیست وپنج ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ بارون نرمان رفتم. کتاب برای شاه به توسط او از فرنگ خواسته بودم آورده بودند رفتم دیدم. چند دانه نمونه بردم به نظر شاه رساندم. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. عصر جمعی بیعار و بیکار دیدن آمده بودند. شب درخانه احضار شدم تا سه ساعت بودم. دستخطی شاه به سراج‌الملک آدم ظل‌السلطان نوشتند و به عجله جواب خواستند و جواب را سوزاندند. خیلی عجیب بود به سراج‌الملک دستخط نوشتن شاه تازگی داشت. در سر شام فرمودند از خوشی‌های دنیا که برای خود تصور می‌کنم این است که من انفیه بکشم و فلان‌کس یعنی من روزنامه بخوانم. امروز باغ عمارت شهر هم به باغبان‌باشی سپرده شد که توجه نماید.

**پول بست نشینی از مجدالدوله**

**جمعه بیست و ششم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

شاه دوشان‌تپه و قصرفیروزه تشریف بردند. من و مچول‌خان به شهر مراجعت کردیم جلودارها که منزل امین اقدس بست رفته بودند هزار وششصد تومان از مجدالدوله گرفتند. مجدالدوله ظاهراً به امین اقدس فحش

داده بود به امین اقدس خبر دادند تهدید کرد.

## کتاب‌های لاتین برای شاه

**شنبه بیست و هفتم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح کتاب‌های شاه را که از فرنگ آورده بودند حضور بردم. چند جلد جدا کردند باقی را باید پس داد. در سر ناهار بودم برای شاه کسالتی رو داد، دوار پیدا شد. با وجودی که طلوزان حاضر بود هیچ نفرمودند.

## پیشکاری آذربایجان

**یکشنبه بیست وهشتم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ امین لشکر رفتم. به اتفاق درب‌خانه رفتیم. من اول دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم صورت داده بعد خدمت شاه رسیدم.

نصیرالدوله به پیشکاری آذربایجان مأمور شده است، خواهد رفت. علی‌خان مشیرالوزاره پسر مرحوم حسین خان نظام‌الدوله که تازه از آذربایجان آمده بود و بسیار جوان قابلی و با من هم آشنا بود سه سال فرنگستان با هم بودیم. دیروز مرض قلب گرفته دیشب فوت کرد. شاه بجای این که چنین نوکر قابلی از دستش رفته تأسف بخورد می‌فرمودند بی‌دین و کافر بود. خدا ما را حفظ کند که بعد از ما هم چنین خواهند فرمود. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. شاه هم میدان مشق تشریف برد. عصر خبر رسید که شاه بیرون شام میل میفرمایند تو را احضار کرده. رفتم شاه از قشون قدری ناراضی بود. از مستوفی‌الممالک تعریف زیاد می‌فرمودند. ساعت چهار خانه مراجعت کردم.

## مجتهد شیروان در تهران

**دوشنبه بیست و نهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

شاه دوشان‌تپه تشریف می‌برند که چند شب توقف نمایند. من صبح دیدن مجتهد شیروان که در همسایگی خانهٔ آقا قاسم منزل دارد رفتم. از آنجا بازار رفتم بعضی اسباب خریدم. بعد خانهٔ طلوزان، از آنجا به خانهٔ خود آمدم. ناهار خورده خوابیدم. عصر به اتفاق بیکمز دوشان‌تپه رفتیم. شب شاه فراش فرستاده بود که اطمینان پیدا کند من آمدم یا نه. چون دستخطی صادر شده بود. دیشب عروسی مردک بود. از خدمه شاه که ترکمان است به او دادند.

## نامه‌های عاشقانه

**سه‌شنبه سلخ:**

امروز شاه سوار نشدند. منزل ماندند. مختصر کاغذخوانی و مفصل کتاب و روضه‌خوانی شد. از تفصیلات این که سلطان ابراهیم میرزا پسر مرحوم عمادالدین که برادرزن من است و زیور خانم صبیهٔ پاشاخان امین‌الملک مرحوم را دارد در میان متروکات امین‌الملک صندوق کاغذی بود. ایشان دو ماه است ملتفت شده است چه است که غالباً نوشته‌جات دولتی و شخصی است، دو سه نوشته بتوسط من به نظر همایون رسید. فرمودند باقی را طلب کنم. امروز سلطان ابراهیم میرزا از شهر آمد و پاکتی از آن کاغذها که ده دوازده از آن نوشته‌جات بود به من داد منجمله دو سه کاغذ معاشقه از گلین همشیره مرحوم سپهسالار قاجار بود به امین‌الملک. من پاکت را که به شاه دادم عرض کردم منجمله کاغذهای عشقبازی زنی است. فرمودند کدام زن؟

عرض کردم به فرانسه همان زن که مادر دو سردار عساکر منصورهٔ شماست. کنایه از سیف‌الملک و سیف‌الدوله بود. خلاصه شب سلطان

ابراهیم میرزا و بیکمز منزل من بودند.

**چهارشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز شاه سوار شده قصرفیروزه رفتند و من تمام منزل بودم. بارون نرمان اطریشی آمد منزل من ناهار صرف نمود. قدری خوابیدم. شب عمارت بالا رفتم. شاه بیرون شام صرف فرمودند.

**مخالفت ولیعهد با حکومت نصیرالدوله**

**پنجشنبه دوم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز شاه سوار نشدند. ناهار منزل میل فرمودند. من هم عمارت بالا رفتم امین‌الدوله هم آمده بود. ظاهراً ولیعهد[1] راضی نشده بود به رفتن نصیرالدوله به آذربایجان. آنچه آجودان مخصوص نقل می‌کرد به شاه تلگراف کرده‌اند که کار حکومت من خیلی منظم‌تر است از امورات تهران. اگر نصیرالدوله مرد قابلی است، آنجا را نظم بدهد. خیلی از این جواب خوشحال شدم. بعد شکار تشریف بردند. من منزل آمدم. عصری که شاه مراجعت فرمودند گفتند سه شکار زده‌اند. نزدیک کالسکه رفته اثبات وجود کردم. شب را با سلطان ابراهیم میرزا بسر بردیم.

**نقاشی شاه**

**جمعه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز برف زیادی آمد. شاه هم سوار شدند. عمارت بالا رفتم تا عصر همه را روزنامه و کتاب خواندم. عصر با گلودرد و خستگی منزل آمدم. امروز شاه

---

۱. منظور مظفرالدین میرزا و مظفرالدین شاه بعدی است.

صورت مرا از عقب کشیدند بجهت خنده و مزاح. اما خیلی خوب به اندازه نقاشی کرده بودند در حالت نشسته از پشت سر. شب هم بعد از شام بیرون آمدند اما من نرفتم خیلی خسته بودم.

**آتش‌سوزی در دربار**

**شنبه چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز دوای جوش خوردم و با شاه سوار نشدم. شاه دو شکار زده بود. آقا وجیه یعنی سیف‌الملک پلنگی زده بود. شاه که از حوالی منزل من گذشت تفقدی فرموده احوالپرسی کردند و شب شام بیرون میل فرمودند من هم بودم. ساعت شش از شب گذشته به واسطهٔ آتش بخاری مرتبه فوقانی عمارت بیرون آتش گرفت و تمام سوخت.

**دستور اصلاح اماکن مخروبه**

**یکشنبه پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز شهر می‌رویم. صبح که شاه بیرون آمدند منتظر بودم به واسطهٔ حریق دیشب متغیر باشند. هیچ نفرمودند. امین‌السلطان و مرا مأمور فرمودند که اصلاح اماکن مخروبه را نمائیم. قدری ماندیم بعد شهر آمدیم. حوالی قنات سردار حرمخانه را دیدم که در کالسکه‌ها نشسته به واسطهٔ خواجه‌های خود زردک از زردک‌فروشی که کنار آب زردک می‌شست می‌خریدند و قاه‌قاه می‌خندیدند و مضمون می‌گفتند. خلاصه وارد خانه شدم همه الحمدلله سلامت بودند. من عصر حمام رفتم.

**تاج‌السلطنه**

**دوشنبه ششم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ امین‌لشکر رفتم. دیشب طاق اطاق به سرش پائین آمده بود. نزدیک بود هلاک شود تفصیلی از خفت نصیرالدوله در مجلس شورا می‌گفت. کتابچه نوشته بود پنجاه شرط قرار داده بود به جهت رفتن آذربایجان. منجمله لقب امیرنظامی به خودش و وزارت تجارت به پسر شش ساله‌اش و غیره و غیره. خلاصه کتابچه که در مجلس خوانده شده بود آن وقت قوام‌الدوله کاغذ مستوفی‌الممالک را از بغل بیرون می‌آورد که شاه فرموده است نصیرالدوله نرود آذربایجان. خیلی خفیف شده بود. آفرین بر ولیعهد که کار خوب کرده بود. از آنجا خانهٔ طلوزان، از آنجا درب‌خانه رفتم. مدتی با شاه در باغ گردش کردم و روزنامه خواندم. شاه زیاد از نایب‌السلطنه دلتنگ بود و از ظل‌السلطان تعریف می‌کرد. بعد خانه آمدم. عصر جمعی دیدن آمدند منجمله عکاس روسی است که تازه بود. شب درخانه احضار شدم. دیشب خانم شاهزاده زن شاه دختری آورد موسوم به تاج‌السلطنه شد.

**سه‌شنبه هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه بعد درب‌خانه رفتم خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. ظهر حمام رفتم. بعد خیلی تحریر کردم. شب مهمان طلوزان بودم. میرز ااسدالله‌خان و مشیرالدوله و امین‌الدوله و مادام بواتال بودند. ساعت پنج با نهایت کسالت خانه آمدم. خیلی ناراحت بودم.

**چهارشنبه هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح درب‌خانه رفتم. شاه تشریف آوردند بیرون مدتی مرا راه بردند بعد سر ناهار فرمودند شب حاضر باشم. خانه آمدم. شب درخانه رفتم. ساعت

سه مراجعت شد به خانه.

**پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح میرزاطاهر مستوفی و جمعی را اسماعیل‌آباد به جهت عمل قنات آنجا فرستادم. خودم درخانه رفتم. شاه فرمودند فردا یک شبه جاجرود می‌رویم، تو هم باش. بعد از ناهار خانه آمدم.

**جمعه دهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح زود به اتفاق بیکمز سرخه‌حصار رفتیم. ناهار صرف شد. چهار به غروب مانده وارد جاجرود شدیم. عصر شاه تشریف آوردند. دو سه شکار زده بودند. شب تا ساعت چهار درخانه خدمت شاه بودم. خبر رسید که ظل‌السلطان وارد شد. فرمودند باشد شهر حضور بیاید. میرزا زین‌العابدین حکیم هم منزل من آمده است.

**باغبانها در نگارستان**

**شنبه یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح به اتفاق ناظم خلوت کالسکه دولتی نشسته شهر آمدیم. در بین راه ظل‌السلطان به عجله جاجرود می‌رفت. من پیاده شدم. شاهزاده هم پیاده شد. من دست شاهزاده و شاهزاده صورت مرا بوسید. بعد ناظم خلوت را برداشت که بلد باشد و او را به شاه برساند. من هم با بیکمز سرخه‌حصار ناهار خورده پنج به غروب مانده وارد شهر شدم. پریشب باغبانهای نگارستان جنده داشته‌اند نایب‌السلطنه آنها را گرفته است.

## حبس باغبان‌باشی

### دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

صبح زود درب‌خانه رفتم. شاه هم زود بیرون آمدند. تعجب فرمودند مرا دیدند. عرض کردم چون دوشنبه دارالترجمه نیست به این جهت زود درخانه آمدم. اظهار لطفی فرمودند بعد فرمودند مسئلهٔ نگارستان و جنده‌بازی حضرات به کجا رسید. دیروز نایب‌السلطنه راپرتی فرستاده بود دستخطی هم نوشتم. به تو داد؟

عرض کردم هنوز زیارت نکردم.

فرمودند چندان مهم نبود. اما بدکاری شده.

عرض کردم باغبان‌باشی هم حبس است.

بعد فرمایشات دیگر فرمودند. اطاق آمدند قدری کتاب خواندند. ناهار خواستند. من بیرون آمدم. مشیرخلوت فراشباشی نایب‌السلطنه را دیدم که کاغذی از جیب بیرون آورد که دستخط شاه است زیارت بکن.

گفتم شاه دیروز دستخط دادند چرا امروز به من می‌دهید؟

عذرها آورد. خلاصه دستخط را دیدم. نوشته بودند یک پا از باغبان‌باشی و یک پا از میرزاحسین کدخدا فلک کنند در حضور فلان کس سیصد چوب بزنند. در این بین شاه مرا احضار کرد. سر ناهار مشغول روزنامه خواندن شدم. عرض کردم تقصیر باغبان‌باشی را به من ببخشید و از چوب او بگذرید. شاه هم که قربانش بروم قلبش از همه بهتر است. فراشباشی نایب‌السلطنه را خواست که بفرستند چوب نزنند.

فراشباشی آمد. شاه عنوان مطلب را که فرمودند عرض کرد چوب خوردند. شاه خوششان نیامد. همین قدر فرمودند کار گذشت.

من با نهایت تغیر برخاستم از اطاق بیرون آمدم. گفتم اگر نظم طهران

(تهران) به این داده خواهد شد باشد. طوری که شاه شنید و خانه آمدم. عصر کنت منزل من آمد. شکایت از نایب‌السلطنه داشت. مچول خان، ناظم خلوت، آقا شاهزاده پسر مؤیدالدوله هم بودند.

## اشرفی‌های تصدقی

**سه شنبه چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح می‌خواستم تمارض و تعرض نموده دربخانه نروم. خانه طلوزان رفتم. شاه بیرون تشریف آوردند با درد سر و درد گردن و دوار. الی یک ساعت به غروب مانده مرا نگاه داشتند. بقدری کتاب و روزنامه خواندم که گلویم درد گرفت. نایب‌السلطنه پنجاه تومان قران و ظل‌السلطان دویست عدد اشرفی تصدق فرستادند. تمام را به دامان ملیجک اول ریختند که به فقرا تقسیم کند. اگر چه دیناری نخواهد داد.

## کشتن در زندان

**چهارشنبه پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دربخانه رفتم. در باغ بسته بود. معلوم شد شاه اطاق بیرون خوابیده. از وقتی که عمارت اندرونی جدید شاه ساخته شده من ملتفت هستم که شاه دانستند خرابی ابنیهٔ قدیم را هر وقت تغیرخاطر یا کسالت مزاجی دارند شب‌ها را در عمارت بیرونی می‌خوابند و زنانه می‌شود. خلاصه بعد از مدتی انتظار در اطاق حاجب‌الدوله قرق شکست، خدمت شاه رفتم الحمدلله مزاج مبارک بهتر بود. سر ناهار کتاب تاریخ عثمانی خواندم. بعد خانه آمدم. عصر ترجمه زیادی کردم غروب بواتال نزد من آمد و خیلی مرا معطل کرد به حرفهای بی‌معنی. شنیدم در مجلس کنت شخصی را

کشته‌اند تا فردا معلوم شود.

## مالیات قفس بلبل

**پنجشنبه شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

دو سه روز است متصل باران می‌آید. صبح دیدن حکیم آدم ظل‌السلطان از آنجا دارالترجمه رفتم. شاه باز بیرون می‌خوابند. بیدار شده، قرق که شکست حضور شاه رفتم. شنیدم دیشب از بدرالسلطنه خداوند به شاه پسری کرامت کرده. تفصیل دیگر این که دیشب ساعت چهار پنج قراول‌های باب همایون صدائی شنیدند از میان دهلیز این در که غالباً بسته است و قفل است. جز این که شاه هر وقت سوار می‌شود باز می‌شود و کلید نزد آغانوری خواجه است. از اندرون هم همان شبانه امین‌السلطان را خواسته و شکنجه کردند مردکه را ندانستم چه بروز کرده است. آنچه که مشهور است یعنی امین‌السلطان شهرت داده این است که این شخص درویش بنگی است. چرس کشیده بوده. این جا خوابش برده است. حرف سراپا مزخرف.

چطور درویش چرس کشیده. از میان یکصد نفر قراول داخل دهلیز می‌شود. آخر معلوم می‌شود بعد از این که بجای میرزا محمدخان قاجار کشیک‌چی باشی هفتاد ساله عبدالله خان پسر علاءالدوله دیوانه کشیکچی‌باشی می‌شود و بجای حاجی علیخان پدر من که فراشباشی بود محمد حسن خان پسر دیگر علاءالدوله که حالا بیست و چهار سال دارد فراشباشی است و بجای علی خان ارومیه‌ای هشتاد ساله که رئیس فوج سوادکوه بود امین‌السلطان بیست و پنج ساله رئیس قراول خاصه است. همین اتفاقات باید بیفتد. خلاصه در سر ناهار به شاه عرض کردم تفصیل دیروز و آدم کشتن کنت را مطلع شدید؟ فرمودند گفتم اصلاح کنند. عرض کردم یعنی

مرده را دوباره زنده کنند و صلح بدهند؟ قتل این بیچاره این بوده است که شخص مقتول سبزی‌فروش بود. قفس بلبلی داشته است. کنت از هر کس که بلبل دارد قفسی یک قران مالیات می‌گیرد. رفته بودند یک قران این ماه را بگیرند، نداشته بود بدهد. کنت پلیس را گفته بود حکماً بگیر. ظاهراً سبزی فروش با پلیس نزاع کرده بود. پلیس او را گرفته به محبس کنت می‌رود. او را فلک کرده میزنند. فوراً می‌میرد. از دو ماه قبل تا بحال در مجلس کنت دو نفر کشته شده‌اند. خدا حفظ کند ان‌شاءالله. عصر خانه بواتال رفتم.

**دزد در حرمخانه شاهی**

**جمعه هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ امین لشکر رفتم. مژده داد که خالصهٔ تهران را به او دادند. خیلی خوشحال شدم. از آنجا درب‌خانه رفتم. خدمت شاه رسیدم. معلوم شد دیروز عصر زالو به مقعد انداخته‌اند. بحمدلله احوالشان خیلی خوب بود. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر دیدن وزیرمختار فرانسه رفتم. شب درب‌خانه احضار شدم، الی ساعت سه و نیم بودم. بعد از شام قلیان برای شاه بردم. خیلی ممنون شدند. فرمودند هر شب که بیرون شام می‌خورم تو قلیان بیاور و زیاد اظهار التفات فرمودند.

اما تفصیل دزد حرمخانه. این شخص مقنی یزدی بوده است. از سرخمام شکوه‌السلطنه بالا رفته بود. شکوه‌السلطنه دیده بود. خواجه‌ها را گفته بود گرفتند. در هر صورت بتوسط آقا محمد خواجه مرخص شد. تفصیل بعد معلوم خواهم کرد. به این شلی هم نباید باشد.

## شرفیابی اهل قلم

## شنبه هیجدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

صبح دارالترجمه رفتم. مدتی طول کشید تا شاه بیدار شدند. قرق شکست رفتم. الحمدلله احوال شاه بسیار خوب بود. فردا هم سوار می‌شوند. فرستاده جمهوری ونزوئلا که حامل نشان است امروز شرفیاب شد. اهل قلم یعنی مستوفی‌ها شرفیاب شدند. بعد من خانه طلوزان رفتم با او ناهار خوردم. خانه آمدم مغرب خانهٔ ظل‌السلطان رفتم. در خلوت ما را پذیرفت. در بین صحبت از مردکهٔ مقنی یزدی گفتگوئی شد از طرز گفتار شاهزاده چنین معلوم شد برخلاف آن است که شهرت دادند و طوری پرده‌پوشی کردند. شاهزاده از قشون خودشان صحبت داشت که چهل هزار قشون هر وقت بخواهم در اندکی وقت با توپخانه و سایر لوازمات می‌توانم حاضر کنم. از خانه ظل‌السلطان که مراجعت شد در بین راه امین‌الدوله را دیدم که از پارک خودشان مراجعت می‌فرمود. گفت ظاهراً بواسطه قتل سبزی‌فروش کنت اخراج شود تا فردا معلوم شود که چه خواهد شد.

## نمایندهٔ ونزوئلا در دربار

## یکشنبه نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

امروز شاه سوار شدند. دوشان‌تپه تشریف بردند. من صبح بجهت استطلاع از مقدمهٔ کنت درب‌خانه رفتم. درب اندرون تجملات سواری از قبیل کالسکه و غیره دیدم. کنت را هم آنجا یافتم. نزدیک او رفته به هیچ وجه خود را آشنا به تفصیلاتی که شنیده بودم نکردم. دیدم به هیچ وجه من‌الوجوه در خیال عزل هم نیست تا چه رسد به معزولی.

شاه بیرون تشریف آوردند. اظهار لطفی به من کرد و به کنت هم اظهار

تفقدی فرمود. معلوم شد عزل کنت افسانه‌ای بوده. شاه سوار شدند. من خانه آمدم. الی عصر چیز زیاد نوشتم، طوری که عصر حالت دوار پیدا کردم. سوار شده خانهٔ طلوزان رفتم. فرستاده جمهوری ونزوئلا که تازه آمده است آنجا بود. از قرار معلوم دیروز میرزا سعید خان وزیر خارجه بواسطهٔ عداوتی که با من دارد اخبار نداده بود که بجهت ترجمه حاضر باشم. میرزا عبدالله خان پسر صدیق‌الملک را برای مترجمی تراشیده بود. میرزا عبدالله هم از عهدهٔ ترجمه برنیامده بود. شاه که فرانسه را خوب می‌داند ملتفت شده بود. بارون نرمان را که حضور داشت او را به ترجمه واداشته بود. خلاصه شاه خیلی دیر از شکار مراجعت فرمودند. یک شکار هم زده بودند. والده خانهٔ ظل‌السلطان رفته بود شاهزاده را ندیده بود.

**کوچ خوانین مرو به روسیه**

**دوشنبه بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

خانهٔ بارون نرمان رفتم که تفصیل دیروز را از خود او بپرسم. در این بین کاغذی از وزیر خارجه رسید که بارون نرمان ترجمه کند. معلوم شد یادداشت رسمی است از سفارت روس فرستاده بودند که خوانین مرو بیشتر از دو هزار نفر به عشق‌آباد نزد سردار روس رفته‌اند و به میل و رغبت تبعیت روس را اختیار کردند. مرو هم از دست ایران رفت. فی‌الواقع ایران منبعد جزء ممالک روس شده خدا عاقبت را برای ملت ایران بیچاره حفظ کند که به وسیلهٔ سوءتدبیر وزرای جاهل غیرعالم ایران به باد رفته.

از آنجا خانهٔ زیندارباشی رفتم به اتفاق درب‌خانه. سر ناهار نایب‌السلطنه در حضور من شفاعت کرد که خلعتی به باغبان‌باشی داده شود. شاه هم دادند. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر خلعت را نایب‌السلطنه فرستاده بودند نزد من.

قبول نکردم. جواب دادم چون چوب را بدون اطلاع من زدند خلعت را هم بهتر این است بدون اطلاع من بدهید.

**نوزاد جدید**

**سه شنبه بیست ویکم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح خیلی زود دارالترجمه رفتم. قدری کار داشتم صورت دادم. درب‌خانه خدمت شاه رفتم. بعد از ناهار فرمودند شب حاضر باشم. خانه آمدم. امروز زن‌های شاهزاده‌ها و معاریف را شکوه‌السلطنه اندرون شاه دعوت کرده به جهت اسم‌گذاری پسر تازه شاه که از بدرالسلطنه است. شب هم مستوفی‌الممالک رجال دولت را به دربار دعوت کرده بود من شب خدمت شاه رفتم. سر شام ملیجک از اندرون آمد به شاه عرض کرد ظل‌السلطان آمد اندرون جقّه سرش بود. معلوم شد به حکم شاه مستوفی الممالک، امام جمعه، معتمدالدوله، ظل‌السلطان و نایب‌السلطنه اندرون بایست می‌رفتند که اسم بگذارند. نایب‌السلطنه بواسطهٔ حضور ظل‌السلطان طفره زده بود. حضرات رفته بودند. ظل‌السلطان انگشتر الماس هزار تومانی داده بود. مستوفی الممالک صد عدد پنج هزاری، معتمدالدوله یک صد عدد دو هزاری، امام جمعه دست برده بود به عمامهٔ خود که تربت بیرون بیاورد، حاضر نبود. ظل‌السلطان تربت خود را داده بود. اسم مولود تازه را محمدرضا میرزا که جدیدالسلطنه و پسر فتحعلی‌شاه است و لقب رکن‌السلطنه گذاشتند. خلاصه شاه به ملیجک فرمودند ظل‌السلطان به تو چه گفت؟

گفت مرا نشاند و یک دانه قرص به من داد.

شاه خیلی ممنون شد فرمودند بلی جائی که ظل‌السلطان هست نایب‌السلطنه نمیرود. ساعت چهار خانه آمدم.

**چهارشنبه بیست و دوم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح خانه ظل‌السلطان رفتم. یک ساعت تمام خلوت کردیم از همه جا صحبت شد، خیلی هم مفصل. بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر به طمع این که یک کتاب لغت فرانسه به فارسی که تازه آورده‌اند و جهانگیرخان دارد به خانهٔ او رفتم. هرچه رو انداختم عذر آورد. خیلی کسل خانه آمدم.

**مترجم زبان روسی**

**پنجشنبه بیست وسوم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح به اتفاق بیکمز درشکه نشسته طرف جاجرود رفتیم. در سرخه‌حصار ناهار صرف شد. باز ملیجک حرمخانه را به آش کشک در کاروانسرا دعوت کرده بود. بعد از ناهار سواره بطرف جاجرود راندیم. در بین راه به میرزا احمد مترجم روسی رسیدیم که سوار اسب دم قرمزی بود سلامی کرد، با ما همراهی نمود. معلوم شد اسب از دیوان داده‌اند و مقرر شده است مال و بنه و چادر هم بدهند که در سفر ملتزم رکاب باشد و درس روسی به شاه بدهد. ماشاءالله شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند هنوز نمی‌توانند مکالمه کنند. حالا روسی می‌خوانند. این میرزا احمد بعد از عزل از حاجی طرخان که قنسول ایران بود مصمم تبعه شدن روس‌ها بود، او را به تدبیری آوردند. حالا این تفاصیل برای دل‌جوئی اوست. ای کاش ما هم نمک به حرامی بکنیم که جز این اسباب ترقی نیست. خلاصه میرزااحمد گرسنه بود به منزل رسیدیم از برای او ناهار آوردند خورد. بعد او را روانهٔ منزل خودش که در زیر سایهٔ امین‌السلطان است نمودم. میرزازین‌العابدین حکیم هم منزل من آمده است. قدری خوابید. عصر قدری

لغت نوشتم.

## پیشکش ظل‌السلطان

### جمعه بیست و چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

صبح حمام لازم بود رفتم. بسیار کثیف بود. از آنجا به منزل طلوزان به اتفاق درب‌خانه رفتیم. شاه سوار شدند. شنیدم میرزا حسینعلی کاشی فراش خلوت ظل‌السلطان که دو سال است خود را به شاهزاده بسته با کالسکه نهصد تومانی و شش اسبه اردو آمده حامل پیشکس ظل‌السلطان است. این شخص از گرسنگی رمق نداشت. نوکری امین‌الدوله را می‌کرد. در این مدت کم صاحب همه چیز شده. شب درخانه رفتم تا ساعت چهار خدمت شاه بودم.

### شنبه بیست و پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

شاه سوار شدند و سه شکار زدند. من صبح به عیادت امین حضرت رفتم از آنجا به عیادت ناظم خلوت. ناهار منزل عضدالملک مهمان بودم. بعد منزل آمدم. باران بیست و چهار ساعت است متصل می‌بارد.

## درس روسی شاه

### یکشنبه بیست وششم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:

شاه صبح سوار نشدند. درب‌خانه رفتم تا ساعت دو به غروب مانده بودم. شاه سوار شدند. تأکیدات اکید که شب حاضر باشم. منزل آمدم. باز اول مغرب درب‌خانه رفتم. شاه مشغول درس روسی بود. بعد شام خواستند. من مثل نقال‌ها برای امین‌السلطنه و حکیم‌الممالک و جمعی سگ و گربه تاریخ عثمانی می‌خواندم درحالی که کمال اوقات تلخی را داشتم. ششصد تومان

قرار شده بود به من خلعت بهای سال نو بدهند. بعد ملیجک و مردک و زردک این آشغال‌ها که زیاد شدند ششصد تومان را قطع کردند. امین خلوت به من گفت اولاً چرا باید خلعت بها به من داده شود؟ چه منصبی، چه مأموریتی دارم که مداخل داشته باشم. ثانیاً معلوم است عظم ما رفته است که خلعت بهای ما را به دیگری می‌دهند. با نهایت کسالت ساعت چهار ونیم منزل آمدم.

**هجده سال نقالی**

**دوشنبه بیست وهفتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

صبح برف می‌آمد. لباس پوشیدم. عمداً درب‌خانه نرفتم. حالا که اعتبار و شأنی ندارم، خلعت بها هم ندارم و هیچ ندارم اقلاً چندان زحمت به خود ندهم. شاه را بگذاریم درس روسی بخواند. این همه مخلوق که تحصیل معاش کردند از نقالی نبوده است. حالا هیجده سال است من این کاره هستم چه فایده بردم. شاه هم سوار شدند.

**قرار شاه**

**سه شنبه بیست و هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز آفتاب بود. شاه سوار شدند. من به واسطهٔ قهر درب‌خانه نرفتم. منزل طلوزان رفتم نبود. منزل امین حضرت بود آنجا رفتم، عیادتی کردم. بعد به اتفاق طلوزان منزل او آمدیم، ناهار صرف شد. تفصیلی از تاریخ گفت نوشتم. منزل آمدم. شنیدم حکیم‌الممالک قهر مرا غنیمت شمرده، شاه سوار شده و سهل است. قسم به خدا از نوکری شاه خسته شدم. خیلی میل دارم مدتی آسوده باشم. همرکاب من مشیرالدوله و عضدالملک و امین حضور بودند نه ملیجک و مردک. تا کی باید طاقت آورد؟ امین‌الدوله و آجودان

مخصوص با من ترقی کردند. آن‌ها به درجات عالی رسیدند. من نقال که بودم هستم. باز اگر نقال بی‌قال و قیل و معاش روزانه داشتم شاکر بودم. خلاصه باز شکر باید کرد. امروز شاه به شکار رفته بودند. شب هم گویا بیرون شام میل فرمودند.

**استعفا از نوکری**

**چهارشنبه بیست ونهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱:**

امروز صبح با کمال اوقات تلخی در رکاب شاه سوار شدم. شاه ملتفت شدند. اظهار لطفی فرمودند. من چندان خود را سست نگرفتم.
سر ناهار بودم. شنیدم دیشب شاه روزنامه فرستاده بودند نزد امین‌السلطان که بدهد به میرزا احمد ترجمه کند. خواسته بودند سواد فرانسه او را بدانند. آن بیچاره هم نتوانسته بود به امین‌السلطان پس داده بود. من از سواری مراجعت نمودم عریضهٔ خیلی مفصلی باکمال اوقات‌تلخی به شاه نوشتم و استعفا از نوکری می‌کردم. جواب تفقد و مرحمت مرقوم فرموده بودند. با وجود خستگی بعد از شام مخصوصاً مرا احضار کردند. خیلی دلجوئی فرمودند.

**پنجشنبه غره جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح زود فراشی به احضارم آمد که در رکاب سوار شوم. نزدیک عمارت ناهار میل فرمودند. الی عصر بودم. دو سه روزنامه خوانده شد. عصر مراجعت به منزل شد. شب آتش‌بازی مفصلی شد.

**میل به قمار**

**جمعه دوم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

شاه سوار شدند. مرا هم احضار فرمودند در رکاب باشم. الی بعد از ناهار

بودم. از آنجا مرخص شده به منزل آمدم. قدری ترجمه کردم، قدری خوابیدم. شب مهمان مجدالدوله بودم آنجا رفتم. عضدالملک، نایب ناظر، امین همایون و غیره بودند. عضدالملک با شئوناتی که دارد زیاد میل به قمار دارد. بعد از چندی که حسن طلب فرمود مصمم قمار شدند و بازی اسکنت میان آمد. عضدالملک صد وپنجاه تومان باخت. من هفت ساعت تمام بازی کردم. آخر یک پنجهزاری بردم. شام بسیار بدی، منزل بسیار کثیفی. خلاصه در عمر یک مرتبه منزل مجدالدوله ضرر نداشت.

**شنبه سوم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز بنا بود که ناهار گرم در جنگل طبخ شود الی عصر آنجا بمانند صبح به این خیال سوار شدیم. بعد از ناهار شاه شکار رفتند. من منزل آمدم. بواسطهٔ بیخوابی دیشب کسل بودم الی ساعت چهار درخانه بودم.

**یکشنبه چهارم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز طرف شهر آمدیم. صبح سرخه‌حصار آمدم. درشکه من حاضر بود با سلطان ابراهیم میرزا که چند روز بود جاجرود بود و بیکمز درشکه نشسته شهر آمدیم. خانه آمده ناهار خورده خوابیدم. عصر حمام رفتم. شاه از سرخه‌حصار دوشان‌تپه تشریف برده بودند وضع و نظم آنجا را پسندیده بودند.

**ملکم و فراموشخانه**

**دوشنبه پنج جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ ظل‌السلطان. از آنجا خدمت شاه رفتم. شاه از وضع دوشان‌تپه

تعریف می‌کردند. فرمودند هیچ وقت دوشان تپه به این طور منظم نبوده است. بعد از ناهار شاه دکان فرنگی‌ها رفتم. لباس عید به جهت خود گرفتم خانه آمدم. عصر امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا و میرزا نصرالله خان نایب وزارت خارجه که لقب دبیرالملکی گرفته است و میرزا اسدالله خان وزیرمختار پطرزبورغ که لقب وکیل‌الملکی گرفته است دیدن آمده بودند. اما میرزا نصرالله خان که بیست سال قبل وقتی میرزاملکم خان فراموشخانه در تهران ایجاد کرده بود او و اتباعش را از تهران رو به بغداد رانده بودند از جمله میرزانصرالله خان بود که مدتی هم در اسلامپول گدائی می‌کرد. به واسطهٔ نسبتی که با مشیرالدوله داشت به ایران آمد و حالا به لقب دبیرالملکی که از القاب بزرگ است رسیده و از پستی شأن القاب همین بس که به مرحوم میرزاعبدالحسین دبیرالملک من تعظیم می‌کردم و این دبیرالملک به من تعظیم می‌کند.

**مرگ بهمن‌میرزا**

**سه شنبه ششم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

حسب‌الامر باید صاحبقرانیه و سلطنت‌آباد بروم. خیال داشتم شب را حسن‌آباد بمانم. پشیمان شدم زیرا که جوانی رفت، نوبت پیری رسیده است. هیچ چیز مطلوب نیست و خلاصه کالسکه ویرانی نشسته با باغبان‌باشی به صاحبقرانیه و سلطنت‌آباد رفتم . از آنجا هم حسن‌آباد رفته چهار به غروب مانده مراجعت کردم. عصر فراشی به احضارم آمد که شاه بیرون شام می‌خورند. به واسطهٔ خستگی نرفتم. بهمن‌میرزا پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در سن هفتاد و هشت سالگی مرحوم شد در قراباغ. مسجد شاه ختم گذاشته‌اند. دو شب قبل خوابی دیدم که می‌نویسم: مرحوم

اعتضادالسلطنه را در خواب دیدم پرسیدم بر شما چه گذشت؟

گفت اولی خیلی سخت و بد و حالا قدری بهترم و این دروغ صرف است که در میان عوام معروف است می‌گویند شخص خیرخواه باشد و سخی خدا گناه او را خواهد بخشید. نه چنین است. من هم خیرخواه بودم و هم سخی چون به عبادت خدا درست نمی‌پرداختم صدمه دیدم. شخص باید اطاعت امر خدا کند تا از عذاب آسوده شود.

**قنات لاله‌زار**

**چهارشنبه هفتم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

دیشب ساعت پنج میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه در سن هفتاد سالگی فوت شد. امروز صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم آنجا شنیدم. امین‌الدوله خواست مرا به خانه ببرد نرفتم، دارالترجمه آمدم. از آنجا خدمت شاه رسیدم. در باب قنات لاله‌زار تأکیدات فرمودند.

عرض کردم به من دخل ندارد. باز سر ناهار تأکید فرمودند. عرض کردم من هر چه می‌گویم غرض تصور می‌فرمائید. خلاصه عصر منزل آمدم به اتفاق امیرزاده سلطان محمد میرزا خانه مستوفی‌الممالک رفتم اضافه مواجبی شاه مرحمت فرموده بودند. رفتم شاید کاری بکنم محل معین شود.

**یورش به پلیس**

**پنجشنبه هشتم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز شاه سلطنت‌آباد تشریف بردند. صبح زود خانه امین لشکر رفتم. از آنجا در اندرون کنت را دیدم. تفصیل یورش فوج مخصوص نایب‌السلطنه به پلیس را می‌گفت و وحشتی که زنش کرده بود. قریب چهارصد نفر سرباز و

الواط دور خانهٔ کنت را گرفته بودند. آخر ظل‌السلطان را فرستاده بود آن‌ها را متفرق کرده بودند. خلاصه شاه سوار شدند من هم در رکاب بودم. سلطنت‌آباد تشریف بردند الی عصر بودند. بعد به خط مستقیم مراجعت به شهر فرمودند. از سلطنت‌آباد تعریف فرمودند.

**جمعه نهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح زود درب‌خانه رفتم، خدمت شاه رسیدم. سر ناهار بودم. بعد خانه آمدم. شب دوباره حسب‌الامر درب‌خانه رفتم تا ساعت سه خدمت شاه بودم. هنوز وزیر خارجه تعیین نشده. محمدزمان تفنگ‌دار هم مرحوم شد.

**نشان حمایل سبز و فرمان جنابی**

**شنبه دهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ ظل‌السلطان رفتم از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. لغتی در حضور مبارک ذکر شد. حکیم‌الممالک احمق بی‌سواد مدعی شد. امروز در اثبات حقانیت خود کتاب لغت را به نظر همایون رساندم. در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم. بعد اعضاء وزارت خارجه با پسر مرحوم وزیر حضور رسیدند. شاه فرمودند من در رکاب سوار شوم. باغ اسب‌دوانی تشریف بردند. عمداً نرفتم. خانه آمدم. امروز شاه تفصیلی فرمودند جواب عرض کردم. نشان حمایل سبز که به توسط وزیر امور خارجه مرحوم به امین حضرت آبدارباشی داده شده بود بعد امین حضرت از وزیر مرحوم خواهش کرده بود به فرمان خطاب جنابی هم الحاق کند. این بیچاره هم به خط خود الحاق نموده بود. دو ماه قبل امین حضرت از من خواهش کرد در روزنامه بنویسم. مسوده کردم. شاه زد. باز امین حضرت خواهش کرد مسودهٔ دیگر

نوشتم. باز شاه قلم زد. به امین حضرت تفصیل را گفتم. عریضه به شاه نوشته بود شکایت از من.

شاه دستخط جواب داده بود که ما تو را کی جناب کردیم؟ همان حمایل و نشان به تو داده شد. امروز شاه با من خلوت فرمودند که نشان امین‌حضرت را بنویس، خطاب جنابی را بنویس. عرض کردم چرا دادید؟

فرمودند من ندادم. خودشان الحاق کردند.

عرض کردم خیلی بدکاری است. شئونات دولت برده می‌شود.

فرمودند دزدی است.

عرض کردم در فرمان حکیم‌الممالک و آجودان مخصوص هم همین تقلبات شده است.

## شاه در خانه امام جمعه

**یکشنبه یازدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم. حمام تشریف داشتند. با نهایت تغیّر از حمام بیرون آمدند. عباس میرزاملک آرا برادر شاه حاکم قزوین شرفیاب شد. تازه از قزوین وارد شده. ناصرالملک حاکم کرمانشاهان هم عصر وارد شد. امروز عصر شاه خانه امام جمعه و صدرالعلما رفتند. قبل از رفتن وزیر نظام و ملیجک مأمور شدند رفتند کوچه‌ها را دیدند که مبادا اشراری آنجاها باشند و خدای نکرده آسیبی برسانند. شب من مهمان میرزاالسدالله خان وکیل‌الملک وزیرمختار پطرزبورغ بودم. محقق هم بود.

## قصیده حکیم‌الممالک

**دوشنبه دوازدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

شاه مهمان عضدالملک است به سلیمانیه. من صبح دیدن ناصرالملک

رفتم که ناظر وزارت امور خارجه است. از آنجا سلیمانیه رفتم. عضدالملک تدارک زیاد دیده بود. حکیم‌الممالک انشا کرده بود عرض کرد. شال پاانداز را خلعت گرفت. بعد از ناهار بنای تخته بازی شد. من به اتفاق مچول خان خانه آمدم. عصر محقق آمد. نقل می‌کرد که شاه در مراجعت دوشان‌تپه رفته بودند خیلی تعریف کردند.

**شرفیابی مترجمین**

**سه شنبه سیزدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ ظل‌السلطان رفتم. مدتی بودم. شاهزاده خواست به من معلوم کند که به توسط او ناصرالملک وزیر امورخارجه خواهد شد. اما من از مقدمه بی‌اطلاع نبودم. چون به امین‌الدوله و مشیرالدوله و نصیرالدوله که پیشکش‌ها و واسطه‌ها داشتند و می‌دادند این منصب را نداد. معلوم شد به ناصرالملک مرحمت می‌شود. از خانه شاهزاده دارالترجمه رفتم. مترجمین لباس تازه خود را که همه ماهوت آبی و یک رنگ است پوشیده بودند به حضور بردم. خیلی اظهار لطف فرمودند. بعد سرداری ترمهٔ لیموئی شمسهٔ مرصع آوردند به توسط ملیجک با دستخط به جهت ناصرالملک فرستادند. فی‌الواقع خلعت و منصب را به واسطهٔ حامل بودن ملیجک بی‌ارزش فرمودند. ممکن بود خلعت را پیشخدمت معتبری ببرد. خلعت بها را به ملیجک می‌دادند. بعد وزرا احضار شدند. من خانه آمدم. عصر خانهٔ بواتال رفتم. از زن بواتال خوشم می‌آید. پیرم هوای جوانی به سر دارم. شب از درب‌خانه رفتم تا ساعت سه ونیم خدمت شاه بودم بعد به خانه مراجعت نمودم.

**چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

امروز شاه شکار تشریف بردند، من نرفتم. صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم.

ابوالقاسم خان نوهٔ ناصرالملک که تازه از فرنگ آمده ناصرالملک را آورده بود که امین‌الدوله را حضور شاه ببرد. این جوان شش سال تمام است فرنگستان بوده. از آنجا بازدید مچول خان رفتم. بعد خانه آمدم. قدری لغت نوشتم. ناهار خورده خوابیدم. عصر پیاده خیلی گردش کردم.

**انعام شاه به مترجمین**

**پنجشنبه پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم. دویست وپنجاه تومان شاه به مترجمین انعام مرحمت فرمود. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر شاه خانه حاجی معتمدالدوله و خانهٔ حاجی ملاعلی (کنی) تشریف بردند.

**فوت صدرالعلما**

**جمعه شانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دیدن ابوالقاسم‌خان نوه ناصرالملک رفتم. از آنجا درب‌خانه بعد از ناهار شاه خانه آمدم. عصر زالو به مقعد انداختم. مچول خان و ناظم خلوت دیدن آمده بودند. دیشب صدرالعلما فوت شد.

**گریه و قهر ملیجک**

**شنبه هفدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانه ظل‌السلطان رفتم مدتی با شاهزاده صحبت داشتم. خیلی کامل و باحال است. از آنجا دارالترجمه، بعد خدمت شاه رفتم. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر حسام‌السلطنه و امیرزاده مرتضی قلی میرزا دیدن آمدند. شب درب‌خانه احضارشدم. تا ساعت ۳ به خدمت شاه بودم.

امروز ملیجک کوچک با حضور وزرا وقاحت کرده بود. دو سه مرتبه خواسته بود خدمت شاه برود. او را مانع شده بودند. گریه کرده بود، قهر نموده بود. وزرا لند لند کرده بودند. شاه هم قدغن فرمودند که دیگر روز او را بیرون نیاورند. شب هم دو سه عریضه آورد و اصرار کرد، گریه کرد تا شاه جواب نوشت. قدغن فرمودند امین اقدس منبعد عریضه ندهد این طفل بیاورد.

**یکشنبه هیجدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح دارالترجمه رفتم. لغتی شاه داده بود ترجمه نمودم. بعد خدمت شاه رفتم. بعد از ناهار خانه آمدم. عصر آجودان مخصوص و جمعی غیرمرتب دیدن آمده بودند.

**اسباب حقه‌بازی**

**دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ امین لشکر رفتم به تکدی آب برای اسماعیل‌آباد آنجا شنیدم شاه سوار نخواهد شد. دوباره خبرآوردند که سوار می‌شوند. به اتفاق امین لشکر لاله‌زار رفتم سرراه که شاه آنجا تشریف می‌آورند. بعضی اسباب حقه‌بازی طلوزان آنجا ساخته از قبیل راه‌آهن کوچک و سدّ رودخانه و کشتی‌های کوچک و غیره. ظل‌السلطان هم آنجا بود. شاه تشریف آورد تماشا کرد. خیلی خوششان آمد. ناصرالملک وزیر خارجهٔ تازه هم بود. مدتی با ناصرالملک و ظل‌السلطان خلوت کرد. بعد با ظل‌السلطان تنها از در طرف شمالی لاله‌زار بیرون آمده به کالسکه نشستند مرا هم فرمودند سوار شوم. ملک آرا هم بود. دوشان‌تپه ناهار میل فرمودند بعد کاغذخوانی زیاد و عصر

سر از باغ قنات تازه استاد اسماعیل مقنی در آورده یعنی از ریش پیوند سبیل کرده از آب معمول دوشان‌تپه می‌خواهد یک سنگ بدزدد. اسمش را قنات جدید بگذارد. شاه آنجا تشریف بردند. چای و عصرانه صرف نموده به شهر مراجعت فرمود.

**عساکر مهدی در سودان**

**سه شنبه بیستم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح خانهٔ ظل‌السلطان رفتم شفاعت جعفرقلی‌خان دامادش را نمایم که واسطه شود شاه لقب به او بدهد راضی نشدند. از آنجا باتفاق ناظم خلوت درب‌خانه رفتم خدمت شاه رسیدم. تلگرافی از سودان رسیده بود که عساکر مهدی شکست به عساکر انگلیس دادند. بعد از ناهار خانه آمدم. شب درب‌خانه احضار شدم الی ساعت سه بودم.

**چهارشنبه بیست و یکم جمادی‌الاول ۱۳۰۱:**

صبح حمام عید رفتم، بعد بیرون آمدم خانه حاجی خانم والده رفتم. در این بین خبر آوردند آقاعلی‌اکبر خواجه شاه بقچه‌ای در دست دارد آمده است. تعجب کردم در بقچه چه است.

گفتند خلعت تن‌پوش شاه است.

هیچ انتظار نداشتم. به چه جهت بی‌مقدمه و بی‌واسطه به من خلعت داده شد. خلاصه تمام روز را متفکر بودم. درب‌خانه هم نرفتم. ناهار خورده خوابیدم. عصر زیندارباشی آمد. بعد ابوالقاسم خان نوهٔ ناصرالملک آمد. گفت عصر شاه برای من خلعت التفات فرمودند. آنچه خود حدس زدم چون خواسته بودند به او خلعتی بدهند برای این که مبادا من تصوری کنم و رنجش

حاصل کنم. صبح بدواً برای من خلعت فرستادند تا فردا درست معلوم شود.

خلاصه الحمدلله امروز آخر سال قوی‌ئیل است. سال گذشت. اتفاقات عجیب رو داد. ما خودمان سفر کردیم، خراسان رفتیم، مراجعت کردیم. الحمدلله زنده و سلامت هستیم. تمام شد کتاب سال سوم روزنامهٔ خود والسلام.

# اسامی اشخاص

## ب



## پ



## ت



## ج

## ح



## خ



## د



## ر



## ز



## س

## غ



## ف



## ق



## ک



## گ

## ل



## م

## ن



## و

# اسناد و تصاویر




۲

حوادث

امسال

صفحهٔ اول یادداشت های روزانه اعتماد السلطنه ، برگرفته از نسخهٔ مجلس شورا

۱۳۴

[illegible]

[illegible]

پنجشنبه ۱۵ صبح [illegible]

[illegible]

جمعه ۱۶ صبح [illegible]

[illegible]

شنبه ۱۷ صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکشنبه ۱۸ صبح [illegible]

[illegible]

دوشنبه ۱۹ صبح [illegible]

[illegible]

مطلب — فلان حاج ملا علی کنی و حاج معتمدالدوله فرهاد میرزا نزدیک یکدیگر و در محله [illegible] است که هنوز هم باین نام [illegible] است بوده
باستانی راد

رفتار طبیعی [illegible]
(از فوائد اینکتاب اینست که املاء صحیح این نامها را که در نسخه [illegible] وجه تسمیه آنرا نوشته [illegible])

صفحهٔ ۱۳۴ یادداشت ها با حاشیه نویسی باستانی راد

۳۱

[illegible]

صفحهٔ ۳۱ یادداشت های روزانه اعتماد السلطنه



ناصرالدین شاه



ناصرالدین شاه



ناصرالدین شاه



ناصرالدین شاه



ناصرالدین شاه



مظفرالدین شاه



ناصرالدین شاه



اعتمادالسلطنه(صنیع الدوله)، محمدحسن



اعتمادالسلطنه(صنیع الدوله)، محمدحسن



مظفرالدین میرزا



ناصرالدین شاه



مظفرالدین میرزا



مظفرالدین میرزا


محمدعلی میرزا


محمد طباطبایی(سید)


مستوفی الممالک،حسن


مستوفی الممالک،یوسف

# یادداشت‌های روزانه
# اعتماد السلطنه

در تاریخ دویست سالهٔ اخیر ایران و در دوران سلسله‌های پادشاهی قاجاریه و پهلوی دو دولتمرد ایرانی با نگارش خاطرات و حوادث زندگی شان دو سند بسیار با ارزش و کم نظیر از خود بیادگار گذاشتند که هر دو اثر در شناخت روحیهٔ حاکم استبدادی سلطنت بی‌مانند است. با توجه به قرابت و همنشینی مستمر و طولانی این دو یکی با ناصرالدین شاه و دیگری با محمد رضا شاه پهلوی، یادداشت های روزانهٔ آنها از اهمیت وجایگاهی والا و استثنایی برخوردار است. محمدحسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله) در مقام وزیر انطباعات ناصری و امیر اسداله علم وزیر دربار و بقولی دوست گرمابه و گلستان محمد رضا پهلوی با بجای گذاشتن چنین ارثیه های تاریخی با ارزشی، چنان تصویری از روحیات این دو پادشاه و اوضاع و احوال اجتماعی روزگار خود ترسیم کرده‌اند که هیچ محقق و مورخی در بررسی و پرداختن به حوادث و اتفاقات آن ایام بی نیاز از مراجعه و مطالعهٔ این دو اثر با ارزش نیست.
از خصوصیات اعتماد السلطنه که موجب نزدیکی وی به ناصرالدین شاه شد تسلط و آگاهی او به زبان فرانسه و تاریخ جهان بود.
در مورد امیر اسداله علم باید این نکته را یادآور شد که گر چه وی میان مردم به سیاستمداری نه چندان تیزهوش و آگاه به مسایل زمانه شهرت داشت ولی انتشار یادداشت های روزانهٔ او گذشته از اینکه حکایت از نزدیکی بی بدیل وی به محمدرضا شاه می نماید نشان از آگاهی، کیاست و تسلط او به مسایل و خصوصا فرهنگ و ادب فارسی دارد و این تصویر، چهره ای کاملا متفاوت از علم را به نمایش می گذارد.

کتاب حاضر "یادداشت‌های روزانهٔ اعتماد السلطنه" مربوط به سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ ه.ق را در معرض مطالعهٔ خوانندگان قرار می‌دهد، با این امید که چنانچه بخت یاری دهد، در آینده بخش‌هایی از یادداشت های علم را نیز با نگاهی متفاوت به آن انتشار دهیم.




نشر آبی



شابک: ۹-۸۴-۵۷۰۹-۹۶۴
ISBN:964-5709-84-9


۲۵۰۰ تومان